



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مختصر
امم الکتاب

تالیف:

عبدالسلام بن حسین جاسکائی صاحب مدینہ

میر جہاںی طباطبائی

از اشاعت کتاب خانہ
سرگودھا۔ ضلع سرگودھا۔ پاکستان

قیمت ۲۲/۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر ام الكتاب

نویسنده:

سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی

ناشر چاپی:

کتابخانه صدر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	تفسیر ام الكتاب
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	خطبه کتاب
۲۱	اشعار مؤلف
۲۳	دیباجه کتاب
۲۴	درخواست مؤلف از خواننده
۲۴	اشاره
۲۵	و تقاضای دیگر
۲۶	در بیان
۲۷	قرءان معجزه باقیه است
۲۹	وجه اول
۳۳	علت تفرقه آیات در این باب
۳۳	اشاره
۳۳	اولا
۳۳	ثانیا
۳۳	ثالثا
۳۴	رابعا
۳۴	خامسا
۳۵	سادسا
۳۵	سابعا
۳۵	نتیجه سخن
۳۶	تمام علوم در سوره حمد است
۳۷	دو ایراد و جواب از آن

۳۹	در اطراف لفظ و معنای بسم الله
۴۰	در بیان لفظ و معنای اسم
۴۲	در پیرامون کلمه اسم و الله
۴۳	در پیرامون لفظ الله
۴۶	در پیرامون کلمه اسم
۴۸	تنبيه
۴۹	در اطراف لفظ رحمن و رحيم
۵۴	رحمانيت
۵۵	رحميت
۵۶	شبهه ای و دفع آن
۵۷	در معنای حمد
۵۷	اجزاء اعضاء انسان
۵۸	چهار قوه ای که خدمتگزارند
۵۸	چهار قوه مخدومه
۶۰	بدن
۶۱	در پیرامون جمله رب العالمين
۶۵	در پیرامون جمله مالک يوم الدين
۶۸	در پیرامون کلمه ایتاک نعبد
۷۰	معنای اهدنا الصراط الخ
۷۳	اقسام نعمتهای الهیه
۷۴	مراد از غضب کرده شدگان
۷۴	اشاره
۷۵	فائده اولی
۷۶	فائده دوم
۷۶	فائده سوم
۷۷	فائده چهارم

۷۸	فائده پنجم
۷۸	فائده ششم
۷۹	تشریح سوره مبارکه بیان دیگر
۸۰	خلقت انسان
۸۳	مردمان سه طائفه اند
۸۴	تذکر لازم
۸۴	لطائفی که از این سوره مبارکه استفاده می شود
۸۴	اشاره
۸۵	لطیفه اولی
۸۶	لطیفه دوم
۸۷	لطیفه سوم
۸۸	لطیفه چهارم
۸۸	لطیفه پنجم
۸۹	لطیفه ششم
۹۲	بقیه لطائف
۹۲	لطیفه اولی
۹۴	لطیفه دوم
۹۵	راه دیگر از لطائف این سوره
۹۶	خدا خالق همه عوالم است
۹۸	طریقت عمل کردن باحکام شریعت
۱۰۰	طریق دیگر از لطائف این سوره
۱۰۲	در پیرامون صراط مستقیم
۱۰۵	اهل دنیا دو فرقه اند
۱۰۶	راههای شیطانی
۱۱۰	واما اولاد هفت گانه ان سه اصل فاسد
۱۱۱	نامه‌های خدا در این سوره

۱۱۱	حاصل کلام
۱۱۳	تنبيه
۱۱۳	در بیان فوائد و اسرار نامهای پنجگانه
۱۱۳	اشاره
۱۱۴	مطلب اول
۱۱۵	مطلب دوم
۱۱۷	مطلب سوم
۱۱۸	مطلب چهارم
۱۱۹	تبصره
۱۲۱	فصل سوم
۱۲۳	عائدة لطيفة
۱۲۴	لمعة نورانية
۱۲۵	قوله تعالى الرَّحْمَنُ
۱۲۶	قوله تعالى الرَّحِيمِ
۱۲۶	قوله تعالى مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ
۱۳۰	تعبیر دیگر
۱۳۴	تفسیر سوره مبارکه بوجه دیگر
۱۳۶	قوله تعالى رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ
۱۳۹	حدیث سلمان و أبو ذر در معرفه و
۱۵۰	حدیث نورانیت به روایت دیگر
۱۵۵	تفسیر دیگر برای سوره مبارکه
۱۵۵	قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
۱۵۶	سؤال
۱۵۷	اسم اعظم خدا بسم الله است
۱۵۷	بسم الله اقرب باسم اعظم است از سیاهی چشم به سفیدی آن
۱۵۸	توضیح مقام

- ۱۶۱ قوله تعالى الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
- ۱۶۲ اشعار مؤلف
- ۱۶۵ بیان نافع
- ۱۶۶ رحمن و رحیم حقیقی خدا است
- ۱۶۷ قوله تعالى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۱۷۰ فرق میانه حمد و مدح و شکر
- ۱۷۳ اطلاق کلمه رب
- ۱۷۴ ربوبیت از لا مربوب
- ۱۷۷ آنچه از این حدیث اخیر برمی آید
- ۱۷۷ و اما ربوبیت از مربوب
- ۱۷۹ خودشناسی خداشناسی است
- ۱۸۰ تبصره
- ۱۸۰ بازگشت بمطلب
- ۱۸۱ در پیرامون کلمه مالک
- ۱۸۳ و اما معنای لفظ یوم
- ۱۸۷ قوله تعالى اِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ
- ۱۸۷ عبد یعنی چه
- ۱۸۸ عبادت و عبودیت
- ۱۸۹ معبود کیست
- ۱۹۰ نکته مهمه قابل توجه
- ۱۹۳ بدانکه
- ۱۹۴ در پیرامون کلمه استعانت
- ۱۹۵ استعانت
- ۱۹۷ وجه تقدم عبادت بر استعانت
- ۱۹۹ در بیان معنای هدایت و اهدنا
- ۲۰۰ وجوه معانی هدایت

۲۰۰ اشاره

۲۰۰ وجه اول

۲۰۱ وجه دوم

۲۰۱ وجه سوم

۲۰۲ وجه چهارم

۲۰۲ وجه پنجم

۲۰۳ وجه ششم

۲۰۴ وجه هفتم

۲۰۵ وجه هشتم

۲۰۶ وجه نهم

۲۰۶ وجه دهم

۲۰۷ وجه یازدهم

۲۰۷ وجه دوازدهم

۲۰۸ وجه سیزدهم

۲۰۸ وجه چهاردهم

۲۰۸ وجه پانزدهم

۲۰۹ وجه شانزدهم

۲۰۹ وجه هفدهم

۲۰۹ وجه هجدهم

۲۱۰ در بیان اینکه هدایت خدا بر بندگان چند نوع است

۲۱۰ اشاره

۲۱۰ نوع اول

۲۱۰ نوع دوم

۲۱۱ نوع سوم

۲۱۱ نوع چهارم

۲۱۲ نوع پنجم

۲۱۲	نوع ششم
۲۱۲	نوع هفتم
۲۱۳	نوع هشتم
۲۱۳	نوع نهم
۲۱۳	نوع دهم
۲۱۴	اطلاقات صراط
۲۱۴	اشاره
۲۱۵	اول
۲۱۶	دوم
۲۱۷	سوم
۲۱۸	چهارم
۲۱۸	پنجم
۲۱۹	ششم
۲۱۹	هفتم
۲۱۹	هشتم
۲۱۹	اشاره
۲۲۰	قاعده کلیه
۲۲۰	نهم
۲۲۰	دهم
۲۲۱	یازدهم
۲۲۱	دوازدهم
۲۲۱	سیزدهم
۲۲۴	تحقیق ادبی
۲۲۵	بازگشت بما قبل
۲۲۶	اشعار مؤلف
۲۲۷	نقطه ولایت نور است

- ۲۲۹ شرح و بیان آیه مبارکه
- ۲۲۹ قوله تعالى صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
- ۲۳۱ قوله تعالى غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
- ۲۳۲ مغضوبین در قرآن
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۲ طائفه اولی
- ۲۳۲ طایفه دوّم
- ۲۳۳ طایفه سوّم
- ۲۳۳ طایفه چهارم
- ۲۳۴ طایفه پنجم
- ۲۳۴ طایفه ششم
- ۲۳۴ طایفه هفتم
- ۲۳۵ طایفه هشتم
- ۲۳۵ طایفه نهم
- ۲۳۵ قوله تعالى وَ لَا الضَّالِّينَ
- ۲۳۷ اطلاقات کفر
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ اول
- ۲۳۷ دوّم
- ۲۳۷ سوّم
- ۲۳۷ چهارم
- ۲۳۸ پنجم
- ۲۳۸ ششم
- ۲۴۳ کفر ضدّ ایمان است
- ۲۴۴ برای کفر تعبیرات دیگری گفته شده
- ۲۴۴ اشاره

۲۴۴	اول
۲۴۴	دوم
۲۴۴	سوم
۲۴۵	چهارم
۲۴۵	پنجم
۲۴۵	ششم
۲۴۵	هفتم
۲۴۶	هشتم
۲۴۶	نهم
۲۴۶	منکر ولایت مخلد در نار است
۲۴۸	شواهد حاکمه بکفر عامه
۲۵۰	تنبیه و تشریح
۲۵۱	عامه منکر ولایتند
۲۵۱	جهت اولی
۲۵۱	جهت دوم
۲۵۱	جهت سوم
۲۵۱	جهت چهارم
۲۵۲	جهت پنجم
۲۵۲	جهت ششم
۲۵۲	جهت هفتم
۲۵۲	جهت هشتم
۲۵۴	جهت نهم
۲۵۴	جهت دهم
۲۵۵	جهت یازدهم
۲۵۵	جهت دوازدهم
۲۵۵	جهت سیزدهم

- ۲۵۶ جهت چهاردهم
- ۲۵۶ جهت پانزدهم
- ۲۵۷ در بیان اینکه خوارج و ناصبها کافرند
- ۲۵۷ در بیان کفر غلاة
- ۲۵۹ کفر مشبته
- ۲۶۰ کفر فرقة مشرکه
- ۲۶۱ خلوص در نیت عبادت شرطست
- ۲۶۲ تکمله و تبصره
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۳ اول
- ۲۶۴ دوّم
- ۲۶۵ سوّم
- ۲۶۵ چهارم
- ۲۶۵ پنجم
- ۲۶۶ ششم
- ۲۶۶ هفتم
- ۲۶۶ هشتم
- ۲۶۶ نهم
- ۲۶۶ دهم
- ۲۶۷ یازدهم
- ۲۶۷ خلاصه کلام
- ۲۶۸ مزید بر آنچه که در تفسیر رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۲۷۲ وجوه قرائت کلمه مالک
- ۲۷۶ وجه تقدیم کلمه ایاک بر نعبد
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۶ اول

- ۲۷۷ ----- دوّم
- ۲۷۸ ----- سوّم
- ۲۷۸ ----- چهارم
- ۲۷۹ ----- در پیرامون کلمه و ایاک نستعین
- ۲۸۱ ----- اقوال در قراءه کلمه صراط
- ۲۸۲ ----- در بیان معرفت صراط و حقیقت آن
- ۲۸۳ ----- لمعه نورانیّه
- ۲۸۶ ----- ملخص کلام
- ۲۸۸ ----- صراط مستقیم انسانی از مو باریکتر است
- ۲۹۰ ----- اقسام میانه روی
- ۲۹۳ ----- ارتباط ولایتی بالاترین نعمت است
- ۲۹۵ ----- نکته ادبی
- ۲۹۶ ----- فائده جلیله در پیرامون نعمت
- ۲۹۷ ----- و اما نعمت حقیقی
- ۲۹۷ ----- اشاره
- ۲۹۷ ----- قسمت اولی
- ۲۹۷ ----- اشاره
- ۲۹۹ ----- بالاترین نعمتها نعمت ایمانست
- ۳۰۰ ----- قسمت دوّم
- ۳۰۱ ----- قسمت سوّم
- ۳۰۲ ----- قسمت چهارم
- ۳۰۳ ----- قسمت پنجم
- ۳۰۳ ----- اما وسائل رسیدن بنعمت حقیقی
- ۳۰۳ ----- اشاره
- ۳۰۴ ----- نوع اول
- ۳۰۵ ----- نوع دوّم

- ۳۰۵ نوع سوّم
- ۳۰۵ نوع چهارم
- ۳۰۶ توضیح و تفصیل
- ۳۰۷ در بیان نعمت نسب
- ۳۰۸ پرسش و پاسخ
- ۳۰۸ اقا توفیق
- ۳۰۸ و اقا هدایت
- ۳۰۹ مراتب هدایت
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۰۹ مرتبه اولی
- ۳۰۹ مرتبه دوّم
- ۳۰۹ مرتبه سوّم
- ۳۱۱ معنای رشد و تسدید
- ۳۱۱ و اقا رشد
- ۳۱۱ و اقا تسدید
- ۳۱۲ و اقا تایید
- ۳۱۴ نعمت صحت
- ۳۱۵ خوردنی سازنده می خواهد
- ۳۱۷ و از جمله نعمتهای خدای تعالی
- ۳۱۸ و اقا نعمت حراره
- ۳۱۹ خدا را در هر چیز بعجائب صنع باید شناخت
- ۳۲۳ نعمتهای خدا را نمی توان شمرد
- ۳۲۴ بوجود آمدن هر چیزی باسباب ان است
- ۳۲۷ ممیّز میان انسان و حیوان
- ۳۲۸ بزرگترین فائده و حکمت ایجاد عقل
- ۳۲۹ تشریح چشم

- ۳۳۰ فوائد حاسته گوش
- ۳۳۴ جهات ادبی کلمه غیر
- ۳۳۶ از چیزهایی که محتاج به بیانست
- ۳۳۹ همه معارف و علوم در سوره حمد است
- ۳۴۲ و همچنین مشتمل است این سوره بر هفت چیز
- ۳۴۴ مقامات هفت گانه منبعثه از این سوره
- ۳۴۴ مقام اول
- ۳۴۴ مقام دوم
- ۳۴۴ مقام سوم
- ۳۴۵ مقام چهارم
- ۳۴۵ مقام پنجم
- ۳۴۵ مقام ششم
- ۳۴۵ مقام هفتم
- ۳۴۶ در بیان فضیلت این سوره مبارکه
- ۳۵۲ خاتمه ای از فضائل نورانیه این سوره
- ۳۵۶ در بیان نظم و ترتیب سوره مبارکه
- ۳۶۱ طریق دیگر در نظم سوره مبارکه
- ۳۶۳ و اما اشتمال آن بر علم وسط
- ۳۶۴ و اما اشتمال آن بر علم معاد
- ۳۶۵ فوائد لطیفه
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۵ وجه اول
- ۳۶۷ وجه دوم
- ۳۷۳ وجه سوم آیات هفت گانه مقابل افعال
- ۳۷۶ ظلم بر سه نوع است
- ۳۷۷ نتایج هر یک از این سه

۳۸۱ ----- فهرس محتویات کتاب

۳۸۳ ----- فهرس مندرجات

۳۸۵ ----- فهرس مندرجات

۳۹۶ ----- درباره مرکز

تفسیر ام الكتاب

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر ام الكتاب/تالیف سیدحسن میرجهانی طباطبائی

مشخصات نشر: تهران: کتابخانه صدر، [1357].

مشخصات ظاهری: 370 ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

کد کنگره: BP 102/12 /م 9 ت 7

شماره کتابشناسی ملی: 5354970

ص: 1

خطبه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لولئى الحمد وخالقه وباعثه ووارثه حمدا لا ينبغى لاحد سواه وهو اهله و مستحقه و الصلّاة و السلام على سيّد رسله و خير خلقه و افضل بريّته حبيبه و نجيبه و خيرته و صفوته و معلّم كتابه و حكّمته الذى اتاه سبعا من المثانى و القراءان العظيم و ارسله رحمة للعالمين و جعله شفيعا للمذنبين ابى القاسم محمّد صلّى الله عليه و آله سيّما امير المؤمنين و امام المتّقين علىّ بن ابى طالب الذى هو فى امّ الكتاب لدى الله لعلىّ حكيم و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين ابدالآبين و دهر الداهرين الى قيام يوم الدين

ص: 2

ای ز تو مفتوح کتاب وجود *** نام تو سر لوحه غیب و شهود

گرچه سزد حمد نمودن تو را *** ما نتوانیم ستودن تو را

جز تو سزاوار ثنا نیست کس *** ذات تو شایسته حمد است و بس

موجد هر صورت و معنی توئی *** زنده و قیوم و توانا توئی

قرص قمر قرصه ای از خوان تو *** شمس فلک شمسه ایوان تو

حمد تو را ذات تو زینده است *** عاجز از آن منطق هر بنده است

آیتی از حمد تو احمد بود *** حمد تو محمود و محمد بود

آنکه تو را مخزن اسرار اوست *** آنکه تو را مطلع انوار اوست

آنکه ببردیش بعرش از زمین *** تا که دهد زینت عرش برین

حمد تو شایان درود تو شد *** اعظم آیات وجود تو شد

بیته حمد تو باشد امام *** آنکه دهد کون مکان را نظام

ظاهر حمد تو رسول امین *** باطن آن هست امام مبین

معدن علم تو و مجلای تام *** نیست کسی غیر رسول و امام

کین دو بصورت دو و معنی یکند *** راه تولای تو را سالکند

ای شه لولاک توئی حمد حق *** فاتح ما استقبال و ختم سبق

فاتحهٔ عالم امکان توئی *** در جسد عالمیان جان توئی

عقل نخستین فلک علم و دین *** صادر اوّل در درج یقین

علت ایجاد همه انبیا *** سیّد و سالار همه اصفیا

کنت نبیّا ز تو زبنده است *** عاجز از آن منطق هر بنده است

شمس ضحی آیتی از روی تو *** لیل سجی نکهتی از موی تو

خیل ملک بنده فرمان تو *** جنّ و بشر ریزه خور خوان تو

تا که بود سال و مه و صبح و شام *** بر تو و آلت صلوات و سلام

خاصه علی قدوه اهل یقین *** شیر خدا پادشه متقین

هست نبی شهر و علی باب او *** علم نبی راز علی بازجو

حبّ علی حبّ خدای علیست *** معرفت حق بولای علی است

کرد عطا حق بعلی نام خود *** نفس نبی خواندش و همنام خود

روح ده مرده بود نام او *** زنده شود مرده ز انعام او

ذات علی آیت سبحانی است *** نام علی مهر سلمانی است

گاه تنزل عدد نام او *** جلوه دهد غیب حق از سرّ مو

بیّنه نام وی ایمان بود *** بر تن اسلام خود او جان بود

بینه نام محمد یقین *** جلوه اسلام دهد این چنین

یاب علی نفس رسول خدا است *** گرچه بظاهر ز محمد جدا است

مظهر رب نام نبی ولی است *** کین دو بصورت دو و معنی یکیست

هست علی بعد نبی رهنما *** گفته خدا در حق او آنما

دیباچه کتاب

بر ارباب بینش و دانش پوشیده نماند امروز که انواع فتن و محن و شدائد و ابتلاءات در جامعه بشر صورت بحرانی به خود گرفته و جامعه منتحلین بتشیع غالباً به پیروی از هواهای نفسانی به مادیگری و هواپرستی سوق داده شده اند و نوامیس دینی و مذهبی اهمیتی نمی دهند و اصول عقاید دینی که نورانی کننده دلهای اهل توحید و ایمان و میراننده دلهای اهل کفر و شرک و نفاق و اعداء دین مبین و دشمنان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است مورد توجه عامه مردمان نیست مگر عده کمی از ایشان لذا می توان گفت که اشرف عبادات و افضل طاعات دعوت کردن خواص ایشان است عوامشان را بسوی خدای تعالی از طریق قرآن مجید راه دعوت بحق را نشان داده چنانچه فرموده أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اعم از اینکه این دعوت بزبان باشد

ص: 5

یا بقلم و تذکر دادن به این که سایر خیرات و میرات و صفاتی که متعلق بامور و لوازم دنیویّه است در معرض زوال و تغییر و تبدیل است خصوص در این زمان دندان گیری که مانند شتر مست اهل ایمان بخصوص را بدنندان گرفته و می توان گفت که نوشتن کتب و انتشار دادن آن در میان مردمان بمراتب اهمیّتش از تبلیغ بزبان زیادتر است زیرا تبلیغات زبانی ممکن است تاثیر آن برای عده خاصی که حاضرند و می شنوند باشد و عموماً از آن بهره نبرند ولی اگر بصورت جمع و تالیف درآمد و کتابی شد و منتشر گردید سالها باقی می ماند و در دسترس مردمان در شهرها و قصبه و دهکده ها گذارده می شود از خارج و داخل در کرور دهور طبقه ای پس از طبقه ای از آن استفاده کنند چنانچه خدای تعالی فرموده وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا

درخواست مؤلف از خواننده

اشاره

لذا بنده ناچیز حسن میرجهانی طباطبائی محمد آبادی جرقوئی اصفهانی نزیل طهران خواستم از این خرمن خوشه ای چیده باشم هر چند مرد این میدان و از عداد شجاعان نیستم و بحکم من صَنَّفَ استهدف از من خورده گیری کنند و بگویند ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

تن به ملامت و شماتت داده خواستم کمتر از پیره زالی در خریداری یوسف

ص: 6

مصر جلال و جمال و عظمت و کمال نباشم و بگفته مصلح الدین شیرازی تمثیل جویم که گفته است سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان
*** يك خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم

رجاء واثق آنکه اگر در این مختصر به خطای فکری یا قلمی برخورد خورده گیری نفرمایند و بدیده عیب پوشی بر آن نگرند

و تقاضای دیگر

از خوانندگان محترم آنست که این مختصر را بترتیب از اول تا آخر مطالعه فرمایند و بخوانند تا از مطالب آن بهتر آگاهی حاصل کنند زیرا که بعضی از مطالب آن مربوط به مابعد و بعضی مربوط بما قبل است تا نتیجه آن بهتر معلوم شود و چون این کتاب مربوط است تنزیلا و تاویلا- بتفسیر سوره فاتحة الكتاب و خدای تعالی آن را ام الكتاب نامیده چنانچه در سوره چهل سوم که سوره زخرف است در آیه سوم فرموده إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ لذا این مختصر را نام نهادم- و ما توفیقی الا بالله عليه توكلت و اليه انيب

ص: 7

بنا بر آنچه در کتب تفاسیر خاصه و عامه و اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام روایت شده از این قرار است حمد فاتحة الكتاب شکر
امّ القرآن امّ الكتاب کافیه سبع المثانی کافی وافی شفاء صلاة کنز مناجات دعاء تعلیم مسئلت تفویض رقیه

قرءان معجزه باقيه است

قرءان مجيد يگانه معجزه باقيه حضرت خاتم انبياء محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم است كه محتوى هزارها معجزه است براى اهل هر عصر و زمانى تا قيام قيامت كتابيست علمى حكيمى برهانى ادبى اخلاقى سياسى اجتماعى اقتصادى تاريخى فنى صنعتى كه بعد از پيغمبر خاتم جز باب مدينه علم وصى بلا- فصل آن حضرت امير مؤمنان على بن ابي طالب و يازده فرزند طيبين طاهرين مطهرين معصومين ان بزرگوار كسى نيست كه عالم بآن و ميئن آن باشد بجواز ال احمد رمز قرءان *** كه نازل شد همه در بيت ايشان

نداند خارجى كو چيست در بيت *** كه اهل البيت ادرايند بالبيت

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ يَعْنِي بگو اى پيغمبر كفى است ميان من و شما گواه بودن خدا و آنكه نزد او است دانش كتاب- آيه آخر سوره رعد

ص: 9

قرءان محتوی اخبار گذشته و آینده و حال و حاکی از عوالم علویّه و سفلیّه از مجرّادات و مادّیات و کلیّه مخلوقات و ممکنات و مکّونات از اعراض و جواهر و آنچه که ماورای این عالم است از ذره تا ذره فیه هُدی و رَحْمَةً و تَقْصِیْلَ كُلِّ شَیْءٍ آیه آخر سوره یوسف-در آنست هدایت و رحمت و تفصیل هر چیزی وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبْیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ وَ هُدی و رَحْمَةً آیه 91 سوره نحل-یعنی فرورستادیم بر تو این کتاب را بیانی کامل برای هر چیزی مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَیْءٍ آیه 39 سوره انعام-یعنی کوتاهی نکردیم چیزی را در این کتاب لَا رَطْبٍ وَ لَا یَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِیْنٍ آیه 60 سوره انعام-یعنی نیست تر و خشکی مگر آنکه در کتابی است روشن کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن تحدی فرمود و چون فصحاى بی غرض آن را

ص: 10

می شنیدند و می دیدند و بلغاء زبردست می سنجیدند از آوردن مانند آن عاجز شده و بعجز خود اعتراف می کردند و بمعجز و خارق عادت بودن آن اقرار می کردند و بر صاحبان وقوف و انصاف از خواص و عوام ظاهر و آشکار بوده و هست که آثار صدق از آیات مرقومه آن پیدا است و از سبک کلام معلوم و محقق است که بقائل آن کمال اعتماد و نهایت وثوق بآن دارند و گواههای معجز بودن آن به جوهری چند شاهدهای عدلند

وجه اوّل

در سوره بقره آیه 21 و 22 فرموده **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** یعنی اگر در شك هستيد از آنچه

ص: 11

که ما فروفستادیم برای بنده خودمان (محمد ص) پس بیاورید يك سوره ای مانند آن و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید اگر راست گوینده اید و اگر این کار را نمی کنید که هرگز نخواهید کرد پس پرهیزید از آتشی که برافروزنده آن مردمان و سنگها می باشند که بکفار وعده داده شد و مهیا است برای آنها سوره توبه آیه 6 وَ إِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغُهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ یعنی و اگر یکی از مشرکین پناه آورد به تو پس پناه ده او را تا بشنود کلام خدا را پس او را بمحل امن خود برسان بآن جهت که ایشان گروهی نادانند سوره یونس آیه 38 و 39 وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ

ص: 12

دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيْلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی قرآن چیزی نیست که بر آن دروغ بسته شود و لیکن تصدیقی است بر آن چیزی که در پیش
روی او است و تفصیل کتاب خداست که هیچ شکی در آن نیست که از جانب پروردگار جهانیانست یا می گویند آن را دروغ بسته بگو به
آنها که اگر چنین است که می گوئید يك سوره ای مانند آن بیاورید و بخوانید هر که را می توانید غیر از خدا اگر راست گوینده اید سوره هود
آیه 16 أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ص: 13

یعنی یا می گویند آن را دروغ بسته بگو پس بیاورید ده سوره مانند آن که شما بافته باشید و بخوانید هر که را می توانید غیر از خدا اگر راستگویانید سوره بنی اسرائیل آیه 90 قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً یعنی هرآینه اگر گرد هم آیند همه آدمیان و همه پریان بر اینکه مانند این قرآن بیاورند نمی آورند مانند آن اگرچه بعضی از ایشان پشتیبان بعضی دیگر شوند سوره طور آیه 33 و 34 أَمْ يَقُولُونَ نَقَوْلَهُ بَلْ لَا- يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ یعنی یا می گویند گفتار او (محمد) است بلکه نمی گروند پس باید حدیثی مانند آن

علت تفرقه آیات در این باب

اشاره

مؤلف فقیر گوید

اولا

آیاتی که ذکر شد دلالت دارد بر معجز بودن تمام قرءان که بآن تحدی شده و خدای تعالی بیک آیه در این باب اکتفا فرموده که در جنب سایر آیات مستهلك شود و بنظر خواننده و بیننده نیاید بلکه قضیه بعکس بود

ثانیا

آنکه همه این آیات را در یکجا و یک سوره جمع فرموده بلکه متفرق و در مواضع و سوره های متعدده بیان فرموده از سوره هائی که در مکه و مدینه نازل شده تا خوانندگان همیشه متذکر آن باشند و فراموش نکنند و اگر همه آنها در یک سوره بود خوانندگان در ضمن یک ختم قرآن یک مرتبه به آنها برخورد می کردند اما چون این آیات در سوره های متعدده ذکر شده زود به زود به آنها برخورد می شود و اگر چنین اطمینانی نبود که نمی توانند مانند آن را بیاورند نیز قضیه بعکس بود

ثالثا

آنکه این آیات همه آنها از محکمت آیات قرآنند و از تشابهات نیستند که دو احتمال در آنها باشد و صریحا دلالت دارند بر معجز بودن آن

آنکه بر خلاف تورات موسی که در صندوقی قرار داده شده که از نظرها مخفی باشد و موسی بقوم یهود امر فرمود که آن را از مردمان پنهان دارند و پس از انقضاء هر هفت سال در روز عید آن سال در حضور همه بنی اسرائیل بگوش تمامی مردمان برسانند چنانچه در باب سوم تورات مثنی چاپ لندن در سال 1856 میلادی در آیه نهم تا آیه سیزدهم شرح داده شده قرآن را در دسترس همه مردمان در هر عصری قرار داده از هر ملّتی که باشند تا بخوانند و در آن تدبیر کنند حتّی بنویسند و نشر دهند تا همه مردمان آن را ببینند و بخوانند حتّی آورنده آن در نوشتن و خواندن و حفظ کردن و نظر کردن در آن تاکید بسیار کرده و ثوابهای بسیاری وعده داده اگر وجود مبارك آن حضرت عالم بعاجز بودن همه بشر نبود از آوردن مانند آن بلکه سوره ای از آن و یقین به این معنی نداشت به هیچ وجه آن را در معرض انظار عمومی نمی گذاشت و احتیاط می فرمود که مبادا بدست حکیم کامل یا دانشمند فاضلی برسد و مانند آن یا بهتر از آن را بیاورد

آنکه سوره را تخصیص نداد به سوره هائی که از چند آیه زیادت است یعنی سوره های بزرگ

بلکه هر سوره ای که باشد هر چند سوره چهار آیه ای باشد مانند سوره توحید یا سه آیه ای باشد مانند سوره انا اعطیناک الکوثر

سادسا

عاجز بودن از آوردن مانند آن را بتمام قرءان اختصاص نداده بلکه بیک سوره هم اکتفاء کرده پرواضح است که آوردن يك سوره مشکل تر است از آوردن مانند تمام قرءان و این نیست مگر از جهت اطمینان کاملی است که داشته به این که نمی توانند مثل آن را بیاورند

سابعا

آنکه عاجز بودن خلق را از آوردن بمانند آن اختصاص نداده است به وقتی دون وقتی بلکه بلفظ لن تفعلوا بیان فرموده که دلالت دارد بر اینکه هیچ وقت مانند آن را نمی توانند بیاورند هر چند تمام فصحاء و بلغاء عالم جمع شوند و کمک فکر همدیگر کردند اگرچه يك سوره کوچکی از آن باشد

نتیجه سخن

آنکه این کتاب مقدس برای اهل هر عصری تا قیام قیامت همیشه حجّت و معجزه باقیه خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلّم است بخلاف معجزات سایر انبیاء

ص: 17

که قائم بعصر و زمان حیات خودشان بوده و بعد از رحلتشان معجزه ای از آنها باقی نمانده در این فصل اندکی از بسیارها در موضوع قرءان بطور اشاره اجمالیه شرح دادم که قرءان مجید محتوی و مشتمل است بر جمیع علوم قدیمه و جدیده ای که بندگان خدا در معاش و معاد بآن احتیاج داشته و دارند و در امور دین و دنیا بآن نیازمند بوده و می باشند اما در فصل دوم می پردازم به بیان آنکه هر آیه بلکه هر جمله ای از جمله های قرءان مشتمل بر جمیع علوم می باشد از آنچه همه مردمان بآن احتیاج دارند و از خداوند متعال در انجام این مرام یاری می خواهم و ما توفیقی الا بالله و لا حول و لا قوة الا به

تمام علوم در سوره حمد است

اگر کسی ایراد کند که چگونه هر آیه یا هر جمله از جملات قرآنی مشتمل بر همه علوم می باشد در جواب گفته می شود که از سوره اول قرءان که سوره فاتحه یا حمد نامیده شده و هر مسلمانی در شبانه روز در پنج نماز واجب ده مرتبه می خوانند اصول همه آنها شرح داده می شود قال الله تعالی شانه بسم الله الرحمن الرحيم از عبد الله بن عباس روایت شده آنچه که مفاد آن اینست که حضرت امیر مؤمنان

علیه السلام فرموده جمیع علوم اولین و آخرین در قرآن است و همه آنچه در قرآن است در سوره فاتحة الكتاب است و همه آنچه که در فاتحة الكتاب است در بسم الله الرحمن الرحيم است و همه آنچه که در بسم الله الرحمن الرحيم است در بسم الله است و من نقطه زیر بسم الله (یعنی تمامی علوم در نزد من است) کنایه از این که قرآن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و تمامی علمی که در قرآنست آن حضرت می دانست و همه آنها را بمن تعلیم داد و مرا دروازه شهر علم خود قرار داد و فرمود خدا جوامع علوم را به پسر عمم علی عطا فرمود

دو ایراد و جواب از آن

اکنون اگر کسی بگوید که چگونه از بسم الله تمامی علوم قرآن استفاده می شود برای تقریب بذهن جواب گفته می شود که بسم الله در قول خدای تعالی برای الصاق است و متعلق است بفعل مقدر و معنای آن می شود بسم الله اشرع فی اداء الطاعات یعنی بنام خدا شروع می کنم در بجا آوردن طاعتها و این معنی معلوم نمی شود مگر بعد از واقف شدن باقسام طاعتها که عبارت است از عقاید حقّه و اعمال شایسته با دلیلهای و حجتهای محکم و استوار برای جواب دادن و ازاله شکوک و شبهات و همه اینها اگر جمع شود بیشتر از صد هزار مسئله خواهد شد از مسائل اصول و فروع و جمیع کتابهای اصول و فروع دین که همه آنها شرح

باء بسم الله است و همچنین کتابهایی که در ردّ شبهات و تشکیکات اهل جدل و عناد نوشته شده و می شود من از مفصل این نکته مجملی گفتم تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل و اگر گفته شود که همه اینها که بیان شد در شرح باء بسم الله مربوط بطاعات و راجع بمعاد است اما راجع به مادیّات و معاش را چگونه از آن استنباط می کنی جواب این ایراد بدو وجه جواب داده می شود اول آنکه جای تردید نیست که از شرایط صحّت بعضی از طاعات و عبادات مانند نماز که یکی از ارکان دین اسلام است پوشانیدن عورت است از ناظر محترم بلکه هرگاه ناظر محترم هم نباشد بنابراین بر بنده نمازگزار تحصیل ستر واجب است و آن صورت نمی گیرد مگر به به علومی چند از قبیل فلاحت و زراعت و نخ ریزی و نساجی و بافنده گی و خیاطی و غیر اینها که هر یک از این علوم نیز نیازمند است بدانستن علومی زیاد که وسیله تحصیل آن علوم باشد و غیر آنها از علوم لازمه- و بعضی از عبادات و طاعات دیگر که شرط انجام آنها صحت بدن است مانند روزه که نیز یکی از ارکان دین است و غیر آن

پس علوم لازمه مربوط بحفظ صحت هم از باب مقدمیت لازم است و بعضی از عبادات هم مالی و بدنی هر دو است مانند زکات و خمس و حجّ که آنها نیز از ارکان دین مقدس است منوط است بر تحصیل مال از راه تجارت و کسب و زراعت و صناعت و غیر اینها وجه دوّم آنکه جای تردید نیست که قوام بدن هر انسانی باقسام خوردنیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها است و تحصیل هر یک از آنها و بدست آوردن آنها برای تنظیم امور محتاج است به صنایع و فنون متنوّعه ای چند تا بدن سالم بماند و بتواند به وظیفه طاعات و عبادات قیام کند پس از آنچه که تذکر داده شد ثابت و محقق می شود که جمله بسم الله بالمطابقه بر علوم مبدأشناسی و معادشناسی دلالت دارد و بالتزام بر امور معاش و زندگانی و آسایش در این جهان من باب مقدمیت دلالت دارد

در اطراف لفظ و معنای بسم الله

بدانکه این لفظ مبارك مرگب است از سه کلمه باء و اسم و الله که تدبّر در این سه کلمه شریفه دریچه ایست که از روزنه آن باب معارف حقه بر روی طالبین آن باز می شود تا از روی بصیرت بر پاره ای از حقایق عرفانی

بقدر استعداد خود واقف شوند- از کلمات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرموده اعقلوا الخیر اذا سمعتموه عقل درایة لا عقل روایة فانّ رواة العلم کثیر و رعایة قلیل یعنی هرگاه سخن خوبی شنیدید برای دانستن آن تعقل کنید و به روایت تنها اکتفاء نکنید زیرا که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان فهم آن کمند- و نیز مفاد کلام معصوم علیه السلام است که یک حدیثی را که بفهمی بهتر است از هزار حدیثی که روایت کنی و نیز فرموده اند که نظر به گفتار گوینده کنید و نظر نکنید به گوینده آن و مردان را به سخنانشان بشناسید نه اینکه سخنان را به مردان بشناسد

در بیان لفظ و معانی اسم

خلاصه کلام در پیرامون لفظ باء که کلمه اول است مختصری شرح داده شد اکنون می پردازم در اطراف کلمه دوم که لفظ اسم است بدانکه اسم چیز است که خبر دهد از مسمی در فهم و تصویر کند آن را در خیال و حاضر نماید آن را در وهم و تدبیر کند آن را در فکر و حفظ کند آن را در ذکر و ایجاد کند آن را در عقل اعم از اینکه مسمی موجود باشد یا معدوم حاضر باشد

ص: 22

یا غائب- پس اول کمالی که مسمی بآن شناخته می شود اسم است و نسبت اسم بمسمی نسبت ظاهر است بیاطن پس باین اعتبار گفته می شود که اسم غیر از مسمی است و بدانکه بعضی از مسمیات است که نفسا معدوم و اسما موجود است مانند عنقاء مغرب که اسما مشهور است و در ظاهر وجود خارجی ندارد و مفهوم آن اصطلاحا از عقول و افکار دور است و نفس و هیئت آن موجود نیست به نحوی که گویا وضع نشده است اسمی برای چنین معنایی مگر بر وجه کلی بر معقولی معنوی تا رتبه او در وجود محفوظ ماند و معدوم نگردد و همچنین است اطلاق اسم شریک بر خدا همچنانی که مسمای عنقا عدم محض است و آن مضاد با حقیقت اسم خدای تعالی است و چنانچه مسمای خدای تعالی در نفس خود وجود محض است مسمای شریک مقابل با مسمای خداست و باعتبار اینکه راهی برای وصول مسمی برای شریک نیست باین اعتبار موجود است و بدانکه هیچ راهی برای شناسائی خدا نیست مگر از راه اسماء و صفات او و تمام اسماء و صفات او تحت اسم الله است- و باین اسم هم بر وجه حقیقت

راه نمی توان یافت مگر به وسیله سایر اسماء و صفات او پس فقط و فقط راه وصول الی الله منحصر است براه یافتن به سایر اسماء و صفات حق تعالی و کلیه اسماء و صفات او جنبه مرآتیت دارند برای شناخته شدن اسم الله و اسم الله نیز مرآتیت دارد برای شناخته شدن مسمای آن

در پیرامون کلمه اسم و الله

چون این معنی را دانستی نیز بدانکه خدای تعالی در میان کلیه اسماء و صفات خود انسان کامل را آئینه تمام نمای اسم الله قرار داده و اسم خود را آئینه تمام نمای انسان کامل گردانیده به نحوی که چون انسان کامل خود را در آئینه اسم الله می بیند حقیقت کان الله له و لا شیء معه بر او کشف می شود و سرّ قدسیّه مبارکه کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها گوش او گوش خدائی و چشم او چشم خدائی و زبان او زبان خدائی و دست او دست خدائی و سخن او سخن خدائی و حیات او حیات خدائی و اراده او اراده خدائی و علم او علم خدائی و قدرت او قدرت خدائی شود و همه اینها را بالاصالة از خدا می داند و منسوب به خود می داند بطریق عاریه و مجاز به او نسبت داده می شود و سرّ الله خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ بر او ظاهر می گردد و مفاد اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ

افکا به خوبی بر او واضح می شود و می فهمد که آنچه را بدست خود می سازد همه آنها بطریق عاریه و مجاز به او نسبت داده می شود و فی الحقیقه صانع آنها خدای تعالی است و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم پس از این بیان فهمیده می شود که هرگاه ناظر روی خود را در آئینه اسم مبارک الله دید ذوقی پیدا می کند که بآن از علوم توحید علم واحدیت را کسب می کند و چون به این مرتبه رسید مظهر اسم الله می شود و اگر از این مرتبه خود را ترقی داد به یاری خدای تعالی و علم بوجود واجب الوجود پیدا کرد و نفس خود را تزکیه نمود محبت او محبت خدا و غضب او غضب خدا و اطاعت او اطاعت خدا و مخالفت او مخالفت خدا می شود و کان الله مجیباً لمن دعاه و یغضب الله لغضبه و یرضی لرضاه و از علوم توحید دارای علم احدیت می گردد و در این هنگام آئینه اسم الله می شود و با اسم الله کانه دو آینه در مقابل یکدیگر خواهند شد که هریک خود را در دیگری خواهند دید

در پیرامون لفظ الله

اما کلمه سوم در پیرامون کلمه الله بدانکه اسم الله هیولای همه کمالات است و نیست هیچ کمالی الا اینکه مندرج در تحت اسم الله است و کمالات الهیه نامتناهی است و راهی برسیدن بتمام کمالات الهی نیست و کسی که این مرتبه را یافت

می یابد که درك عجز از ادراك آن ادراكت در آن حال تجلیات الهیّه بر او بروز و ظهور خواهد کرد پس این مقام را باید طلبید و نباید غافل ماند گدائی در میخانه طرفه اکسیریست *** گر این عمل بکنی خاك زر توانی کرد

چه بسیار مناسب است استشهاد بقول شاعر عرب که گفته است الله اكبر هذا البحر قد زجرا *** و هبج الريح موجا يقذف الدررا

فاخلع ثيابك و اغرق فيه عنك و دع *** عنك السباحة ليس السبح مفتخرا

و مت فمیت بحر الله فی رغد *** حیاته بحیات الله قد عمرا

یعنی عجب دریای زخاریست این دریای وحدت که بهیجان درآورده است باد در آن موجی را که درهائی در آن افکنده است پس ای طالب جواهر معرفت لباس کبریائی و هوس را از خود دور کن و در آن غرق شو و از شناوری درگذر غواصی کن که در شناگری افتخاری نیست و بمیر در این دریا که مرده دریای وحدت خدا دارای حیات و عیش کامرانی است که به زنده بودن خدا معمور می شود و اما در اصطلاح متکلمین الله علم است برای ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع صفات کمالات و استحقاق الوهیت فقط و فقط مخصوص او است- و بدانکه علماء

ادبیت را در لفظ این اسم از حیث بناء اختلاف است بعضی گفته اند که جامد و غیر مشتق است و این قول شاید صحیح تر باشد زیرا که خدای تعالی پیش از خلق مشتق خود را باین نام نامیده که هنوز از مشتق و مشتق منه اثری نبوده و بعضی گفته اند که مشتق از اله یاله به معنای عشق است یعنی عالم هستی عاشق عبودیت و بندگی او است بسبب خاصیتها و حکمت‌هایی که در آن قرار داده و در جریانند و در مقابل عظمت او ذلیل و منقاد و فرمان بردارند نحوه تعشق آهن به آهن ربا ذاتا و تکوینا و همین عاشق بودن به عبودیت و بندگی تسبیح آنها است بحکم آیه مبارکه *وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* اگرچه تسبیحات دیگری بزبان مخبر صادق از برای آنها ثابت شده که در اینجا ذکر آن اقتضائی ندارد و بعضی گفته اند که مشتق از وله به معنای تحیر است بمناسبت اینکه او است خدائی که متحیر و سرگردانست عقلها در ادراك ذات و كنه عظمت او و بعضی گفته اند که مشتق است از الهت به معنای فرغت بمناسبت اینکه مفرغ و مألوهی بر وجه حقیقت کسی بغیر از او نیست و بعضی گفته اند که مشتق است از لاه به معنای احتجب بمناسبت محبوب بودن

او از اوهام ظاهره- حاصل آنکه در موضوع این اسم شریف علماء عربیت و ادبیت سخنان بسیاری گفته اند و مؤلف حقیر حسن میرجهانی طباطبائی بقدر مقتضی در کتاب روائح السمات در شرح دعای سمات بسط کلام داده ام و در اینجا بهمین مقدار اکتفا می نمایم

در پیرامون کلمه اسم

نکته لطیفه بدانکه لفظ اسم یا مشتق از سمو است به معنای علو و برتری و یا از وسم است به معنای داغ نهادن و نشان کردن و یا از سمه است به معنای علامت و نشانه و شرافت هر اسمی به مسمای آنست و الا لفظ اسم به تنهایی بدون در نظر گرفتن مسمی شرافتی ندارد و چون نظر عرفاء شامخین باصل هر چیز و ملاک امر آنست اسم در نزد ایشان اعم است از اینکه لفظ مسموع یا صوت معلوم یا عین موجود باشد و عرف ایشان بی شباهت با عرف قرآن و حدیث نیست زیرا در قول خدای تعالی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَفَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ وَتَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ وَنحو اینها بعید است که مراد از اسم فقط حروف و صوت و آنچه ملایم با آنها است باشد زیرا که آنها

ص: 28

از عوارض اجسامند و چیزی که حال آن چنین باشد کجا می تواند مسیح و مقدس و مبارك باشد و اگر گوینده ای بگوید که این مجاز حذف یا مجاز تشبیه است جواب گفته می شود که مجاز در صورتیست که ضرورت اقتضا کند و با وجود معنای حقیقی داعی بر مجاز نیست پس اسم خدا در نزد ایشان آن معنائیست که مقدس از شایبه حدوث باشد پس استعانت با اسم خدا و تبرک جستن بآن چنانچه مأمور به نیز هست بتوسل جستن بآن برای طلب حاجات و کفایت مهمات از این بابست و در نزد محققین از علماء عظام ثابت شده که در جواهر اکوان مؤثری جز خدای تعالی بذاته و انبیاء و رسل و اولیاء و هادیان سبل و ملائکه مقربین باذن و فرمان خدا نیست و عوارض جسمانی در اشیاء جوهریّه ایجاد و اعدا تا اثری ندارد پس باید دانست که مبدأ ذکر حکیم منبع انجاح مقاصد و استجاب دعواتست نه قرع حروف و اصوات و حرکت دادن لبها باستقلال بدون توجه بمعنی -نیکو تدبّر کن کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود *** حاجی احرام دیگر بند بین یار کجاست

بدانکه جمله لفظ بسم الله فقط دارای علوم مندرجه در تورات اصلی و انجیل اصلی و سایر صحیفه های آسمانی و همه صنعتهای مشهوره در جهان بوده و هست و خواهد بود و غیر از خدا کسی نمی تواند همه آن علوم را در دو کلمه بگنجاند و اگر کسی مدعی شد که می تواند از یهود یا نصاری یا غیر اینها دعوی او بدون دلیل و برهانست زیرا که عقل سلیم از قبول این ادعاء ابا دارد- این لفظ اول کتاب مسلمانانست اکنون بسنج با اول تورات یهود و انجیل مسیحیان و زبور داود و عقل خود را حکم قرار ده و تصدیق کن که کدام از اینها سزاوارتر است که کلام خدا باشد اول کتاب تورات این جمله است برائیت بارا الوهیم یعنی ابتداء آفرید خدا و اول کتاب انجیل این جمله است سپر تولدوت یشوع یعنی کتاب ولادت یشوع و اول کتاب زبور این جمله است اشیری ها ایش اشیر یعنی خوشا بحال کسی که اکنون فکر خود را در این الفاظ و کلمات بکار بینداز و بعقل خود حکم کن که کدام از اینها کلام خدا است و آیا در ابتداء نام خدا برده شود بهتر است یا غیر آن بی انصافی

نکن العیاذ باللّٰه اگر قرآن کلام خدا نباشد و کتاب او نباشد خدای تعالی در روی زمین هیچ کتابی ندارد و از اینجهت است روایتی که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسیده که فرموده کلّ امر ذی بال لم یبدأ فیه بسم اللّٰه فهو ابتر یعنی هر کار صاحب قدری که بدون گفتن بسم اللّٰه شروع شود در ابتداء آن ناقص و ناقص است

در اطراف لفظ رحمن و رحیم

قوله تعالی الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ بدانکه لفظ رحمن و رحیم مشتق از رحمت است و رحمت خدا عبارت است از خلاص گردانیدن او غیر خود را از آفتهای گوناگون و ذات پاک او منزّه و مقدس است از هر گونه آفتی و دفع آفات و رساندن خیرات بغير خود مخصوص ذات مقدس او است ذاتا هر چند بواسطه غیر او باشد که آن نیز بحول و قوه و افاضه و ایثار او است و خلاصی از آفات ممکن نیست مگر پس از شناختن آنها زیرا که آفات بسیار بسیار است و همه آنها را کسی نمی داند جز خدای علیم حکیم و هر کسی که بخواهد فی الجمله ای از آنها را بشناسد باید رجوع کند به کتابهای طبّیه قدیمه و جدیده تا مختصری واقف شود بر اقسام دردها و بیماریهای گوناگون و آفتهایی که ممکن است در هر یک از اعضا و اجزای بدن انسان

عارض شود پس عاقل کسی است با تاقل فکر کند در اینکه چگونه خداوند تعالی عقلهای بشر را هدایت فرموده است برای شناختن انواع و اقسام غذاها و دواها از نباتات و جمادات و حیوانات و معدنیات و خواص هر یک از آنها که هرگاه انسان فکر کند در اطراف آنها دریائی است بی پایان که از رسیدن بساحل آن ناتوان و متحیر خواهد ماند در این ورطه کشتی فروشد هزار *** که پیدا نشد تخته ای در کنار

پس می گوئیم که لفظ الرَّحْمَن الرَّحِیْم از حیث اینکه خبر می دهد از صفت خدای تعالی دلالت دارد بر علم معاد و از جهت دلالتش بر آنچه که ذکر شد و بطور اشاره رقم رفت دلالت دارد بر علم معاش و این جمله نیز مانند جمله بسم الله که از پیش گذشت در بردارد جمیع آنچه را که بندگان بآن احتیاج دارند از معاد و معاش ناگفته نماند که رحمت و احسان خدا عبارتست از فیض دادن و فائده رسانیدن او بندگان آنچه را که سزاوار می داند بدون اینکه عوضی بخواهد زیرا که او است بی نیاز مطلق که به احدی و چیزی احتیاج ندارد و بی نیاز است از همه جهان و جهانیان

پس رحمانیت و رحیمیت بی عوض خواستن در حق بندگان مخصوص خدای تعالی است به چند وجه و وجه اول اینکه هرگاه انسانی به کسی احسان کند و فیضی رساند عوض مادی یا معنوی ای را تا در نظر نگیرد احسانی نمی کند نهایت اینست که عوضهایی که در نظر گرفته می شود اقسامی دارد اول اینکه مالی به کسی می دهد و در عوض خدمتی از او می خواهد دوم آنکه مالی می دهد و در مقابل کمکی می خواهد سوم آنکه بسا مالی می دهد برای اینکه گیرنده او را مدح و ثنا کند چهارم آنکه مالی می دهد برای طلب ثواب بسیار پنجم مالی می دهد مثلاً برای رفع بدنامی ششم مالی می دهد برای بیرون کردن محبت مال از دل هفتم مالی می دهد برای دفع و رفع رقت جنسیت خلاصه کلام هر کسی که چیزی بدیگری می دهد برای آنست که به دادن آن برسد به نوعی از مقصدی که دارد و این در حقیقت معاوضه است نه جود و رحمت و سخا و احسان و بخشش- و اما خدای تعالی چون ذاتا دارای جمیع صفات کمالاتست محال است که برای تحصیل کمال جود و رحمت کند پس جواد مطلق و رحمن و رحیم حقیقی کسی غیر از او نیست

وجه دّوم آنکه در محل خود به صحت پیوسته که هر چه از نیستی به هستی رسیده و موجود شده ممکن است ذاتا و وجود و هستی آن بایجاد خدای واجب الوجود بالذات است پس هر رحمتی که از غیر خدای تعالی به کسی می رسد آن رحمت وجود پیدا نکرده است مگر بایجاد خدای واجب الوجود پس رحمان و رحیم حقیقی غیر از خدا کسی نیست وجه سیم آنکه خدای متعال در کردن یا نکردن کاری بشر را مختار آفریده و کردن کار بر نکردن رجحان و برتری دارد و کردن کار حاصل نمی شود مگر بصدور رحمت از راحم و برای صدور هر کاری قصد کردن آن کار را می باید کرد و آن قصد نیز صورت نمی گیرد مگر بصدور رحمت از راحم پس رحمان و رحیم در حقیقت خالق و موجد قصد است و آن نیست مگر خدای تعالی وجه چهارم فرضا اگر تسلیم شویم که هرگاه دیگری چیزی به کسی بخوراند و احسانی بکند مادامی که قوه هاضمه در معده خورنده حاصل نباشد از آن چیز که خورده نفع نخواهد برد و بر فرض اینکه اگر فلانی به کسی خانه ای یا باغی یا چیز دیگری به تو عطا و احسان کند مادامی که قوه دید چشم نداشته باشی انتفاع از آن نخواهی برد اما وقتی

که قوه دید چشم باشد می گوئیم که خدا آن خانه یا باغ یا غیر آن را داده و آفریده و مورد انتفاع تو قرار داده و تو را از انواع آفتها حفظ کرده تا از آن منتفع شوی پس در حقیقت رحمان و رحیم غیر از خدا کسی نیست و بر فرض اگر بگوئیم صفت رحم از غیر خدا هم صورت می گیرد می گوئیم که رحمت خدا از آن بالاتر است و او رحم کننده از هر رحم کننده است مخفی نماند بدانکه این دو اسم مبارک رحمان و رحیم هر دو صفتند برای مبالغه و مشتقند از کلمه رحمت به معنای رقت قلب و انعطاف که مقتضی تفضّل و انعام و اکرام است و صفت چیزی را گویند که حالت موصوف را بطرف بفهماند تا کیفیت آن را در خزانه و هم خود جای دهد و پیش فکر او واضح گردد و بعقل او نزدیک شود به نحوی که حالت موصوف در مذاق او جای گیرد و با نفس خود مقایسه کند و بسنجد که اگر ملایم با طبع او است بآن میل کند و اگر مخالف با آنست دوری کند و بدانکه صفت تابع موصوف است مثلا اگر خود را عالم دانستی بدانی که علم تابع تست و تا تو وجود داری علم با تو موجود است و به نیست شدن تو آن علمی که مخصوص تو بوده نیز نابود می شود و بدانکه صفت در نزد علماء عربیت بر دو گونه است صفات فضائلیه و صفات فاضلیه-صفات فضائلیه آنهاست که بذات موصوف تعلق

دارد مانند حیات مثلا در انسان- و صفات فاضلیّه آنهاست که تعلق بذات و خارج از ذات موصوف دارد مانند کرم و امثال آن محققین گفته اند که اسمهای وصفی خدا بر دو قسمند که نحویین آنها را اسماء نعوتیه می خوانند- قسم اول ذاتیه اند مانند احد و واحد و فرد و صمد و عظیم و حیّ و عزیز و کبیر و امثال اینها و قسم دوم صفاتیّه است مانند علم و قدرت و بدانکه بعضی از این دو صفات نفسیه اند مانند خلاق و معطی و مانند اینها- و بعضی صفات فعلیه اند و بالاترین صفات خدا رحمن است که مقابلی می کند با اسم الله در حیطه و شمول و فرق بین الله و رحمن اینست که الله مظهر اسمیت است و رحمن مظهر وصفیت و الله مختصّ ذات و رحمن مختصّ کمالات الهیه است

رحمانیت

رحمانیت عبارت است از ظهور بحقایق اسماء و صفات و آن یا مختصّ بذات خدا است مانند اسماء ذاتیه یا بین او و مخلوقات او است مانند قادر و سمیع و امثال این دو از اسمائی که تعلق دارد بحقایق وجودیه پس رحمان اسم است برای جمیع مراتب

ص: 36

حقیقه که مراتب خلقیه در آن شرکتی ندارند و اسم ظاهر در مرتبه رحمانیت رحمان است و آن اسمی است که راجع است باسما ذاتیه و اوصاف نفسیه خدای عزّ و جلّ و اسماء ذاتیه عبارتست از حیات و علم و قدرت و اراده و کلام و سمع و بصر و اختصاص دادن به این مرتبه باسم رحمان برای رحمت عامّه است که شامل جمیع موجودات می شود از حضرت رحمانیت و بدانکه رحمان اعمّ از رحیم است و رحیم اخصّ است و تعمیم رحمان برای ظهور رحمت حق است در سایر موجودات- و رحیم تخصیص داده شده برای مؤمنینی که اهل سعادتند پس رحمت رحمانیه ممزوج با نعمت نیز هست مانند خوردن دوائی بدطعم و بدبو و تلخ که هر چند رحمت است برای مریض ملایم با طبع او نیست

رحیمیه

رحمت رحیمیه محض نعمت است و مشوب با نعمت نیست و آن یافت نشود مگر در نزد اهل ایمان و سعادت و نسبت رحیم به رحمان مانند نسبت چشم است بهیکل انسان و از همین جهت است که گفته شده که رحمت رحیمیه بتمامه و کماله ظاهر نمی شود مگر در آخرت زیرا که دنیا گنجایش رحمت رحیمیه خدا را ندارد و چون آخرت وسیع تر از دنیا است بجمیع جهات لذا رحمت رحیمیه

تمام و کمال در عالم آخرت ظاهر می شود- و دیگر آنکه هر نعمتی در دنیا توأم و مشوب با کدوراتست بانواع مختلفه و آن از مجال رحمانیت است و از این باب است فرمایش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که فرموده الرحمن اسم خاص لصفة عامّة و الرحیم اسم عام لصفة خاصّة یعنی رحمان اسمی است خاص برای صفتی عام و رحیم اسمی است عام برای صفتی خاص

شبهه ای و دفع آن

بعضی شبهه و توهم کرده اند گفته اند فیض رحیمیت افضل از فیض رحمانیت است و رتبه آن بالاتر است و قیاس مقتضی آن بود که رحیم مقدم بر رحمان ذکر شده باشد جواب گفته می شود که فیض رحمانیت اگر چه از فیض رحیمیت بیشتر و اشمل است ولی فیض رحیمیت در رتبه بالاتر و اکمل است از اینجهت مؤمنان که افضل از غیر مؤمنین اند این فیض مخصوص آنها است و کفار و غیر مؤمن لیاقت این فیض را ندارند زیرا که تا زمانی که آدمی ترك جميع تعلقات و تعینات دنیویہ را نکند و سالک صراط مستقیم ولایت الهیّه نشود استعداد قبول فیض رحیمیت را نخواهد یافت و شایسته مقام قرب حق نخواهد شد

الحمد لله رب العالمين

حمد ثنا گفتن به زبانست خدای تعالی را بر فعلهای پاکیزه زیبایی که با اختیار از او صادر می شود بدون اینکه محتاج به معاونت غیر باشد اعم از اینکه آن فعلها نعمت باشد یا غیر نعمت باید دانست که حمد در مقابل نعمت و حمد خدا بر نعمتهائی که به بندگان عطا می کند ممکن نیست مگر بعد از شناختن خدا بقدر استعداد و شناختن آن نعمتی که به بنده می دهد و همچنانی که بندگان محتاجند بشناختن خدا بقدر استعداد خود در هر حالی محتاجند بشناختن نعمتی که خدا می دهد در امر حیات و معاش و هر نعمتی که در این عالم نعمتی است از نعمتهای الهیه پس از این بیان معلوم و محقق است که جمله الحمد لله دارای جمیع احتیاجات بندگانست در امر معاش و معاد و حیات و ممات

اجزاء اعضاء انسان

چون این مطلب خاطر نشان شد دانسته باد که نعمتهائی که خدای تعالی ببندگان می دهد محدود و قابل احصاء و شماره نیست و نهایت ندارد چنانچه فرموده **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا** یعنی نمی توانید نعمتهای خدا را شماره کنید پس از این جمله استفاده می شود و بسیار صاف و واضح است که علمهائی که در تحت کلمه الحمد لله مندرجست انتهائی برای آن نیست که اگر تا قیامت همه جن و انس بخواهند شماره آنها را حساب

کنند برای اینکه این کلام بر اغراق گوئی حمل نشود گفته می شود که بر هر عاقلی واجب است که تامل و فکر کند در ذات خودش که نعمتی است از نعمتهای پروردگار که ترکیب شده است از روح و بدن که کمترین جزء فضیلت و منفعت بدنند و پس از آن فکر کند در بدن عنصری خود که ترکیب شده از استخوانها و غضروفها و عصبها و رباطات و وترها و رگها و شریانها و پرده ها و گوشت و پوست و مانند اینها که علماء فنّ تشریح قدیم و جدید تحدید کرده اند بسه هزار عضو که هر کدام از آنها دارای هشت قوه می باشند که چهار قوه از آن خدمتگذار آن عضوند و چهار قوه آن هر کدام سمت مخدومیّت دارند

چهار قوه ای که خدمتگذارند

اول قوه جاذبه است که غذا را جذب می کند دوم قوه ماسکه است که غذا را نگاه می دارد تا مقداری که هاضمه در آن عمل کند سیم قوه هاضمه است که آن تصرف در غذا می کند و آن را باصلاح می آورد تا بتواند بدل ما یتحلل شود چهارم قوه دافعه است که آنچه از غذا که صلاحیت بدل ما یتحلل شدن را در بدن ندارد دفع می کند

چهار قوه مخدومه

اول قوه غاذیه است که صافی و خلاصه غذا را به اعضاء بدن می رساند دوم

نامیه و آن قوه ایست که نموّ اعضا به آنست سیّم مصوّره که صورت بندی اعضا بآن است چهارم مولّده که آن قوه ایست تولیدکننده شرح هریک از آنها طولانی و مفصل است-پس پوشیده نماند که هر عضوی و جزوی از سه هزار جزو هشت قوه دارد چون سه را در هشت ضرب کنیم بیست و چهار هزار حاصل آنست پس بیست و چهار هزار نوع از منافع و نعمتها در بدن عنصری هر کسی موجود است و باید دانست که هریک از این سه هزار اعضا مرگب از چند جزو است مثلاً خون بدن انسان دو قسم است يك قسم از آن دارای ذرات سفیده و شکر و نمک و سود و ترشی بول و روغن و قراتین و قرتین و آزت زیاد است و قسم دیگر دارای ذرات مدوّر و پهن و غلیظ و سرخ رنگ می باشد و میان هر ذره ای فرورفتگی دارد که با ذره بین چنان می نماید که پول سیاه مسکوکی است روی هم ریخته که هریک از این ذرات مدوره دارای دو ماده اند یکی ترش آهن و یکی پراتاپالوزن یعنی ماده انقباض- و مأموریت قسم مایع که آن را ماء الجبن می گویند بحکم خدای تعالی آنست که ذرات غلیظه را به همه جای بدن می رساند و از آنجا برمی گرداند بدل و ریه و تجدید ترشی نموده دوباره برای مبادله بیدن و باز بدل و ریه بازمی گردد مکرّر در مکرّر باین استمرار در بدن بعمل میاید و خون

از هشت تا دوازده دقیقه باید تماما بدل بریزد و آنا فانا تجدید شود و استخوان بدن مرکب است از کربن و فسفر و آزت و کلور- و شریان مرکب است از آزت و کربن و سوفر و اکزیم- و پیه مرکب است از کربن و فسفور و سوفر و اکزیم- و هکذا سایر اعضا و اجزاء که شرح همه آنها در کتابهای بسیار نمی گنجد

بدن

و خود بدن مرکب از چند عنصر است مانند اکسیژن و هیدروژن و کربن و سوفر و کلورفر یعنی آهن وار یعنی طلا و آزت و فلوتر و فسفور- (مابقی عناصر بدن لغت ایرانی ندارد) و غیر اینها و با همه اینها آنچه در بدن انسانی مجهول مانده بیشتر از آنها نیست که معلوم شده- و از آنچه که در این موضوع نوشته شد ظاهر می شود که شناختن اقسام حکمتهای خدای عزّ و جلّ در خلقت انسان از پنج میلیون مسئله زیادت است و پس از همه آنچه ذکر شد اگر اضافه شود آثار حکمتهای خدای علیم قدیر حکیم در آفرینش علویات و سفلیات و آفتاب و ماه و ستاره ها و نیرات از سیارات و ثوابت و اختصاص دادن هر یک از آنها بمقدار مخصوص و رنگ مخصوص و حرکت مخصوص و نزدیک بودن

ص: 42

و دور بودن مخصوص هر يك از آنها به يكديگر و حکمتهاي خلقت امهات و مولدات از جماد و نبات و حيوان و اقسام و احوال و طبایع و خواص آنها نیز بر آنها منضم شود من حیث المجموع بیش از ده هزار جلد کتاب خواهد شد که همه اینها برای منفعت بردن انسان آفریده شده چنانچه خدای تعالی فرموده وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَ آيَاتٍ دِیْگَر از این قبیل در کمال وضوح و روشنی ثابت و محقق است که لفظ و مفاد (الحمد لله) در بر دارد همه علوم و صنایع را که مورد احتیاج بشر است در امر معاش و معاد

در پیرامون جمله رب العالمین

و اما قوله تعالی رب العالمین پوشیده نماند که کلمه رب اضافه شده به کلمه العالمین و اضافه شیئی به شیء دیگر شناختن آن ممتنع و محال است مگر بعد از شناختن مضاف و مضاف الیه و از جمله محالات است تحصیل علم به این که خدا رب العالمین است مگر بعد از معرفت رب و عالمین و از جمله واضحاتست که عالمین عبارت است از همه ماسوی الله و همه نزد قدماء بر سه قسم است متحیرات و مفارقات و صفات اما متحیرات یا بسائطند یا مرکبات اما بسائط عبارتند از افلاک و کواکب و امهات در نزد حکماء قدیم و اما در نزد حکماء جدید غیر اینها است چنانچه

بعد از این ذکر می شود- و اما مرکبات عبارتند از جمادات و نباتات و حیوانات و لیکن در نزد قدماء دلیلی قائم نشده است بر اینکه حسّی نیست مگر این قسمتهای سه گانه و در نزد حکماء جدید خلاف آن ثابتست چنانچه عن قریب خواهد آمد و فلاسفه قدیم که مدّعی بودند که عالم منحصر است به يك عالم اما در استکشافات جدید به وسیله آلات مخترعه بر خلاف ادعای ایشان ثابت شده به عالمهای متعدّده دیگر که هر کدام از آنها مانند عالم ما آفتابها و ماهها و کواکب و سیارات و چیزهای دیگر دارند و قرءان که کلام خدای علیم حکیم است و ایجادکننده عالمها ربّ العالمین فرموده تا معلوم کند که غیر از عالم ما عالمهای دیگری هست از اینجهت بلفظ جمع فرموده که اکنون بعضی از آنها منکشف شده و بواسطه علوم جدیده معلوم شده به نحوی که بشرح آنها نامتناهی است بلکه قطع نظر از آنها اگر همه دانشمندان فضلا از عوامشان بخواهند احاطه کنند و واقف شوند بعجائب معادن متولّده در ارحام کوهها از فلزات و سنگهای جوهری صاف و شفاف و انواع کبریتها و زرنیخها و نمکها و عجائب عالم نباتات متنوعه با آنچه در آن است از شکوفه ها و گلها و میوه ها و درختها و رنگها و بوهای متکثره متنوّعه و اقسام حیوانات از بهائم و حشرات و طیور و سایر پرندگان و عجائب دریاها و مخلوقات دریائی

و هو الی و غیر اینها و سایر مستکشفات جدیده در یک نوع از آنها تا چه رسد به همه انواع آنها عمرش به پایان می رسد و به جایی نمی رسد چنانچه خدای تعالی فرموده وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ يَعْنِي اگر آنچه از درخت در روی زمین است قلم ها شود و همه دریاها مداد شود و پس از آنها هفت دریای دیگر هم مداد شود نوشتن کلمات خدا تمام نخواهد شد و در جای دیگر آیه دیگری فرموده خطاب بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو اگر همه دریاها مداد شود برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه همه آن مدادها تمام می شود پیش از آنکه آن کلمات تمام شود هر چند مانند آن دریاها مداد مددی بیاوریم الحاصل این بیان موافق حکمت قدیمه بود که باختصار ذکر شد و اما موافق حکمت جدیده بطور اجمال این است که گفته اند آنچه که در عالمها است همه را جسد می گویند و همه جسد ها یا مفرد است یا مرکب مفرد آنست که تجزیه آن ممکن نباشد مانند طلا و آهن و سرب و قلع و مس و غیره و مرکب آنست که بحکم خلقت

الهیّه از اجزاء متنوعه مرکب شده و جسدی حاصل شده باشد مانند آب و نمک و هوا و روغن و پیه و غیر اینها که در این عالم هست که همه مرکب و قابل تجزیه و اجزاء هر یک معلوم شده چون اقتضاء اطاله کلام بیش از این در این مقام نیست لذا باختصار اکتفا شد پس بطور اجمال گفته می شود آنچه در عالمین هست مرکب است از صد و بیست و دو ماده مفرد که آنها را صد و بیست و دو عنصر گویند بر خلاف گفته قدماء که می گفتند عالم مرکب است از چهار عنصر و آن غلط و بر خلاف حسّ است و آنچه معلوم شده همه آنها در تحت قول خدای تعالی ربّ العالمین اند حتّی صنایع و مخترعات جدیده هم بحکم خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ پس لفظ (ربّ) دلالت دارد به آنچه که بندگان محتاجند در معاد و لفظ (العالمین) به آنچه که محتاجند در امر معاش بشرط اضافه و باید دانست که هر قدر علوم زیاد شود و فهمها ترقی کند اعجاز قرآن ظاهر و علوم آن منکشف می گردد نهایت آنکه قدماء در زمان خود چون نسبت به این عصر افهام ایشان قاصر بوده از استخراج بسیاری از حقایق محروم بودند و الاّ قرآن همیشه بحالت معجزه بودن برای اهل هر عصری تا قیام قیامت باقی و محفوظ است

قوله تعالی الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

در پیرامون این دو اسم مبارك قبلا شرح داده شد محتاج بتكرار نیست

در پیرامون جمله مالك يوم الدين

قوله تعالى مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بدانکه انسان در دنیا حکم مسافر را دارد سالهائی که بر او می گذرد به منزله فرسخها و ماهها به منزله کیلومترها و نفسها مانند گامهائست که برداشته می شود و مقصد مسافر رسیدن بوطن اصلی است که عالم آخرت باشد اگر در ضمن این مسافرت تجارت رابحه ای داشته چون بوطن اصلی رسد موجبات آسایش برای او فراهم و بسیار خوشحال و راحت بعیش و کامرانی می گذراند و اگر بر شکست شده و زیان کرده بسیار بدحال و پشیمان و اندوهگین و در نزد هم کنان خار و خفیف و گرفتار است آرزو می کند که ای کاش برنگشته بودم و همان جا می ماندم تا بمیرم در اینجا هم می گوئیم کسانی که در این دنیا از ایمان و اعمال صالحه سرمایه و ذخیره ای برای خود تحصیل کرده اند در عالم آخرت رستگار و منتعم به نعمتهای باقیه گوناگون خواهند بود و عیش جاویدان همیشگی برای ایشان از هر جهتی فراهم خواهد بود و هیچ گونه رنج و الم و سختی و پریشانی نخواهند دید و اما آنهایی که در دنیا ایمان به خدا و انبیاء و فرموده های ایشان نیاورده و پرچم مخالفت با خدا و رسول او و اولیاء او را برافراشته اند بعداب جاوید گرفتارند

ص: 47

چون این جمله تذکر داده شد می پردازم باصل مقصد که اجمالا تشریح مفاد دو لفظ **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** است می گوئیم لفظ (مالك يوم) نیز اضافه شده به لفظ (الدين) مالك اضافه بیوم و يوم اضافه بدین شده و همچنان که در **رَبِّ الْعَالَمِينَ** قبلا گفته شد که اضافه شدن چیزی به چیز دیگری محالست شناختن آن مگر بعد از معرفت مضاف و مضاف الیه پس می گوئیم این آیه روی هم رفته دلالت دارد بر مسئله حشر و نشر و معاد و آن بر دو قسم است عقلی و نقلی اما عقلی آنست که می گوئیم خراب و نابود شدن این عالم و دو مرتبه عود دادن آن امری است ممکن و همچنین است عود دادن انسان پس از مردن و هر ممکنی مقهور است در تحت قدرت خدای تعالی که بر هر چیزی قدرت دارد و این مرحله را تا اندازه ای در کتاب **روائح النسمات** در شرح دعای **سَمَات** شرح داده ام و ثابت کرده ام و این بحث تمام نمی شود مگر پس از بحث از حقیقت بدن و لوازم زندگانی او در حال باقی بودن او در دنیا و لوازم خرابی او بعد از مردن و فانی شدن او و جدا شدن روح از بدن و کیفیت سعادت و شقاوت او در موافقت و مخالفت او با شرایع و احکام الهیه که انبیاء عظام علیهم السلام برای نظم معاش و معاد او آورده اند و آنها دلالت می کند بر جمیع علوم و صنایع و اغذیه

بعضی از حالات قیامت و ادویه برای ترتیب و ترکیب و اجزاء و ابعاض آن به نحوی که قبلاً شرح داده شد برای قدرت حفظ او و پس از بحث بر اعاده بدن‌ها و روح‌ها و رساندن جزای‌های هر کدام از آنها و پرواضح است که علوم معاش و معاد که بندگان به آنها احتیاج دارند همینها می‌باشد و استقصای اینها نمی‌شود مگر بعد از استقصای همه علمهائی که در این دنیا معمول است از مخترعات قدیمه و جدیده و اما نقلی که سمعی است آن هم بر سه قسم است اول حالاتی که وقت وقوع قیامت واقع می‌شود و آن علامات صغیره و کبیره و علامت دهگانه معلومه و شرطهای قیامت صغرا است و قیامت کبری دوم علامات و احوال که حادث و واقع می‌شود در وقت دمیدن صور و مردن خلایق و خراب شدن آسمانها و ستارگان بسبب تمام شدن حرارت عالم و قوه جذّابه کواکب بنا بر قول دانشمندان اروپائی و غیره و ظهور سرمای هلاک کننده بگفته ایشان و در نزد مسلمانان با امر الهی و مردن روحانیین و جسمانیین سیّم حالاتی که بعد از قیامت واقع می‌شود از کیفیت و شرح حالات اهل موقف و وقوف خلق در مواقف متعدده و احوالی که آنها می‌بینند و کیفیت حضور ملائکه و انبیاء علیهم السلام و مسائل حساب و کتاب و تعدیل اعمال و

رفتن فریقی به بهشت و فریقی بجهنم و صفات اهل بهشت و جهنم و صفات بهشت و جهنم بعد از رسیدن اهل آنها به آنها و شرح احوال و کلمات صادره از ایشان و کیفیت رسیدن نعمتهای بهشتی به ایشان از آنچه انبیاء علیهم السلام آورده اند در صحیفه های آسمانی و تورات و انجیل و زبور و قرآن و آنچه مردمان ذکر کرده اند در کتب متعلقه باوضاع این عالم و آن عالم روی هم رفته همه اینها در تحت قول خدای تعالی **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** است پس دلالت این جمله بر آنچه قبلاً تذکر داده شد ظاهر است

در پیرامون کلمه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ**

قوله تعالی **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بدانکه عبادت عبارت است از کاری که بنده بآن مأمور شده است که بجا بیاورد از جهت بزرگ داشتن امر پس تا زمانی که به دلیلهای استوار و محکم ثابت نشود که این جهان را صانعی است یگانه و یکتا و توانائی که بتواند اندازه گیریهای بی پایان را و دانا باشد به چیزهای دانسته شده ای که بی نهایت است و اینکه او خدای آفریننده ایست که بی نیاز مطلق است از هر جهت و بندگان خود را فرمان داده به بعضی از چیزها و نهی کرده از بعضی چیزهای دیگر- و اینکه واجب است بر بندگان اطاعت و فرمان برداری از فرمانهای او و خودداری و دوری کردن از چیزهایی که نهی فرموده و تا طوق اطاعت و فرمان برداری او را در

تکلیف‌هایی که برای او قرار داده گردن نگیرد نمی تواند بلوازم مفاد جمله مبارکه اِيَّاكَ نَعْبُدُ قیام نماید پس وقتی که این اعتقاد برای او ثابت و جازم شد ناچار است از دانستن و بیان اقسام تکالیف و انواع اوامر و نواهی و همه آنچه بامر دین است از کتب فقهیه و بیان تکلیفات شرعیه الهیه طبق شریعت مقدسه و شریعت‌های دیگر که در سابق بوده و خدای تعالی به وسیله پیغمبران پیش علی نبینا و آله و علیهم الصّلاة و السلام نازل فرموده و همچنین تکالیف ملائکه را که همه آنها تحت عنوان جمله مبارکه اِيَّاكَ نَعْبُدُ است بدانند و همچنین داخل در تحت همین عنوان است کتب فقهیه ای که مشتمل است بر شرح تکلیف‌هایی که بر اعمال جوارح متوجه می شود و اما اقسام تکلیف‌های موجوده در کارهای قلب که بزرگتر و عظیم تر و جلیل تر است و کتابهای اخلاقی و سیاسی بر حسب قانونهای ملّتهای مختلفه و سایر امّت‌های متنوّعه متفاوته روی هم رفته نیز در تحت عنوان اِيَّاكَ نَعْبُدُ است و در کمال روشنی و از جمله واضحات است که این دریائی است بی پایان که عقلها و فهمها و فکرهای بشر عاجز است از درك بعضی از آنها تا چه رسد بتمام آنها پس معلوم و محقق است که این آیه مبارکه نیز مانند آیات پیش مشتمل است بر تمام علومی که بندگان محتاج به آنند و جای بسی تعجب است

که بعضی از مردمان چنین می پندارند و ادعا می کنند که انسان در تنظیم امر معاش و معاد خود محتاج است بر سیاست تازه زیرا که شریعتها العیاذ باللہ در این زمان کافی نیست برای تنظیم آن باید دانست که این ادعا کاشف است از منتهای کندی و غفلت و نادانی آنها یا کاشف است از عناد و بی دینی و دیانتی آنها

معنای اهدنا الصراط الخ

قوله تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بدانکه مفاد این آیه راهنمایی خواستن از خدا است برای ثابت بودن و استقامت در راه بندگی کردن و کمک از خدا خواستن برای منحرف نشدن از راه راست و این معنی میسر نمی شود مگر از راه استدلال و اقامه حجتها و دلیلهای و راه استدلال و اقامه حجت هم بی نهایت و اندازه است زیرا که هیچ ذره ای از ذرات عالم علوی و سفلی نیست مگر اینکه شاهد صدق و گواه حق است بر کمال قدرت و علم و حکمت و عزت و وحدانیت و صمدانیت خدای تعالی عزّ اسمہ باین تقریر و بیان ما می بینیم که در این عالم از حیث جسمیت و ماهیت همه جسمها با یکدیگر متساویند و لیکن در صفات همه با هم فرق دارند از حیث رنگها و مکانها و حالها و خاصیتها و محال و ممتنع است که علت اختصاص هر جسمی به صفت معینہ جسمیت و لوازم جسمیت باشد و الا لازمه آن این می شود که همه اجسام با همدیگر مساوی و یکسان باشند پس ایجاب می کند که بگوئیم متّصف شدن هر جسمی

به صفت معینه بتخصیص مخصّص و تدبیر مدبّر آنست پس اگر آن مخصّص جسم باشد سخن برمی گردد و اگر جسم نباشد مطلوب حاصل است و اگر موجود مخصّص زنده و دانا و توانا نباشد بلکه تاثیر آن طبیعی باشد الزاما و جوب یکسان و برابر بودن باز برمی گردد و اگر مخصّص و مدبّر و مؤثر زنده و دانا و توانا باشد مقصود حاصل است چون این را دانستی خواهی دانست که از آفتاب روشن تر است که هر ذره ای از ذرات عوالم شاهد و خبردهنده ناطق است بوجود مخصّص و مدبّر قادر حکیم و صانع علیم بلکه می گوئیم که در هر جوهر فردی و جزء لایتجزائی نوعهای متناهی بی اندازه ایست از دلایلهائی که دلالت دارد بر قدرت و حکمت و علم و عظمت و رحمت پروردگار متعال جلّت عظمته زیرا که وقوع هر جوهر فردی و جزء لایتجزائی در حیّزهای بی پایان بر سبیل بدلیّت ممکن است و اتّصافش بصفات نامتناهی نیز بر سبیل بدلیّت امکان دارد و هر يك از آن احوال مقدّره بتقدیر وقوع دلیل است بر احتیاج آن بوجود صانع حکیم و قادر مرید علیم تعالی شانہ العظیم و از این بیان آشکار می گردد که علوم مندرجه در تحت آیه مبارکه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ نامتناهی است

از جمله واضحاتست که هر قدر شخص زیادت‌تر در موجودات این عالم تأمل و تفکر کند از راه علوم قدیمه و جدیده و در دانستن خواص اغذیه و ادویه و ضررها و نفعهائی که دارد اکمل و اتم خواهد بود و این میسر نیست مگر از راه تکمیل صنایع جدیده ای که از قرآن مجید استخراج شده و می شود پس باین بیان معلوم و محقق کردید که آیه مبارکه *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* مشتمل بر آن و مبین جمیع علمهائست که بندگان بآن احتیاج دارند در امر معاش و معاد قوله تعالی *صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ* بدانکه اهل علم در تعریف نعمت مختلفند بعضی گفته که آن منفعتی است که جهت نیکی و احسان کرده شده باشد که بغیر برسد- و بعضی گفته اند که آن منفعت حسنه است جهت احسان بغیر و گفته اند که ما این قید را در تعریف نعمت زیاد کردیم برای اینکه گیرنده و صرف کننده آن نعمت استحقاق آن را دارد شکرگزاری کند منعم را یا آنکه منعم استحقاق آن را پیدا می کند که آن گیرنده شکرگزاری کند و اگر این نعمتی که داده قبیح و زشت است حق آن را ندارد که از او شکرگزاری نکند پس باید دانست که هر چه بخلق می رسد از منفعت و دفع مضرت از جانب حق تعالی

می باشد و لو بواسطه باشد چنانچه خدای عز و جلّ فرموده وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ یعنی هر نعمتی از هر کجا بشما برسد از جانب خدا است

اقسام نعمتهای الهیه

نعمت بر سه قسمست قسم اول نعمتی است که خدا به تنهایی آن را ایجاد می کند مانند اینکه خلق می کنید و روزی می دهد قسم دوم اینکه نعمتی است در ظاهر از غیر جهت خدا بما می رسد ولی در حقیقت واقع و باطن آن از جانب خدا است که بما می رسد زیرا که خدای تعالی خالق این منعم و این نعمت است و همچنین خالق داعیه انعام بآن نعمت است در قلب این منعم الا اینکه چون حق تعالی این نعمت را بدست این بنده به تو رسانیده است لهذا این بنده از جانب تو مشکور و ممدوح خواهد بود لکن در حقیقت مشکور حق تعالی است و از اینجهت است که فرموده أَنْ شَكَرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ در اینجا خدای تعالی ابتدا امر بشکر خود کرده تا اینکه بیگاهاند به این که نعمت دادن خلق تمام نمی شود مگر بنعمت دادن خدای تعالی قسم سوم آنکه نعمتی است که از جانب حق تعالی بما می رسد و رسیده است بسبب عبادت و اطاعت و قیام به خدمت او چنانچه فرموده

ص: 55

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و این هم در واقع از حق تعالی است زیرا که او توفیق اطاعت بندگان خود می دهد و ایشان را اعانت و هدایت می فرماید بسوی صراط مستقیم ایمان و اطاعت خود و موانع را از سر راه ایشان برمی دارد چنانچه فرموده وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ پس بدانکه جمیع نعمتها از جانب خدای تعالی است خواه نعمتهای ظاهریه باشد و خواه نعمتهای باطنیه و قسم سومی که ذکر نمودیم اختصاص دارد به آنهایی که خدا ایشان را نعمت توفیق طاعت و بندگی عنایت فرموده و در تفسیر قول خدای تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ قَبْلًا تَذَكُّر داده شد که معرفت نعمت و منعم هر دو واجب است و اول چیزی است که بندگان مکلف بر آند اول معرفت معاش و دوم معرفت معاد و گفته شد که آنچه در این عالم است نعمت خدای تعالی است و تفکر در آنها موجب منظم شدن امر معاش و معاد است و تمامی آنها مندرج است در تحت فرموده خدا صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

مراد از غضب کرده شدگان

اشاره

قوله تعالی غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ص: 56

فائده اولی

اینکه مشهور در میان علماء تفسیر اینست که مراد از مغضوب علیهم جماعت یهوداند چنانچه خدای تعالی در حق آنها فرموده مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَامْرَأَةٌ مِّنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ جَاءَتْ بِحَدِّهَا فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لَهَا لَئِن لَّمْ يَكْفُرْ يَكْفُرْ لَهَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ وَنِصْرًا مِّنْ عِنْدِ رَبِّهَا وَبُخْرًا وَاللَّهُ يَدْعُو عَلَى الْكَافِرِينَ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَّا كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَّا كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَّا كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَّا كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ

بعضی گفته اند که این قول ضعیف است و سزاوارتر آنست که مغضوب علیهم را حمل کنیم بر کسانی که خطاکارند در عملهای ظاهره خود از هر طائفه ای که خواهد باشد و ایشان کسانی هستند که اهل فسق و فجورند و لفظ ضالین را حمل کنیم بر کسانی که عقاید آنها فاسد است و معتقد بدین حق نیستند- زیرا که لفظ عام است و تقیید بر خلاف اصل است و مع ذلك ممکن است گفته شود مراد از مغضوب علیهم کفارند و مراد از ضالین منافقینند چنانچه خداوند متعال در پنج آیه از اول سوره بقره ابتدا بذکر مؤمنین فرموده و پس از آن دو آیه در وصف کفار و سیزده آیه درباره منافقین بیان فرموده در این سوره مبارکه هم اول مؤمنین را یاد فرموده بقول خودش أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ دَوْمَ بَذَرَ كَقَارٍ پَرِدَاخْتَه بَقَوْلِ خُودِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ سَوْمَ

منافقین را یاد کرده بلفظ و لا الضَّالِّین و می توان گفت ممکن است شامل هر سه قول باشد زیرا که کلام خدا رام و ذو وجوه است و الله اعلم بحقایق کلامه

فائده دوّم

اینکه جمله غَيْرِ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ دلیل است بر اینکه هیچیک از پیغمبران و فرشتگان هرگز اقدام نکرده اند بر کاری که مخالف باشد با کار منعم حقیقی جل شأنه و با کار آنهایی که خدا به ایشان نعمت داده و نه با اعتقادی که برخلاف باشد زیرا که اگر این عمل از ایشان صادر می شد لازم می آمد که گمراه از حق باشند چنانچه خدای تعالی فرموده فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ و اگر از زمره ضالّین بودند اقتداء به ایشان جایز نمی شد و از تحت قول خدا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ خارج می شدند و چون از زمره ضالّین نیستند قطعاً و اقتداء بانبیاء و اهتداء بهدایت ایشان واجب است و داخل در تحت عنوان أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ هستند لذا دانستیم که این آیه دلیل است بر عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام که اولوالامرند و ملائکه علیهم السلام

فائده سوّم

بدانکه این فائده مشتمل است بر قانونی کلی و آن اینست که غضب عبارتست از تغییری که حاصل می شود در وقت عصبانی شدن و جوش آمدن خون

قلب برای شهوت انتقام و این صفت بر خدا روا نیست و ممتنع و محال است لکن در اینجا قاعده ایست کلیّه و آن اینست که جمیع اعراض نفسانیّه مانند رحمت و فرح و سرور و غضب و رضا و حیا و غیرت و مکر و خدعه و تکبر و استهزاء و امثال اینها اولی دارد و آخری مانند غضب مثلاً که اول آن از خون دل بجوش آمدن است و آخر آن اراده ضرر رساندن است به کسی بر او غضب کرده حتماً نباید اول آن را در حق خدای تعالی حمل کرد بلکه باید بآخر این حال حمل نمود که عبارت است از اراده ضرر رساندن و همچنین است حیا که اول آن حالت انکسار است که بر شخص حاصل می شود در پیش خود و آخر آن ترك فعل است پس لفظ حیا در حق تعالی محمول است بر ترك فعل نه بر انکسار نفس و این قاعده ایست شریفه و قانونیست کلی در جمیع اعراض نفسانیّه نیکو دریاب که برای خدا ابداً اعراض نفسانیّه ای نیست

فائده چهارم

اینکه قول خدای تعالی *غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ* تا آخر دلیل است بر اینکه انسان فاعل مختار است و بسوء اختیار خود کارهای زشت از او صادر می شود به نحوی که بسا موجب غضب می گردد و اگر چنین نباشد غضب خدا در صورت عدم اختیار بر ترك فعل چنانکه جبریین می گویند ظلم است و خدا به هیچ وجه ظالم نیست

اینکه اول سوره مبارکه در بر دارد حمد و ثنای پروردگار را و آخر آن در بر دارد مذمت معرضین از ایمان و منکرین طاعت و مخالفین دین را و این دلیل است بر اینکه در آمد نیکبها و عنوان خوش بختیها رو آوردن بسوی خدای تعالی است و در آمدن آفات و افتتاح مخافات اعراض از خدا و دوری از طاعات او است و گفته شد که اشتغال به خدمت و بجا آوردن عبادت ممکن نیست مگر بتحصیل مقدمات لازمه آن از قبیل تحصیل ساتر در بعضی از آنها و حفظ بدن و تامین سلامتی آن در بعض دیگر و اینها وقتی تامین می شود که انسانی عالم و عارف باشد بعلم لازمه و صنایع متنوعه برای تحصیل ساتر و صحت بدن به وسیله غذاها و دواهای مناسب و آنچه لازمه تعیش و زندگانی است به وسیله علوم متنوعه و فنون مختلفه متناسبه این سوره مبارکه بلکه هر آیه ای از آن در بر دارد راهنمایی به همه آنها را

آنکه قول خدای تعالی غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ دلاله دارد بر فرقه دوم از سه فرقه ای که خدای متعال در این سوره مبارکه بیان فرموده که فرقه اول

از آنها اهل طاعت و دین و دیانتند که بجزمله مبارکه اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ به آنها اشاره شده و اما فرقه دَوَم اهل معصیت و فسق و فجورند که مغضوب علیهم ایشانند و اما فرقه سوم اهل کفر و جهل در دین می باشند که وَ لَا الضَّالِّينَ اشاره به آنها است اگر کسی بگوید که چرا معصیت کارها مقدم بر کفار ذکر شده اند جواب گفته می شود که صاحبان عقل غالباً از کفر و کافری احتراز و اجتناب می کنند و از جنایت کارها و اهل فسق و فجور چون متظاهر به دینداری هستند کمتر اجتناب می کنند و بعلاوه در میان اهل دین انگشت نشان وعده آنها کمتر است و بر حسب ظاهر خود را از اهل دین می شمارند

تشریح سوره مبارکه بیان دیگر

این سوره مبارکه جامع اصول جمیع احتیاجات بشر است از مادی و معنوی تا قیام قیامت بدانکه قول خدای تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ در بردارد اثبات صانع را در این قران مجید و فرقان حمید خدای متعال برای اثبات صانعیت خود استدلالهای بسیاری فرموده از جمله آنها استدلال بخلقت انسان است که در طی بسیاری از سوره ها تصریح بان شده با تعمق فکر کن و نظر خود را جولان

بده در قول ابراهیم خلیل علیه السّلام در مناظره او با نمرود پلید مردود هنگامی که از او می پرسد خدای تو کیست فرموده رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ یعنی پروردگار من کسی است که زنده می کند مرده را و می میراند زنده را و در جای دیگر فرموده است الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ یعنی آن چنان خدائی که آفرید مرا و پس از آن مرا راهنمائی فرمود و حضرت موسی علیه السلام نیز فرمود در جواب فرعون رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى یعنی پروردگار ما کسی است که عطا فرموده هر چیزی را آفرید انسان را پس راهنمائی کرد و در جای دیگر نیز از قول حضرت موسی فرموده رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ یعنی پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما و در اوایل سوره بقره فرموده يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی ای مردمان بندگی کنید پروردگار آفریننده ای را که شما را آفریده و کسانی را که پیش از شما بوده اند امید است اهل تقوا شوید

خلقت انسان

و در اول سوره ای که نازل شده فرموده اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ یعنی بخوان به استعانت نام پروردگارت

ص: 62

که آفریده است همه مخلوقات را آفریده است انسان را از خون بسته در این آیات ششگانه و بسیاری از آیات دیگر تصریح فرموده بخلقت انسان که همه آنها دلالت دارد بر وجود صانع و خالق زمین و آسمان و همه انس و جان و این دلیل که در حدّ ذات خود دلیل است بر وجود خالق سبحان مَثان نیز در حدّ ذات خود نعمتی است از نعمتهای بزرگ خدای رحمان و بنده از جهت آنکه عارف بوجود واجب الوجود می شود از جهتی و از جهت دیگر دلیل است بر نعمتی بزرگ از نعمتهای منعم علی الاطلاق که انعام کننده آن بی نهایت مستحق حمد و ثنا است- و حدوث بدن انسانی از این قبیل است زیرا که تولّد اعضاء مختلفه در طبیعتها و صورتها و شکلها از مکروبهای که اجزاء آنها شبیه به یکدیگر است موجود شدن نطفه ممکن نیست مگر بایجاد موجد بر این صورتها و طبیعتها و شکلها پس پیدایش اعضاء مختلفه از نطفه بزرگ دلیلی است بر وجود صانعی که عالم است بکلّ معلومات و قادر است بکلّ مقدرات که بمحض فضل و احسان قصد و اراده فرموده که بیافریند اعضائی را بر وجهی که مطابق با مصلحتها و موافق با منفعتها باشد برای بندگان فلذا چنین خالق و پروردگاری البته بدون تردید مستحق حمد و ثنا است پس قول خدای تعالی **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** دلالت دارد بر وجود صانع و علم و قدرت و کمال حکمت و رحمتش

و اینکه مستحق حمد و ثنا و تعظیم است پس اَلْحَمْدُ لِلَّهِ علاوه بر معانی گذشته بر این معنی نیز دلالت دارد قوله تعالى رَبُّ الْعَالَمِينَ دلیل است بر اینکه ربّ العالمین یگانه ایست که هیچ شریکی ندارد و اینکه عالمهائی که آفریده است همه آنها صنع او و ملك و مملوك او است و در عوالم امكانیه خدائی و آفریدگار و پروردگار علی الاطلاقى غیر از او نیست قوله تعالى اَلرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ دلیل است بر اینکه این خدای یگانه ای که شريك ندارد دارای همه کمالات و رحمت و فضل و احسان و مكرمت و لطف است پیش از میرانیدن بندگان و هنگام میرانیدن و هنگام حشر و نشر بعد از میرانیدن قوله تعالى مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ دلیل است بر اینکه از لوازم حکمت و رحمت حق تعالى آنست که پس از امروز و این عالم روز و عالم دیگری هم باید باشد تا اینکه نیکوکار از بدکار تمیز داده شود و داد ستمدیدگان از ستمگران آنها گرفته شود و پاداش اعمال و کردار هر دو دسته داده شود و قوله اِيَّاكَ نَعْبُدُ تا آخر سوره

این آیه تا آخر سوره حاکی از اموریست که ناچار معرفت آنها در بیان آثار بندگی ضرور است و آن منحصر در دو نوع است اول کارهاییست که بندگان بآن عمل می کنند دوم آثاریست که متفرع بر آن اعمال است اما اعمال و آن دو رکن دارد رکن اول بجا آوردن عبادتست که جمله **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** مشعر بر آن است رکن دوم اینکه بنده بداند که بنده قدرت اتیان به آنها را ندارد مگر به اعانت خدای تعالی که جمله **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** مشعر بر آن است و اما آثار متفرعه بر این اعمال حصول هدایت و مشمول تجلیات الهیه شدن است که جمله **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** مشعر بر آن است

مردمان سه طایفه اند

پس می گوئیم مردمان سه طایفه اند-اول عبارتند از کاملین و مخلصین و عباد الله صالحین و ایشان کسانی هستند که جمع کرده اند ما بین معرفت خدا ذاتا و معرفت خیر و نیکی عملا- جمله مبارکه **أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** اشاره به آنها است طایفه دوم کسانی هستند که در بجا آوردن اعمال صالحه اخلال می کنند

و اراده آنها مخالف با اراده خدای تعالی است و کارهای آنها مغایر و مخالف است با احکام شریعت مقدّسه عادلّه ایشان فسقه و فجره اند و جمله غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ اشاره به آنها است طایفه سوّم کسانی هستند اخلاص گر که به عقاید صحیحّه اخلاص می کنند و ایشان اهل کفر و بدعت و ضالالتند و لفظ وَ لَا الضَّالِّينَ اشاره به آنها است

تذکر لازم

چون از حقیقت این مطالب برخوردار شدی سه امر برای تو ظاهر می شود اوّل آنکه این سوره مبارکه حمد روی هم رفته مشتمل است بر کلیّه علمهائی که مورد احتیاج بشر است در امر معاش و معاد امر دوّم اینکه همچنانی که همه این سوره مشتمل بر همه علمها است هر آیه از آیاتش نیز محتوی همه احتیاج های بندگانست معاشا و معادا امر سوّم آنکه هر جمله ای از جمله های بسم الله و الحمد لله و ربّ العالمین تا آخر مشتمل بر جمیع علوم محتاج الیه بشر است

لطائفی که از این سوره مبارکه استفاده می شود

اشاره

ص: 66

بدانکه نمازگزار چون این سوره مبارکه را در هر نمازی از فرائض و نوافل می خواند وقتی که می خواند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ممکن است گوینده بگوید که این جمله از دو امر خبر می دهد یکی اثبات وجود خدا و دیگری اینکه او مستحق حمد و ثنا است پس دلیل بر وجود خدا و اینکه مستحق حمد و ثنا چیست خدای تعالی این دو سؤال مقدر را به نحوی در ضمن همین جمله چنان فرموده که نازل منزله جواب باشد از سؤال برمی آید برای اینکه رب العالمین است یعنی پدیدآورنده همه عالمها است و اما جواب فرض سؤال دوم که چرا مستحق حمد و ثنا است جواب آن در دو آیه بعد فرموده چنین می نماید برای اینکه رحمان و رحیم و مالک ملک و پادشاه روز جزا است تقریر جواب چنین می شود اول آنکه می گوئیم وجود هر چیزی ضروری است یا نظری جایز نیست که گفته شود علم بوجود واجب الوجود ضروری است بدلیل اینکه درك حقیقت ذات او محال و از حیثه عقول دور است چون علم بوجود او ضروری نشد ناچار باید نظری باشد و تحصیل علم نظری امکان ندارد مگر بدلیل و دلیلی بر وجود واجب الوجود نیست مگر این عالم محسوس با آنچه که در آنست

از آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و معادن و نباتات و حیوانات و آفتاب و ماه و ستارگان و انواع مخلوقات محسوسه که همه آنها محتاجند به مربی و مدبر و موجدی که آنها را ایجاد کرده و مربی که آنها را پروراند و تربیت دهد و نگاهداری کند پس جمله رَبِّ الْعَالَمِينَ دلیل است بر وجود او پس باید دانست که عالمین اشاره است به همه عوالم عالم امکان و جمله رَبِّ الْعَالَمِينَ اشاره است به این که همه عوالم امکانیه نیازمند و محتاجند در وجود خود بایجاد خدای تعالی و در بقاء خود به مبقی و این اشاره است به این که هر جزء لا یتجزائی از هر عالمی و هر جوهر فردی و هر واحدی از واحدها و هر فردی از عرضها برهانست واضح و دلیلی است قاطع و قاهر بر وجود خدای واجب الوجود تعالی شانه چنانچه فرموده است وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

لطیفه دؤم

اینست که خدای تعالی نفرموده است الحمد لله خالق العالمین برای اینست که عقلاء جهان متفقند به این که حوادث در حین حدوث محتاجند بوجود محدث و موجد و اتفاق دارند بر اینکه هر حادثی ناچار

سببی می خواهد و لیکن اختلاف دارند در اینکه در حال بقاء احتیاج به مبقی دارند یا نه جمعی گفته اند که در حال بقاء محتاج به مبقی نیستند و مرّبی و مصلحی که قائم به ابقاء و اصلاح و تربیت او باشد لازم ندارند و بعضی گفته اند لازم دارد و حق همین است چنانچه خدای تعالی فرموده رَبُّ الْعَالَمِينَ که این تنبیهی است بر اینکه همه عالمها در حال بقاء احتیاج به مرّبی و مبقی دارند لهذا خدای تعالی تعبیر به کلمه رَبُّ فرموده نه خالق تا تنبیهی باشد برای اینکه بدانند که همه ماسوی الله محتاج بمصلح و مرّبی هستند در حال بقاء

لطیفه سوم

آنکه جمله مبارکه رَبُّ الْعَالَمِينَ همچنانی که دلالت بر وجود مقدس واجب الوجود دارد نیز دلالت دارد بر اینکه خدا بی نیاز از زمان و مکانست و حیّز و جهتی برای او نیست زیرا که از پیش گفته شد که لفظ مبارك العالمین شامل بر همه ماسوی الله است و از جمله ماسوی الله زمان و مکانست زیرا که زمان عبارتست از مدّتی که بسبب آن قبلیّت و بعدیّت حاصل شود و مکان عبارتست از فضاء و حیّز و فراغ ممتدّ و خدای تعالی خالق و مرّبی زمان و مکانست و آنها را ایجاد کرده پس معلوم و مبرهن است

که وجود خالق ناچار باید پیشتر از وجود مخلوق باشد بنابراین ذات خدای تعالی پیش از خلقت زمان و مکان موجود بوده و اگر بعد از حصول فضا و فراغ و حیّز موجود بود حادث بود و قدیم نبود و بعلاوه در اجزاء فضا و فراغ و حیّز انقلاب در حقیقت ذات پیدا می شد و این امری است محال لذا فرموده رَبِّ الْعَالَمِينَ تا دلالت کند بر تنزیه ذات پاک او از حدوث و بی نیاز بودن او از مکان خلاصه آنهایی که قائل بزمان و مکانند برای خدا از مراحل خداشناسی بسیار بسیار دور و برکنارند

لطیفه چهارم

آنکه این جمله مبارکه دلالت دارد بر تنزه ذات خدا از حلول در محلی چنانکه نصاری و حلولیه از صوفیه اسلام می گویند زیرا که چون خدای تعالی رب العالمین است آفریننده همه ما سوای خود می باشد و تذکر داده شد که خالق سابق بر مخلوق است و وجود او قبل از ایجاد محلها است جمیع آنها ممتنع و محالست که در چیزی حلول کند پس حال حلولیه حال مثبتین مکانست برای خدا

لطیفه پنجم

ص: 70

بدانکه این کلمه مبارکه دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی فاعل مختار است نه موجب بالذات و دلیل این ادعا اینست که موجب بالذات مستحق حمد و ثنا و تعظیم نیست در مقابل کارهای خود آیا می بینی که انسان از گرمی آتش و سردی یخ نفع می برد ولی آن را حمد نمی کند برای اینکه در گرم کردن آتش و سرد کردن یخ قدرت و اختیاری ندارد که آتش هر وقت بخواهد باختر خود گرم کند و یخ هر وقت بخواهد باختر خود سرد کند بلکه گرم کردن آتش و سرد کردن یخ باضطرار و لازمه طبیعت آنها است و چون خدای تعالی بندگان خود را فرمان داده که او را حمد کنند و او مستحق حمد و ثنا است فاعل مختار است و هرگاه موجب باشد لازم می آید دوام اثر و معلولات بدوام مؤثر و علت موجبه و وقوع تغییر در آنها که از جمله ممتنع است و لکن حصول تغییر محسوس است و دیده می شود پس معلوم و ظاهر است و تشخیص داده می شود که مؤثر در آنها قادر مختار است نه موجب مضطر و ناچار از اینجهت است که خدای مستحق حمد است الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لطیفه ششم

حضرت احدیت جلّت عظمته حکیم علی الاطلاق است و عوالم امکاتیّه را به نحوی ایجاد فرموده است به طوری که مطابق با حکمت و موافق با مصالح و منافع

ص: 71

عباد باشد در نهایت اتقان و استحکام و فاعل فعل متقن و محکم باید عالم باشد زیرا که صدور کارهای متقن از جاهل از جمله ممتنعاست پس الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ دلالت دارد بر وجود واجب الوجود و اینکه ذات پاک او منزّه از حیّز و مکان و از حلول در محلّ و اینکه در نهایت قدرت و منتهای علم و غایت حکمت است آیا همه فصحاء و بلغا و حکما و دانشمندان جهان جمع شوند و با همدیگر کمک فکر شوند می توانند این همه مطالب مهمّه را در دو لفظ مختصر بگنجانند نیکو در باب و اما سؤال دوّم و آن اینست که بر فرض ثبوت وجود واجب الوجود چرا گفته است که او مستحق حمد و ثنا است اضافه بر آنچه قبلاً گفته شد در جواب می گوئیم که حاصل بنده در دار دنیا از دو امر بیرون نیست یا در سلامت و رفاهیت و سعادت و راحت است و یا در شدّت و الم و رنج و مشقت و بدبختی و شقاوت است نعوذ باللّٰه تعالیٰ اگر از زمره قسمت اول باشد معلوم است که موجبات سلامتی و رفاهیت و سعادت و راحت حاصل نشده است مگر بخلقت و کرامت خدا که رحمان

جواب از سؤال دوم و رحیم است در حق بندگان- و اگر در مکاره و آفات و شدت و الم و رنج و مشقت و بدبختی باشد از دو حال بیرون نیست یا از خود بنده است یا از خالق او اگر از بنده باشد خدا وعده داده است که در روز جزا انتقام بکشد از ظالمین برای مظلومین- و اگر از خالق عباد باشد وعده ثواب جزیل و فضل کثیر و احسان بآن بنده مبتلا- دهد در مقابل هر آنچه بر او نازل فرموده در دار دنیا از مکروهات و سختیها وقتی که امر چنین باشد و این معنی ثابت باشد خدای تعالی سزاوار و مستحق حمدیست دائم که انتهای برای آن نباشد و ثنای همیشگی بی پایان پس باین بیان واضح می شود که حمد مختص خدائست که پروردگار جهانیان و بخشنده مهربان و مالک و پادشاه روز جزا است که جملات الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ مرتب بترتیبی می باشد که در پیشگاه عقل امکان ندارد و خود کلامی که الحمل و افضل و احسن و اجمل باشد از آن و السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی مخفی و پوشیده نماند بدانکه حق سبحانه و تعالی چون تمام کرد صفات معتبره در ربوبیت را ردیف کرد به دنباله آن صفات معتبره در عبودیت را پس می گوئیم بدانکه انسان مرکب است از جسد و روح و مقصود از آفرینش جسد آن است که آلتی باشد برای اکتساب روح

چیزهائی را که نفع دارد برای او-باید دانست که افضل اعمال جسد آن است که بجا بیاورد چیزی را که از جانب روح معین باشد برای اکتساب سعادات روحانیه باقیه و آن چیز اعمالی است که دلالت دارد بر تعظیم پروردگار و اطاعت کردن فرمان او و آن نیست جز عبادت و بندگی پس نیکوترین حال بنده در دنیا آنست که مواظبت تامه داشته باشد بر عبادات و تحصیل سعادات و این اولین درجه سعادت انسانی است و مراد از گفته خدای تعالی (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) همین است و چون مدّتی بر این درجه مواظبت نمود چیزی از انوار عالم غیب بر او ظاهر می شود که اقرار و اعتراف کند به این که مستقلاً به خودی خود نمی تواند این عبادات و طاعات را بجا بیاورد مگر بتوفیق و اعانت و نگهداری خدا و این مقام و درجه واسطه است برای تحصیل کمالات و مراد از قول خدای تعالی (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) همین است و چون از این مقام تجاوز نمود برای او واضح می شود که هدایت برای او حاصل نمی شود مگر به راهنمایی خدا و باب مکاشفات بر او باز نمی شود مگر بهدایت او جلّت عظمته اینست مراد از گفتن (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)

بقية لطائف

و در اینجا لطائفی است نیز

لطيفة اولی

ص: 74

راه حق بر دو وجه است وجه اول در اعتقادات وجه دوم در اعمال و اما اعتقادات در آن نیز چند وجه است اول آنکه هر کسی که فرورود در تنزیه واقع می شود در خطر تعطیل و هر کسی که فرورود در اثبات واقع می شود در خطر تشبیه و اثبات جسمیت و مکان و این هر دو راهی است کج و سبب گمراهی و صراط مستقیم اقرار و اعتقادیست که خالی از تعطیل و تشبیه باشد دوم آنکه هر که گفت تمام کارهای بنده از خود او است واقع می شود در خطر قدر و هر که اعتقادش این باشد که کارهای خوب و بد او همه از خداست واقع می شود در خطر جبر و این هر دو راه باطل است و صراط مستقیم اثبات امر بین الامرین است و آن اثبات فعل است برای بنده با اقرار به این که حول و قوه از جانب خداست- و اگر گفته شود که در ازل خدا صدور فعل را از بنده می دانسته جواب گفته می شود که دانستن خدا علت صدور فعل از بنده نیست همچنانی که تو میدانی فردا صبح آفتاب طالع می شود و یا باران در فصل بهار خواهد آمد دانستن تو علت طلوع آفتاب و یا آمدن باران نیست زمین و آسمان بر تو محیطند و لیکن تو را مجبور به هیچ کاری نمی کنند همچنین علم خدا بر تو محیط است ولی تو را مجبور نمی کند و اما در اعمال

پس گفته می شود هرکسی که مبالغه کند در اعمال شهوانیه قهرا مرتکب فجور می شود و هرکسی که مبالغه کند در ترك آنها در جمود واقع می شود و صراط مستقیم حدّ وسط این دو است و آن عفت و پاکدامنی است و هرکسی که مبالغه کند در اعمال غضبیه واقع می شود در تهوّر و بی باکی و هرکسی که مبالغه کند در ترك آنها واقع می شود در جبن و ترس و صراط مستقیم حدّ وسط این دو است و آن شجاعت است و هکذا سایر اعمال و افعال لذا فرموده اند خیر الامور اوسطها

لطیفهٔ دوّم

آنکه صراط مستقیم بدو صفت موصوف است یکی صفت ایجابیه و دیگری صفت سلبیه اما ایجابیه و آن صراط کسانی است که خدا به آنها نعمت داده و آنها پیغمبران و شهداء و صدیقین اند و عباد الله صالحین که مصداق انعمت علیهم اند و اما سلبیه این خلاف راه کسانی است که فاسد شده اند بسبب فاسد شدن قوای عملیه ایشان بسبب مرتکب شدن شهوات خود به حدّی که مستوجب غضب خدا و در زمره الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ واقع شده اند

ص: 76

بخلاف کسانی که قوای نظریه ایشان فاسد شده به حدی که ضال و گمراه شده که **وَ لَا الضَّالِّینَ** اشاره بانها است و از عقاید حقه و معارف یقینیه دوراند

راه دیگر از لطائف این سوره

بدانکه حالات این عالم بخیر و شر و صحت و مرض و دوست داشتنی ها و بد آمدنیها ممزوجست به نحوی که به هیچ وجه قابل تشکیک و انکار نیست و نیز واضح و آشکار است خیر در آن بیشتر از شر و صحت در آن بیشتر از مرض و دوست داشتنی در آن بیشتر از دوست نداشتنی است و سیری در آن زیادتر از گرسنگی است و اگر نظر خود را جولان دهیم می یابیم حالات خود را که همیشه در تغییر و تبدل و قلب و انقلاب و حالی بحالی شدنست و غالباً در تغییرات و تبدلات سلامتی و راحتی و کرامت و شادی و مسرت بمراتب از بیماری و ناراحتی و کراهت خاطر زیادتر است پس می گوئیم اقتضای بروز و ظهور این تغییرات و تبدیلات و حالات و حوادثی که از عدم بوجود آمده دلیل است که پدیدآورنده آن خدای قادر غالب محسن کریم و رحیم علیم و حکیم است زیرا که می گوئیم فطرت سلیم شهادت می دهد که هر چیزی که قبلاً نبوده و بعد موجود شده بدون سبب نیست چنانچه هرگاه برخورد کنیم به ساختمانی یا باغ مشجر مثمری که قبلاً در جای خودش وجود نداشته

ص: 77

عقل سلیم حکم می کند که این ساختمان و باغ بنا و فاعلی داشته و به خودی خود موجود نشده و اگر کسی هم بخواهد ما را بشک بیندازد سخن او قابل قبول نیست بلکه او را تسفیه می نمائیم و می گوئیم که ناچار فاعلی مختار این بنا و ساختمان را ساخته و اگر به خودی خود موجود شده بود هرآینه دوام داشت بدائم بودن مؤثر آن پس چون سابقا نبوده و موجود شده حدوث آن بعد از نبودن آن دلیلست بر وجود مؤثری که فاعل مختار بوده و این تغییرات دلیل است بر اینکه آن مؤثر رحمان و رحیم و احسان کننده است زیرا که ما می بینیم غالبا در تغییرات و تبدلات راحت و خیر و خوشی و بهجت و سرور و سلامتی است و کرامت و هر کسی که غالب کارهای او راحت و خیر و سلامت است و رحمت و کرامت است مستحق ستایش و ثنا است چون عقل هر عاقلی این معنی را درک کند و تشخیص دهد و در آیات آفاقیه و انفسیه نسبت بهر چه و هر که فکر خود را بکار بیندازد تصدیق می کند که ایجادکننده آنها غیر از خدای یکتای واجب الوجود فاعل مختار کسی نیست و همه آنچه که بیان کردیم از آیه مبارکه **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** استفاده می شود

خدا خالق همه عوالم است

چون این جمله دانسته شد دانسته شد باید دانست که بنده نمازگزار مثلا چون در نمازهای خود الحمد

لله می گوید سزاوار نیست برای او که اعتقاد کند که فقط خدا خدای او تنها است که بحمد و ثنای او مشغول است بلکه باید چنین معتقد باشد که خدا خدای او تنها نیست بلکه خدای تمام عوالم امکان است زیرا که تمام موجودات و حرکات و سکانات و تغییرات مخلوقات اویند و همه عوالم و آنچه که در آنها و در میان آنها است تماما مشترکند در حمد و ثنا گفتن برای او به علت اینکه همه ایجاد کرده اویند و در بقا هم همیشه محتاج اویند از اینجهت که خدای تعالی خود را بر رب العالمین و خالق السموات و الارضین معرفی فرموده و او است مربی و مدبّر همه آنچه غیر از او است مطلب دیگر بدانکه معلوم و مشخص شد که خدائی که این عوالم را با وجود عظمت و بزرگی بقدرت کامله خود آفریده لا بد و ناچار باید دانست که می تواند همه آنها را نابود و فانی کند و او غنی و بی نیاز است از جهان و جهانیان البته این خدای قادر قاهر غنی که در منتهای عظمت و جلال و کبریائی و جبروتست هنگامی در قلب نمازگزار رسوخ می کند که من با نهایت ذلت و حقارت و ناتوانی ای که دارم چگونه می توانم تقرب به او پیدا کنم و راه حقیقت را چنانکه شاید بدست آورم پس می گوئیم که خدای تعالی چیزی را ذکر فرموده که جاری مجرای علاج باشد برای دفع این مشکل کانه فرموده

من با این عظمت و جلال و جبروت و کبریائی که دارم رحمتم نسبت ببندگان بزرگست و قدرت و توانائیم بی نهایت است و ارحم الراحمین و مالک یوم دینم تا زمانی که در دنیا هستی تو را از اقسام نعمتها و انواع رحمتهای خود بهره مند می کنم و چون مدت ماندن تو در این جهان تمام شود و بمیری من مالک یوم دین و پادشاه روز جزایم هیچ عملی از اعمال تو را ضایع و بیمزد نخواهم گذاشت اَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مَنْ ذَكَرَ أَوْ أُتِيَ اِذَا كَانَ يَوْمَ الدِّينِ اِنْ تَوَدَّ اَنْ يُبَدَّلَ نَصِيبًا مِّنْ فَضْلِي لَيُؤْتِيَنَّكَ اِنَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

پایانی به تو خواهم داد و اگر در دنیا معصیت کار بوده ای ولی دارای ایمان و لو درجه نازل آن را داشته ای من نیکو درگذرنده ام احسان و مغفرت خود را از تو دریغ نخواهم داشت منم خدای رحمان و رحیم و مالک یوم دین

طریقت عمل کردن با احکام شریعت

و بدانکه این خدای رب العالمین هر یک از بندگان خود را بسه امر بزرگ مأمور فرموده اول از آنها استقامت و پایداری در امر شریعت است بدستور حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله که فرموده الشریعة اقوالی دوّم بجا آوردن احکام و اطاعت از امرهای آن و اجتناب از نهیهای آنست که

ص: 80

از آن تعبیر به طریقت شده که فرموده و الطَّرِيقَةُ اَفْعَالِي پس طریقت عمل کردن به دستورات شرع است نه آنچه بعضی از منحرفین گمان کرده و گفته اند و بتعبیر دیگر آن سفر کردن از عالم شهادت است بعالم غیب و آن میسر نیست برای بنده مگر به یاری و اعانت پروردگار عزّ و جلّ و استعانت و یاری خواستن از او و اشاره به آن است آیه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** سوّم خود را بکلی از عالم شهادت بر کنار کردن و رسیدن به مرحله حقیقت است که فرموده و الحقیقة احوالی و آن بی نیاز شدن از خلق و توجه داشتن به خدا و از او هدایت خواستن برای پیمودن راه حقیقت و ولایت الهیه و بزبان نیاز گفتن **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** نکته مهمّه بدانکه در اینجا نکته ایست بسیار با اهمّیت و آن اینست که يك روح ضعیف ناتوان به تنهائی نمی تواند این مرحله را طی کند باید از ارواح مجتمعه بسیاری با خود همراه کند در این هگنام که بنده متوجه این معنی می شود که روح او برای رسیدن بمقصد به تنهائی کافی نیست باید با ارواح مقدسه مطهره ای داخل کند برای رسیدن بمکاشفات روحانیّه و انوار ربّانیّه و متوسّل بانها شود تا قوتی حاصل کند و بتواند بمقصد رسد

و به مرتبه کمال رسیدن میسر نگردد مگر بتقوی و با وسیله چنانچه خدای تعالی فرموده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** لهذا می فرماید **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** و بدانکه همچنانی که اتصال بارواح مطهره موجب زیاد شدن قوه و استعداد برای رسیدن به مرتبه کمال است اتصال بارواح خبیثه سبب خذلان و حرمان است و آدمی را از طریق هدایت و فائز شدن بمقام قرب الهی دور می کند و از شرف وجود محروم می نماید و بعذاب ابدی گرفتار می کند و مشمول غضب خدا می شود لذا فرموده **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** که ایشان فساق و فجّار و منافقین و اشرار و کفارند لعنة الله عليهم اجمعین چون درجات و مقامات و مرتبه های سه گانه به پایان رسید و گفته شد که **جَمَلَةٌ إِيَّاكَ نَعْبُدُ** دلالت بر شریعت دارد و **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** دلالت بر طریقت دارد و طلب هدایت رسیدن بمقام حقیقت انسانیت کامله و آئینه تمام نمای صفات جلال و جمال الهیه است **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** بر آن دلالت دارد **سَالِكِ إِلَى اللَّهِ** از این راه بمطلوب و مقصود خواهد رسید اینست معراج مؤمن

طریق دیگر از لطائف این سوره

ص: 82

بدانکه خدای انسان را در اصل خلقت محتاج بجلب خیرات و لذّات و دفع مکروهات و مخوفات آفریده و این عالم را عالم اسباب قرار داده چنانکه تحصیل خیرات و لذّات ممکن نیست مگر به وسیله اسباب معینه- و دفع آلام و اسقام و مخوفات هم امکان ندارد و مقدور نیست مگر بواسطه اسباب مربوطه به آنها و چون جلب منفعت و دفع مضرّت محبوبست ذاتا و کاوش کردن احوال این عالم نیز دلالت دارد بر اینکه تحصیل خیر و دفع شر ممکن نیست مگر باسباب لازمه و در عقلا هم دوست داشتن واسطه را مقرر فرموده که شخص را به آنچه محبوب او است برساند و او را از آنچه مکروه خاطر او است دور کند و این معنی سبب شده به علاقه داشتن و محبت شدید باین اسباب ظاهره حتی آنکه اهل ظاهر اسباب ظاهره را چنان دوست می دارند مانند دوست داشتن خدا بلکه بیشتر چنانکه برای رسیدن بمقصود علاقه مفراطی دارد که خود را برساند بشاه یا وزیر و امیر و اولیاء امور و اعوان و انصار آنها را دوست خود قرار می دهد و میل و رغبت پیدا می کند به آنها و در نزد اهل حکمت ثابت شده که کثرت کارها و تکرار آنها سبب می شود که در انسان ملکات راسخه ای حادث شود و نیز ثابت شده که محبت تشبیه غالب است بر طبیعتهای مردمان زیرا که ما می بینیم نسبت باوّل هر کسی که مواظبت کند بر یکی از صنعتها و فنی از فنون در مدتی طولانی

آن صنعت یا فنّ و حرفه ملکه قویّه راسخه می شود برای او و هرچه قدر مواظبت او بر آن بیشتر شود ملکه او قویتر و راسخ تر می گردد و اما دوّم معلوم است که چون انسان با اشخاص فاسق و فاجر همنشین شود طبعش بفسق و فجور مایل و علاقه مند بآن می شود چه نیکو گفته شود با بدان کم نشین که صحبت بد *** گرچه نیکی تو را پلید کند

آفتاب باین بزرگی را *** قطعاً ابر ناپدید کند

و این میل پیدا کردن بفسق و فجور نیست مگر برای اینکه جبلی ارواح بر دوست داشتن محاکات است چون این مقدمه را دانستی

در پیرامون صراط مستقیم

بدانکه از آنچه بیان شد می یابیم که حال دنیای دنیّه موجب تعلق میل و خاطر است باین اسباب ظاهریه و مقید بودن به آنها که بسبب آن می توان متوسل شد برای جلب نفع و دفع ضررها و گفته شد که هر قدر مواظبت انسان بر اسباب ظاهریّه زیادتر باشد میل و خواهش او به آنها قویتر و محکم تر می شود و این نیز بسیار ظاهر و روشن است که بیشتر از اهل دنیا متّصف به این صفتند و مواظبند و نیز گفته شد که نفوس و ارواح راغبند به حکایت کردن با یکدیگر و این نیز موجب استحکام این حالت است پس باین بیان دانسته شد که اسباب

و موجباتی که انسان را وادار می کند به محبت دنیا و علاقه مند شدن بزرق و برق و زینتهای آن بسیار قوی و محکم و استوار است و لیکن اگر برای انسان هدایت خدائی دست داد و خدا او را بصراط مستقیم هدایت فرمود بدل او می افتد که مغز خود را بکار بیندازد و فکر کند در این اسباب ظاهریّه با کمال جدّیت و تصوّر نماید که این شاه یا وزیر یا امیر بقوت و دانائی و قدرت خود به این مقامی که دارد رسیده و در دنیا و بر آن تسلط یافته یا نه از این دو شقّ خارج نیست اگر شقّ اوّل را در نظر بگیریم بطلان آن واضح است زیرا که اگر هر کدام از شاه یا وزیر یا امیر که باشند بسا می شود که ناتوانی و عجز او از سایر مردمان بیشتر و عقل او کمتر باشد پس برای شخص عاقل دانا ظاهر است که این سلطنت یا وزارت یا امارت هر کدام از آنها که باشد از قوت و قدرت او حاصل نشده و آن را به دانائی خود فراهم نکرده بلکه بتقدیر و قضای الهی به این مقام رسیده و قطع حاصل می کند بقضا و قدر الهی و فکر خود را جولان می دهد تا برسد به جائی که از اسباب ظاهره صرف نظر کند و مسبّب اسباب را که ذات یکتای الهی است در نظر گیرد و چشم دل او باز شود و ابواب مکاشفات بروی او گشوده گردد و طوری شود که هر وقت منفعتی یا خیری به او برسد همه را از خدا بدانند چنانچه فرموده مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ هَرِ وَقْتُ شَرِّی وَ مَكْرُوهِی بِهِ أَوْ رَسَدَ بَدَانَدُ دَرِ اَثَرِ گَنَاهِی اَسْتُ كِه كَرْدِه وَ اَن شَرِّ وَ مَكْرُوهِ پَادَاش اَن گَنَاهِی اَسْتُ كِه كَرْدِه خُدَا اَوْ رَا

مبتلا می کند چنانچه فرموده مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ در این حال حمد نمی کند بر افعال خود مگر خدای تعالی را و متوجه نمی شود دلش در طلب کاری از کارهایش مگر به خدا پس حمد و ثنا مختص و منحصر است برای خدا لذا بر او است که بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بنده بفکر می افتد بر اینکه نظام این عالم برقرار نمی شود مگر بتقدیر الهی و فکر او بالا می رود از عالم صغیر بعالم کبیر و از عالم کبیر با کبر و از اکبر باعظم که همه آنها بتقدیر الهی و تربیت او است از این راه فرموده رَبُّ الْعَالَمِينَ پس از آن فکر بنده توسعه پیدا می کند و تاقل می کند در عوالم بالا و بالاتر و عوالم پائین تر که حالات همه آنها در کمال اتقان و نظم و تربیت و برتری است به نحوی که علاوه بر آنها همه ذرات تکوینا بتسبیح او ناطقند و اقرار دارند بکمال رحمت و فضل و احسان پروردگار فلذا فرموده الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس برای او ظاهر و آشکار می گردد که جمیع مصالح دنیا مهیا و مرتب نشده مگر به احسان و رحمت و فضل الهی و بفکر این می افتد که آیا پس از مردن حال من چگونه خواهد بود لذا فرموده مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ یعنی همچنانی که دریافتی که خدا در دنیا رحمان و رحیم است پس از مردن در روز جزا هم خواهی دانست که رحمان و رحیم است نسبت باهل ایمان و منتقم است از اهل کفر و طغیان

چون این صفات با برکات نقشبند دل بنده مؤمن شد شرح صدر پیدا می کند به نحوی که نور محبت الهی در دل او می تابد و جزم و یقین پیدا می کند که کسی کفیل اصلاح امور او در دنیا و آخرت باشد نیست مگر خدائی که آفریننده و مرتبی جهان و جهانیان و رحمان و رحیم و مالک دنیا و آخرتست محبت او در دلش جای می گیرد به طوری که الثفات خود را از غیر او قطع می کند و قلب او متعلق بغير او نمی شود و امید خود را از غیر او می برد و می گوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** یعنی اگر چه من پیش از اینکه تو را بشناسم بندگی غیر تو را می کردم و کمک و یاری از غیر تو می طلبیدم اکنون که تو را شناختم از غیر تو چشم پوشیدم و فقط تو را بندگی می کنم و بس و از تو کمک و یاری می خواهم و بس پس طلب هدایت از خدا نموده می گوید **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** بدانکه اهل دنیا دو فرقه اند فرقه ای آن کسانی هستند که عبادت و بندگی نمی کنند مگر خدای یگانه را و استعانت و یاری نمی جویند مگر از او و حاجات و اغراضی که دارند نمی طلبند مگر از او و فرقه دیگر کسانی هستند که مشغول به خدمت خلقند و از ایشان کمک و یاری می خواهند و از او خیرات و نیکی می طلبند و شبهه ای نیست که شرافت و برتری فرقه اولی با فرقه دوم قابل مقایسه نیست زیرا که فرقه اولی به خدا پیوسته و از خلق برکنارند

و فرقه دوم بخلق پیوسته و از حق برکنارند آنها خیر را از خدا می خواهند و اینها خیر را از خلق می خواهند لذا آنهایی که بنده حقیقی خدا و اهل حقند راهی را که اهل حق رفته و می روند آن را از خدا می طلبند چنانچه فرموده صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و نمی خواهند راهی را که فرقه دوم پیش گرفته اند و دلهای خود را برفتن در آن راه خوش کرده اند که غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اشاره به ایشان است و متابعت ایشان کردن و کمک و یاری از ایشان خواستن جز خسران و هلاکت فائده ای ندارد حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ... نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

راههای شیطانی

طریق دیگر در تفسیر این سوره مبارکه بدانکه این سوره مبارکه معروفست به سوره صلاة یعنی نماز و در اینجا مقتضی است که در تفسیر آن به آنچه که از پیش گذشت دنباله ای ذکر شود ولی قبل از اینکه بآن دنباله پردازم بیان مقدمه ای لازم است و آن اینست که باید دانست اصول چیزهایی که سبب می شود شیطان بانسان راه پیدا کند و او را از راه حق بازدارد و بر او مسلط شود سه چیز است اول شهوت و دوم غضب سوم هواء اما شهوت آن قوه بهیمیّه ایست که در وجود هر انسانی هست و آن آفتی است بزرگ

اما غضب آن نیز قوه سبعیه است در وجود هر انسانی و آفت آن بزرگتر از آفت شهوتست اما هواء آن قوه شیطانیه ایست که آفت آن بزرگتر است از آفت غضب چون این را دانستی بدانکه خدای تعالی در کلام خود فرموده إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالبغی!!! مراد از فحشاء شهوت است و مراد از منکر غضب است و مراد از هواء بغی است پس انسان بسبب شهوت بنفس خود ظلم می کند و بسبب غضب بغیر خود ظلم می کند و بسبب هواء ظلم او به خدا تعدی می کند از اینجهت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الظلم ثلاثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم عسی الله ان یترکه فظلم الذی لا یغفر هو الشّرك بالله و ظلم الذی لا یترک هو ظلم العباد بعضهم بعضا و ظلم الذی عسی الله ان یترکه هو ظلم الانسان نفسه یعنی ستمگری بر سه قسم است يك قسم آن آمرزش ندارد و يك قسم آن انتقام و مؤاخذه از آن ترك کرده نمی شود و يك قسم از آن امید است که خدا صاحب آن را بیامرزد آن ظلمی که آمرزش ندارد شريك قرار دادن برای خدا است و ظلمی که از آن مؤاخذه

می شود ظلم کردن بعضی از بندگانست در حق بعضی دیگر و ظلمی که امید آمرزش در آن هست ظلم کردن شخص بنفس خودش می باشد پس دانسته شد که منشأ ظلمی که آمرزش در آن نیست هوای نفس است و منشأ ظلم غیر متروک غضب است و منشأ ظلمی که امید آمرزش در آن هست شهوت است اکنون بدان هر يك از این سه قوه نتایج و موالیدی دارند حرص و بخل زائیده از شهوتند و عجب و کبر زائیده از غضبند و کفر و ضلالت زائیده از هوای نفسند- چون این اوصاف رذیله در انسان جمع شد از آنها حسد متولد می شود و صفت حسد بدترین اخلاق رذیله است در وجود انسان از این جهت است که خدا همه شرّهائی را که از انسان سر می زند در کتاب خود بحسد ختم فرموده و فرموده مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ وَ هَمَّ خَبَاثٌ وَ بَدِيهَاتٍ شَيْطَانِيَه رَا بُوَسُوَاسٍ خَتَمَ فَرَمُودَه چنانچه فرموده يُؤَسُّوْسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ پس در صفات رذیله ای که از بنی آدم سر می زند بدتر از حسد چیزی نیست همچنان که در وجود شیطان خبیث تر از وسوسه چیزی نیست چون این معنی را دانستی

با موالید و نتیجه هائی که دارند از حیث شماره هفت اند پس خدای تعالی سوره حمد را هفت آیه قرار داده برای شکستن و برطرف کردن این آفتهای هفت گانه خبیثه به بیانی که ذکر می شود و آن اینست که اصل سوره فاتحه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است و آن مشتمل است بر سه اسم از اسمهای خدا که اللّٰه و رحمن و رحیم باشد و هر یک از اینها در مقابل اخلاق فاسده سه گانه است که شهوت و غضب و هواء باشد و آیات هفت گانه در مقابل اخلاق رذیله هفت گانه است و جمله قرآن مانند نتیجه است برای فاتحه و جمیع اخلاق رذیله ذمیمه نیز مانند نتیجه است برای اخلاق سه گانه اصلیه فاسده پس تمام قرآن دواى دفع و رفع تمام اخلاق فاسده رذیله است و بیان اینکه گفته شد که اسماء سه گانه خدای تعالی در مقابل اصول سه گانه اخلاق فاسده است اینست که گفته می شود هر که خدا را شناخت بیگانگی و در گفتن لا اله الا اللّٰه راستگو و از اهل یقین شد از هوای نفس و شیطان دور می شود زیرا که هوای نفس خدائی است غیر از خدای یگانه جلّت عظمته که پرستیده می شود بدلیل قول خدای تعالی که فرموده (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاءَ)

و خدای تعالی بموسی علیه السّلام فرموده یا موسی خالف هواك فأتی ما خلقت خلقا نازعنی فی ملكی الاّ الهواء یعنی ای موسی مخالف با هوای خود باش زیرا که من نیافریدم خلقی را که در ملك و پادشاهی من با من نزاع کند مگر هواء را پس هر که بداند خدای تعالی رحمان است غضب نمی کند زیرا که منشأ غضب طلب بزرگی و برتری است در بزرگی و برتری خدای رحمان و ولایت او چنانچه فرموده اَلْمَلِكُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ و هر که خدا را به صفت رحمانیت شناخت خشمگین نمی شود و هر که خدا را به صفت رحیمیت شناخت بر او واجب است که خود را به اخلاق رحیمیت متخلق کند در رحیم بودن که فرموده اند تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ و چون رحیم شد بنفس خود ستم نمی کند و بطریق اولی بغیر خود ظلم نخواهد کرد و کارهای خود را با صفات و کارهای بهیمیه ممزوج نمی کند و از اقسام شهوات اجتناب می نماید

و اما اولاد هفت گانه ان سه اصل فاسد

بدانکه آیات هفت گانه سوره مبارکه حمد در مقابل آنها است قبل از بیان آن نکته لطیفه ای را

ص: 92

خاطرنشان می‌نمایم که بسیار زیبا و دقیق است بعد باصل معارضه می‌پردازم

نامهای خدا در این سوره

نکته لطیفه بدانکه خدای سه نام از نامهای خود را در بسم الله بیان فرموده و آن الله و رحمن و رحیم است و این دو نام اخیر را در سوره تکرار فرموده به اضافه دو نام دیگر که یکی ربّ و دیگری مالک است نام مالک بنام رحمان متقارب است چنانچه فرموده **الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ** و نام ربّ متقارب با نام رحیم است چنانچه فرموده **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ** از اینجهت می‌توان گفت که خدای تعالی خاتمه قرآن را باین سه نام قرار داده کانه می‌فرماید که ای بنده اگر شیطان از راه شهوت به تو رو آورد بگو **أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ** و اگر از جانب غضب آمد بگو **مَلِكِ النَّاسِ** و اگر از طرف هوا آمد بگو **إِلَهِ النَّاسِ** که راه فساد و افساد این سه بر روی تو بسته شود و از شر این سه محفوظ مانی

حاصل کلام

برگردیم بیان معارضه هفت گانه بدانکه هر که بگوید **الْحَمْدُ لِلَّهِ** و در آن دقت و تدبر کند می‌باید که منعم حقیقی علی الاطلاق کسی غیر از خدا نیست و هر نعمتی که به بنده

ص: 93

برسد از او و به اراده او است لذا موظف است که در هر حال او را ستایش کند و سپاسگزار باشد چون دانست ولی نعمت حقیقی خدا است و اگر او نخواهد دوندگی کردن فائده ای ندارد و هر چه بدود به جانی نخواهد رسید قهرا شهوت او شکسته خواهد شد و هر که دانست که خدا رَبُّ الْعَالَمِينَ است آتش حرص و بخل او خاموش می شود و باب توکل به خدا بر روی او باز می شود به آنچه که خدا به او عطا فرموده قانع می شود و از انفاق بغيرهم بخل نمی کند و آفتهای شهوت به او راه نمی یابد و هر که دانست که خدا رحمان و رحیم یعنی بخشنده و مهربانست صفت بخشندگی و مهربانی با دیگران را پیشه خود می کند و رقیق القلب و دلسوز بندگان خدا می شود و هر که دانست که خدا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ است غضب او زایل می شود و ستمگری را پیشه خود نمی کند و مردم آزار نمی شود خصوصا از انتقام خدا خواهد ترسید و هر که گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ می باید که باید بندگی خدا کند و متکبر نباشد و نسبت بندگان خدا متواضع باشد و در هر کاری که می کند از عبادات و غیر آنها از خدا یاری بطلبد و عجب و خودپسندی و خودخواهی و خودبینی را از سر خود بیرون کند تا آفات غضب و دو مولود او از وی دور شود تا خدای تعالی او را رفعت مقام دهد چنانچه پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده من تواضع رفعه الله و من تكبر وضعه الله

و چون گفت إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ شیطان هوا از او دور می شود و چون گفت صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ زندقه و کفر و شبهه را از خود بحول و قوه خدا دور می کند و در راهی که آنها رفته اند می رود و به آنها اقتداء می کند و چون غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ گوید از صفت نفاق و فسق و فجور بر کنار می شود و در زمره عباد الله صالحین داخل می شود و چون گفت وَ لَا الضَّالِّينَ از بدعت و شرك و کفر و ضلالت بکلی دور می شود

تنبیه

این آثاری که گفته شد وقتی ظاهر می شود که بنده با توجه کامل دل خود را با زبان همراه کند و ایمان به گوینده و آورنده این آیات داشته باشد

در بیان فوائد و اسرار نامهای پنجگانه

اشاره

خدای تعالی که در این سوره مبارکه است

بدانکه در این سوره مبارکه اسرار و فوائد و لطائفی است راجع بنامهای پنجگانه و غیر آنها زیاده بر آنچه قبلاً تذکر داده شد و آن مشتمل است بر مطالبی چند

ص: 95

مطلب اول

در این سوره ده چیز بیان شد که پنج از آن مربوط باوصاف خدای تعالی است و پنج از آن مربوط به بنده است اما آنچه مربوط به خدا است نامهای او الله و ربّ و رحمن و رحیم و مالک است و آنچه مربوط به بنده است اوصاف پنجگانه است که آنها عبارتند از عبودیت و استعانت و طلب هدایت و طلب استقامت و طلب نعمت که اسماء مذکوره منطبقند بر این اوصاف پنجگانه کانه بنده می گوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ لَاتُكَ أَنْتَ اللَّهُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ لَاتُكَ أَنْتَ الرَّبُّ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ لَاتُكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ وَارْزُقْنَا الْإِسْتِقَامَةَ لَاتُكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ وَانْعَمْ عَلَيْنَا مِنْ نِعْمِكَ كَمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ عِبَادِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَاتُكَ مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ** یعنی تو را بندگی می کنیم و بس زیرا که توئی خدائی که مجمع جمیع صفات کمالاتی و از تو یاری می طلبیم و بس زیرا که توئی پروردگار برسان ما را براه راست زیرا که توئی خدای بخشنده و روزی ما کن پایداری در اطاعت و بندگی تو را زیرا که توئی خدای مهربان و انعام کن ما را از نعمتهای خود چنانکه بر بندگان

انعام کردی به آنهایی که راه راست را پیمودند در دنیا و آخرت زیرا که توئی مالک روز جزا و بازدار ما را از راه کسانی که بر ایشان خشمگینی و راه آنها که راه گمراهی را پیش گرفتند

مطلب دّوم

آنکه انسان به اعتباری مرکب است از پنج چیز بدن و نفس شیطانیه و نفس شهوانیه و نفس غضبیه و جوهر ملکی عقلی کانه نور نامهای پنجگانه تجلی کرده بر مراتب پنجگانه نام الله تجلی بخش است بروح ملکیه قدسیه عقلیه تا آنکه بنده خاضع شود و خدا را اطاعت کند چنانچه خدای تعالی فرموده **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** و تجلی بخش است بر نفس شیطانیه به نیکی کردن و احسان و ترک کردن خطا و عصیان و نخوردن فریب شیطان نام مبارک ربّ تا منقاد اطاعت خدای سبحان شود- و نام مبارک رحمن تجلی بخش است بر نفس غضبیه ترک خصومت نمودن- و نام مبارک رحیم تجلی بخش است بر نفس شهوانیه بهیمنیه به این که مباحات و طبیات مأكولات و مشروبات و ملبوسات و مرکوبات و منکوحات را بر او حلال کند چنانچه فرموده **أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ** که چون مشتهیات خود را بیابد نرم و ملایم شود و در حق دیگران رقیق القلب و مهربان شود و معصیت و نافرمانی را ترک کند

ص: 97

و بنام مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ تجلّی بخش است قهر خود را بر بدنها زیرا که بدن غلیظ و کثیف است و بدیها و گناهان بسبب او وارد می شود ناچار است از اینکه مقهور واقع شود بقهر شدید و آن قهر شدید حاصل نمی شود مگر در روز قیامت- پس به تجلّی نور حضرت احدیت از نامهای پنجگانه بمراتب پنجگانه درهای بهشت بر روی مطیعین و فرمانبرداران از بندگان و نمازگزاران باز می شود چنانچه در خطبه جمعه آخر ماه شعبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و اعلموا انّ الله اقسام ان لا يعذب المصلّين و السّاجدين و لا يروعهم يوم يقوم النّاس لربّ العالمين یعنی بدانید که خدا قسم یاد کرده که عذاب نکند نمازگزاران و سجده کنندگان را و نترساند ایشان را روز که پیامی ایستند همه مردمان برای پروردگار جهانیان پس مراتب پنجگانه شروع بر جوع و قوس صعود می کند و بدن مطیع می شود و می گوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ و نفس شهوانیه منقاد می شود و می گوید و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ در ترك لذتها و از شهوتهائی که دارد اعراض می کند- و نفس غضبیه اطاعت می کند و می گوید اهدنا و نفس شیطانیه از خدا استقامت می طلبد تا منحرف نشود و می گوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و نفس

قدسیه یعنی روح ملکیه عقلیه از خدا می خواهد که با ارواح عالیه قدسیه مطهره او را برساند پس می گوید صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

مطلب سوم

بدانکه نصف اول از سوره فاتحه الكتاب مشتمل است بر پنج نام از نامهای خدا که از آنها افاضه انوار می شود در باطنها و سرها- و نصف دوم مشتمل است بر پنج صفت از صفات بنده پس بالا می رود از اینها سرهائی بمحلّ صعود آن انوار و بسبب این دو حالت بنده سیر عروجی می کند در حال نماز در مرتبه اول حالت نزولی است و در مرتبه دوم حالت صعودی است و حدّ مشترك ما بین این دو قسمت حدّ فاصل میان مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وِإِيَّاكَ نَعْبُدُ است باین بیان که حاجت بنده در طلب دنیا بر دو قسم است و آن یا دفع ضرر است از خود یا جلب منفعت و در طلب آخرت نیز بر دو قسم است یا دفع ضرر و آن فرار از دوزخ و عذابست یا طلب خیر و ثواب و آن خواستن بهشت است پس جمعا چهار قسمت شد- و قسم پنجم که از همه آن چهار قسمت بالاتر است آن خواستن قرب خدا و رضا و خشنودی او است که مقام و رضوان الله اکبر باشد و طاعت و بندگی خدا است با اخلاص کامل که خالی از اغراض

و شوائب دنیویّه و اخرویّه باشد و آن نحوه ایست که حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام در مقام مناجات با خدا عرض می کند که ما عبدتك خوفا من نارك و لا طمعا فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك پس اگر مشاهده کردی نور بسم الله را نمی خواهی از خدا مگر قرب او را و اگر دیدی نور ربّ را از او خیرات و نیکیها می طلبی یعنی بهشت و ثوابها و نعمتهای آن را می خواهی و اگر دیدی نور الرحمن را خیرات دنیا را می خواهی و اگر بنور الرحیم رسیدی خواهان می شوی که در آخرت تو را از خطرها و ضررها و عذابهای آن حفظ کند و اگر بنور مالکِ یوم الدین رسیدی رغبت شدید پیدا می کنی که خدا حفظ کند تو را از اینکه مرتکب معصیت و فسق و فجور و کارهای زشت نشوی که سبب مبتلا شدن تو به عذابهای آخرت باشد

مطلب چهارم

بدانکه برای انسان پنج حالت است اول خلق دوّم تربیت در مصالح سوّم تربیت در شناختن خدا چهارم تربیت در شناختن معاد پنجم انتقال او از این عالم بعالم معاد و آخرت- پس نام الله منبع خلق و تکوین و ایجاد است و نام

ربّ دلالت می کند بر تربیت بوجوه فضل و احسان و نام الرّحمن دلیلیست بر تربیت در مبدأشناسی- و نام الرّحیم دلیل است بر معادشناسی که نتیجه آن اجتناب کردن است از چیزهایی که سزاوار نیست بر بنده و اقدام کردنست بر چیزی که برای او سزاوار است- و نام مالک دلالت دارد بر اینکه انسان را از این دنیا نقل خواهد کرد بعالم آخرت آنکه آورد مرا باز برد در وطنم چون بنده مدارج پنجگانه را طی کرد و باین مرتبه رسید که از این مقامات منتقل شد کلام از غیبت بحضور می پیوندد و می گوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** کانه می فرماید ای بنده چون منتفع شدی از انوار نامهای پنجگانه در مراتب پنجگانه و منتقل شدی از دار فنا بدار جزا سیرتا هر چند صورتا در دنیا هستی لیاقت آن را پیدا کرده ای به نحوی که گویا خدا را بچشم دل می بینی پس حضورا با خدای خود بگو **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** و چنانست که گویا می گوئی خدایا فقط تو را پرستش می کنم که خالق من هستی و فقط از تو یاری می خواهم زیرا که فقط توئی پروردگار تربیت کننده و روزی دهنده و فقط تو را عبادت می کنم برای اینکه رحمانی و فقط از تو یاری می طلبم برای اینکه رحیم و مهربانی و فقط تو را بندگی می کنم برای اینکه پادشاهی بر تمام عوالم امکانیه مخصوص تو است و فقط از تو یاری می خواهم زیرا که مالک روز جزائی

تبصره

ص: 101

بدانکه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ دلالت دارد بر اینکه بنده ناچار از این دنیا باید منتقل شود بعالم آخرت و از خانه شرور و فانی به خانه سرور و دار باقی رحلت کند و برای چنین سفری ناچار است از این که مهیا شود و تهیه توشه سفر کند و این زاد و توشه مهیا نخواهد شد مگر به بندگی کردن و خلوص در عبادت لذا می گوید اِيَّاكَ نَعْبُدُ و چون بنده در تحصیل چنین زاد و توشه ای توانائیش اندک و ضعیف است و قدرت او کافی برای طیّ این سفر پر خوف و خطر نیست لذا باید از خدای تعالی مدد و یاری بخواهد و با تضرّع و زاری و از صمیم قلب بگوید وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و چون باین وسیله تهیه زاد و توشه این راه دور و دراز را کرد که بیشتر از مردمان در طیّ و گذشتن از آن حیران و سرگردانند نیازمند بدلیل و راهنمایست که با او همراه و راهنما باشد تا او را بمقصد اصلی برساند و از خطر این راه پر خوف و خطر نجات دهد و راهنمای باین کیفیت جز خدای تعالی کسی نیست لذا می گوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و نظر به این که وجود مبارك خاتم الانبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حق مسافر فرموده الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ لذا مسافر این سفر ناچار است از پیروی کردن از رفقائی شناخته شده ای که این راه وحشتناک را بدرستی و استقامت پیموده و بمقصد

رسیده اند لذا می گوید صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ که ایشان پیغمبران و صدیقین و شهداء و بندگان شایسته خدایند و اینها نیکورفیکانی هستند و پس از آن می گوید غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ یعنی من آن راهی که به شایستگان درگاہت عنایت و انعام فرموده ای می خواهم نه راه آنهایی که غضب کرده شده و مورد خشم تو واقع شده و نه راه آنهایی که از راه شناسائی تو و خاصانت دور و گمراه شده اند اللهم اهدني صراطك المستقيم و باعدني عن المغضوب عليهم و لا الضالين امين رب العالمين

فصل سوم

در این فصل هر چند وصل بما قبل است مطالب مهمه دیگری علاوه بر آنچه ذکر شد شرح داده می شود و آن از افادات قاضی سعید قمی رضوان الله عليه است در کتاب اسرار الصلاة که از تالیفات او است در شرح و تفسیر این سوره مبارکه حمد که برای فرید آگاهی علاقه مندان از برادران ایمانی ترجمه می شود چنانچه در فصل بسمله گفته است که فرمود خدای تعالی برای تعلیم دادن به بندگان خود در ابتدای کلامش بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 103

و فرموده و لا- تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ و فرموده فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ تا اینکه گفته است سزاوار است برای بنده در جمیع حرکات و سکونات خود اینکه معتقد باشد که هیچ قوت و توانائی برای او نیست مگر به استعانت از خدا برای هر چیزی خصوصاً برای سیر الی الله و داخل شدن در مقام قرب کبریائی و این در صورتیست که لفظ با را برای استعانت بگیریم و اگر برای ابتدائیت باشد در هر امر و شأنی بنام خدای تعالی باید در پیش خود چنین یاد کند که او است اول و آخر و سیر از او و در راه او و با او و بسوی او است و اگر به معنای ملابست باشد باید نشان کند نفس خود به نشان بندگی کردن فقط برای خدا و اگر برای تعدیه اسم باشد اشتقاق آن از وسم است چنانچه در خبر رسیده یعنی خود را ابداع خدائی نشان می کنم و همیشه ذاکر نام خدا هستم و نام او را می خوانم پس در این صورت لفظ باء متعلق بذکر یا قرائت می باشد و اگر مراد حمد کردن او بنام خدا باشد نمی شود خدا را حمد کرد مگر به نامی که دلالت بر ذات خدا کند با صفت او پس متعلق باء کلمه حمد می شود که بعد از آنست در ذکر و این معنای اخیر نزد بعضی رجحان و برتری دارد-

پس چون بنده عارف در اوّل سورة فاتحه بسم الله گوید بآء متعلق است در حمد است از معنای فعل کائّه می گوید بسم الله احمده یعنی بنام الله ستایش می کنم او را پس بدانکه در بسم الله الرحمن الرحيم سه نام از نامهای الهی ذکر شده زیرا که آنها برای سایر اسماء خدا چون ذات است برای صفات او پس سزاوار است که بسمله در اوّل ذکر شود از حیث اینکه الله دلیل است بر ذات خدا مانند سایر اعلام هر چند قوّت آنها را نداشته باشد پس الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ از حیث اینکه دو نامند برای خدای تعالی نه از حیث کسانی که مورد رحمت واقع شده اند و نه از حیث اینکه نظر باتصاف او بر رحمت خاصه و عامه باشد- زیرا نزد علماء اشاره مقرر است که در هر کجا که نام الهی وارد شود که در جلو و عقب آن ذکری از موجودات نشده باشد نظر شخص عارف بر این است که بر ذات خدا دلالت دارد- و اگر چنین نباشد دلالت بر صفات او دارد پس کسی توهم نکند که چرا این دو نام در بسم الله و در سوره تکرار شده با اینکه این دو اسم جزء بسم الله بوده

عائدة لطيفة

بدانکه راغب اصفهانی گفته کسانی را که در دنیا حمد و مدح و تعظیم نمی کنند خالی از چهار وجه

ص: 105

نیست یا برای اینست که آن محمود و ممدوح و معظم در ذات و صفات کامل و منزّه است از همه عیبه و نقصها هر چند مدح کننده احسانی از او ندیده باشد و یا برای اینست که احسانی به مادح کرده یا نعمتی به او رسانیده و یا اینکه عرض مادح از مدح کردن او برای اینست که امید احسانی از او دارد و یا اینکه از او می ترسد برای اینکه او صاحب قهر و غلبه و قدرت و سطوتست- و این جهتها موجب حمد و مدح و تعظیم او می شود- پس در این سوره مبارکه خدا به بندگان فرموده که اگر مرا برای کمال ذاتی تعظیم می کنید باین جمله مرا حمد کنید و بگوئید الْحَمْدُ لِلَّهِ زَیْرَا که منم خدائی که مستجمع جمیع صفات کمالاتم- و اگر مرا برای احسان و تربیت تعظیم می کنید منم رَبِّ الْعَالَمِينَ - و اگر مرا تعظیم می کنید برای طمع بخشش و احسان در آینده فانا الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ - و اگر مرا تعظیم می کنید برای ترس از عذاب من منم مالک یوم الدین تمام شد مفاد سخن راغب.

لمعة نورانیة

بدانکه چون بنده نور معرفت الهی در دل او تابید و باب معرفت او بر روی او گشوده شد و در مقابل حق ایستاد و در ایستادن و تکبیر گفتن در حال نماز کسی را غیر از خدا فَعَالٍ ما یشاء و حاکم ما یرید ندانست و رداء

کبریائی و ازار عظمت را مخصوص ذات اقدس او دانست شروع می کند پس از گفتن بسم الله الرحمن الرحيم بحمد و ثنای پروردگار به نحوی که او را تعلیم داده و می گوید الحمد لله یعنی عواقب حمد و ثنا برگشت آن بسوی اسم اعظم الهی و نور اقدم او است به معنای اینکه هر مدح و ثنائی که بر هر موجودی از موجودات عالم امکان گفته شود عاقبت آن بازگشتش بسوی خدا است چنانچه فرموده **أَلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصْدِيرُ الْأُمُورِ** و این برای آنست که ثنا گفتن بر هر چیزی از صفات پسندیده نتیجه ایست از صفات الهیه پس همه آنها مخصوص خدائست که صفات او در نفسش در عالم الوهیت که آئینه حقایق اسماء و صفات قدسیه است ظهور دارد زیرا که کلیه صفات جلال و جمال و کمال از او است و او است رب العالمین که ابداع و ایجاد فرموده است آثار اسماء را از حیث وجود نوری در مرتبه روح کلی که دمیده شده است در موادّ قابله در عالم ربوبی

قوله تعالى الرَّحْمَ

نِ

رحمان کسی است که ببخشد آن حقایق و آثار را بر هر که می داند بسبب لطافت مرتبه آنها و صفاء نورانیت آنها که در آن عالم قدسی چیزهائی بوده اند به خودی خود و نورهائی بوده اند غیر از نور کبریائی خدا که آنها را در این عالم دنیا

آورده تا واضح شود برای آنها که ذاتا محتاجند و هویت آنها در معرض هلاکت است و بدانند که آنها بندگان هستند تربیت شده و غلامانی هستند نیازمند و این معنی اگر چه در ظاهر عقوبت بنظر می رسد و اما در باطن بخشایشی است بزرگ و منتی است از خدا بر ایشان

قوله تعالى الرَّحِيمِ

و اما رحیم و مهربان بودن خدا برحم کردن او است بر آنها از جهت نجات دادن ایشان از قید و بند عالم طبع بظاهر نمودن آن نورها در نشئه انسانیّت که آن کلمه ایست جامعه یعنی آن نورها کلمه جامعه اند پس خدای تعالی رحمان جهانیان و رحیم و مهربان در حق مؤمنان است و بوجود این نشئه شریفه نشئه باقیه برپامی شود پس او مالک روز جزا است

قوله تعالى م اَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ

و اما مالک یوم دین بودن خدا برای اینست که محیط است خدا بر هر کوچک و بزرگی و بر همه سلاسل عوالم امکاتیّه فضلا از عالم بشریت و انسانیّت و این سلطنت و مالکیتی است که به آن تمام می شود امر نشئه آخرت که تمامیت آن بآن اسماء حسناى نورانیّه ایست که در سورة مبارکه است و قبلا تذکر داده شد و بتمام این

اسماء حسنی برای بنده ظاهر می شود که الله است که اول و آخر و ظاهر و باطن است و با شما است در هر کجا که باشید پس اولیت برای نام الله و آخریت برای مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و ظاهریّت برای الرَّحْمَنِ و باطنیّت برای الرَّحِيمِ که همه اینها در انسان بنحو اجمال مندرج است- و معیت برای رَبِّ الْعَالَمِينَ است چنانچه خدای تعالی از قول ابراهیم بیان فرموده که گفت إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و در سوره طه است که بموسی و هارون فرموده لا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا و در سوره مجادله آیه هشتم فرموده أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ و چون باقی نماند در نظر سالك الى الله در این حالت چیزی غیر از خدا ظاهر می کند توحید او را بحرف خطاب و خود را با او روبه رو می داند نه بر وجه یکی دانستن عادی بلکه به نحوی که خدا او را بزبان پیغمبرش ادب فرموده که فرمود اعبد الله كأنك تراه و بزبان ولیّ خود علی علیه السلام که فرمود آنچه را که مفادش اینست- بندگی نکردم پروردگاری را که ندیده باشم اما نه بچشم سر بلکه او را بچشم دل دیدم پس بنده می گوید

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

و نکته اینکه عبادت و استعانت را بلفظ و صیغه مع الغیر آورده برای آنست که عبادت کننده گان در بنده زیادند از اعضاء و جوارح و قوی و حدود و اطراف آن و همه از خدای تعالی طلب یاری می کنند در آن حالی که انسان به عبادت خدا مشغول است زیرا که حکم نماز عمومیت دارد نسبت به همه اعضاء و جوارح و ظاهر و باطن نمازگزار که هیچ عضوی از آن مستثنی نیست پس نمازگزار ناچار است در آن حال همه اعضاء او واقف باشند و راکع و ساجد و ذاکر باشند و اجمالا جمله آنها باید خدا را عبادت کنند پس هرگاه چنین نباشند نمازگزار هنگام گفتن اِهْدِنَا دَرُوعِی می گوید پس نمازگزار بشراشر وجودش وقت گفتن این لفظ باید هادی بودن خدا را در نظر داشته باشد و با کمال حضور قلب بگوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و بخواهد از خدا که او را بآن راه راستی که خواسته برساند و ثابت بدارد او را بر آن و توفیق دهد او را برفتن در آن راه به نحوی که رضای خدا در آن باشد بر حسب حال نمازگزار و بداند این راه راهی است چون قدم در آن گذارد خدا در پیش روی او است و موی جلو سر او را گرفته و می کشاند او را براه ولایت خود و راه مستقیم راهی است که افراط و تفریط در آن نباشد و غلّو و تقصیری

در آن روی ندهد و آن راهی است که پیغمبران و صدیقین و اولیاء و بندگان شایسته و صالحین رفته و می روند و خدایا تو نعمت هدایت را به ایشان عطا فرمودی صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ غَيْرِ از راهی که آنهایی که بر آنها غضب کرده ای پیموده اند و راه حقی را که پیغمبر تو آنها را بآن دعوت فرمود نپذیرفتند و اقرار برسالت جامع و خاتمیت او نکردند و به (حیّ علی الصّلاة و حیّ علی الفلاح) او اجابت نکردند و لَا الضّالّین و غیر از گمراهانی که آن رسول گرامی بولایت خدا و رسول او و اولیاء او بقول حیّ علی خیر العمل آنها را خواند و بقبول آن گردن ننهادند و اگر بعضی از آنها هم در ظاهر اجابت کردند وفا نکردند و مقام ولایت را غصب کردند تا اندازه ای که آن را از اذان و اقامه برداشتند و آن را از جزئیت آن دو خارج کردند و گفتن آن را بدعت دانستند اللهمّ العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلك-

ص: 111

نیز قاضی سعید اعلی الله مقامه در شرح این سوره مبارکه گفته است- بدانکه ثناء عبارتست از اظهار صفت کمال و افصاح نعوت جمال و جلال و از جمله واضحات است که الوهیت محل اجتماع اسماء حسنی و صفات علیا است و صادر اول آن چنان چیز است که جامع همه انوار الهیه باشد و جمله محامد سبحانیّه را آئینه تمام نما باشد و آن اول مظهر و قدیم تر مرات آن کمالات و نفس همه آنها و حقیقت همه ثناها بر وجه کمال باشد بنا بر یکی بودن ظاهر و مظهر و عالم و معلوم پس وقتی که شخص عارف بتعلیم پروردگار بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اراده کرده است ظهور همه محامد قدسیّه و صفات کمالیه را بدون تردید در نور عقلی و عالم علوی و عقل کلی است که آن اول ابداع و اول مخلوق خدای تعالی و مظهر قدیم تر است برای صفات جمال و جلال و اسم اعظم جامع برای همه نعمتهای کمال پس مخصوص او است صفات الوهیت عظمی و وحدانیت کبری و همه صفات حسنی باعتبار ظهور او در مرتبه بالاتر رَبُّ الْعَالَمِیْنَ

رَبِّ الْعَالَمِينَ آن کسی است که بعلم و مشیت خود آفریده است نفس کلّیه الهیه ای را که بنده تربیت شده او است برای اینکه او را بندگی کند در مسجد اقصی و بیت مقدس که آن عبارتست از مادّه کلّیه اولیّه ای که در فضای قدس واقع است و بسیار دور است از عالم انس و آن در هوائیست که کلّیه عقلها در آن حیرانست و جای ایستادن مردمان برای عبادت پروردگار جهانیان و جای رکوع آنها است با رکوع کنندگان و موضع سجود آنها است با سجده کنندگان الرَّحْمَنِ رَحْمَانِ آن کسی است که آفریده است طبیعت کلّیه را به اراده نفوذکننده خود برای ربط دادن بآن نفس شریفه را به مادّه کمالات ذاتیه آن و فرودبیاورد بسوی زمین عبادتهای آنها و محل عبادت کنندگان در آن و بکوشد برای پیداشتن نمازهای واجبه بالای آن در آن مسجد اقصی الرَّحِيمِ رَحِيمِ آن کسی است که بیرون می آورد نفسهای با ایمانی را که در شبهای تاریک به ریاضت مشغولند و از نور پروردگارشان نورانی می شوند و پس از آن برمی گردند بسوی خالق خود در نهایت صفا و پاکیزگی و آن وقتی است که میشنوند ندای اِزْجَعِي اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً پس برمی گردد به آنجایی که از آنجا ابتدا کرده تا گم شده خود را در آنجا بیابد که آن از حقایق قدسیّه و انوار الهیّه است در دورترین گودیهای عالم سفلی در حالتی که گردآورنده بسته های جواهریست که پراکنده است بعضی از آنها در معادن کوههای ثابته و برقرار از حقایق واقعه در زمین ماده است پس خدای تعالی مالک روز جزا است مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خدا مالک یوم الدین است از حیث اینکه بازگشت همه بسوی آن نفوس شریفه نبویّه و ولویّه است بحسب کمالاتی که دارند و رجوع همه آنها بعد از آن بسوی خدا است و آن بهدایت اشرف افراد نوع انسان و صاحب لوای حمد و مقام محمودیست که بکمال او امر دنیا و آخرت کامل می گردد پس بسبب انسان نشئه دنیا برپامی شود و نشئه آخرت نیز به او قائم می شود و چون این لطیفه ها برگردد بسوی پروردگار جهانیان با او خطاب می کنند بکلام او رویه رو درحالی که فانی فی الله شده اند و او باقی است پس می گویند اِيَّاكَ نَعْبُدُ یعنی طلب می کنیم تو را در هر ذره ای تا اینکه یافتیم تو را و خودت را شناسانیدی

نیز قاضی سعید اعلی اللہ مقامہ در شرح این سوره مبارکہ گفته است- بدانکہ ثناء عبارتست از اظهار صفت کمال و افصاح نعوت جمال و جلال و از جمله واضحات است کہ الوہیت محلّ اجتماع اسماء حسنی و صفات علیا است و صادر اوّل آن چنان چیز است کہ جامع ہمہ انوار الہیہ باشد و جمله محامد سبحانیہ را آئینہ تمام نما باشد و آن اوّل مظهر و قدیم تر مرآت آن کمالات و نفس ہمہ آنها و حقیقت ہمہ ثناہا بر وجہ کمال باشد بنا بر یکی بودن ظاہر و مظهر و عالم و معلوم پس وقتی کہ شخص عارف بتعلیم پروردگار بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ ارادہ کردہ است ظهور ہمہ محامد قدسیہ و صفات کمالیہ را بدون تردید در نور عقلی و عالم علوی و عقل کلی است کہ آن اوّل ابداع و اول مخلوق خدای تعالی و مظهر قدیم تر است برای صفات جمال و جلال و اسم اعظم جامع برای ہمہ نعمتہای کمال پس مخصوص او است صفات الوہیت عظمی و وحدانیت کبری و ہمہ صفات حسنی باعتبار ظهور او در مرتبہ بالاتر رَبُّ الْعَالَمِیْنَ

بما در هر چیزی پس شناختیم تو را در هر چیزی که در آن تجلّی کردی برای ما بکمالات خود و خود بما نمایاندی در صفات خود گفته شده است که از مولای ما جعفر بن محمد صادق روایت شده که آن حضرت علیه السّلام این آیه را بقدری مکرّر کرد تا از گوینده آن یعنی از خدا شنید و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی و از توییاری می طلبیم در این خواسته ای که داریم زیرا که ما از تو و برای توایم و با توایم و بسوی تو آمدیم بر ما تفضّل فرما تا بهدایت تو راه یابیم إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی بنما و برسان ما را بآن راه راستی که آن ولیّ تو علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است و او از تست چنانچه وارد شده است که انّ علیّاً ممسوس فی ذات اللّهِ و من الرّسول کنفسه و من اولاد الرّسول عین نورهم و مبدأ ظهورهم و من الانبیاء نفس شهودهم و من الكلّ صراطهم فهو علیه السّلام صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

ص: 115

یعنی راه آن کسانی که نعمت دادی بر ایشان تا اینکه رسیدند بسبب توسل جستن بسوی آنها و رسیدند بسوی هر نیکی ای که در نزد تو است و او یعنی علی علیه السّلام به پنهانی با ایشان بود و ایشان به منزله اعضاء و قوائی بودند نسبت به او **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ** یعنی غیر از راهی که غضب کرده شدگان پیمودند و آنها از کسانی هستند که افراط و زیاده روی کردند در حق علی علیه السّلام و در حق او غلو کردند و او را ربّ العالمین قرار دادند و به خدائی او قائل شدند **وَلَا الضَّالِّينَ** و نه راه آنانی که او را نشناختند حق شناختن و حق خلافت که مخصوص به او بود غصب کردند و از راه او گمراه شدند و جمع بسیار و بی حدّی را گمراه کردند

تفسیر سوره مبارکه بوجه دیگر

و نیز قاضی سعید رحمه الله بتعبیر و وجه دیگری در شرح این سوره گفته است

ص: 116

بِسْمِ اللَّهِ يَعْنِي بَعْلِي وَوَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَنَّ اسْمَ اللَّهِ اعْظَمُ وَنُورُ مَقْدَمٍ كَمَا أَنَّ ابْتِدَاءَ أَفْرِينِشِ أَشْيَاءِ وَقَعِ شَدِيدٌ وَكَمَالُ جَلَاءِ وَاسْتِجْلَالُ وَاسْتِجْلَاءُ مِنْ أَجْلِ مَا حَاصِلٌ شَدِيدٌ أَلْرَّحْمَنِ أَنْ چنان مولائی است که بیرون آورده است نورهای اسماء را از غیب الغیوب در معرض شهود و موطن ظهور الرَّحِيمِ یعنی آن چنان خدای رحیمی که قرار داده است بعلی علیه السَّلَامُ تمیز عابد را از معبود چنانچه خود آن حضرت فرموده بِالْبَاءِ ظَهَرَ الْوَجُودُ وَبِالنَّقْطَةِ تَمَيَّزَ الْعَابِدُ مِنَ الْمَعْبُودِ وَفَرَمُودَهُ أَنَا النَّقْطَةُ الَّتِي تَحْتَ بَاءِ الْبِسْمَلَةِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ يَعْنِي هَمَّةٌ سَتَائِشِ وَثَنَاهَا مَخْصُوصٌ خَدَائِيسَتِ كَمَا أَنَّ بِهٖ خُودِي خُودِي بَرَاءِي خُودِي فِي مَرْتَبَةِ نَهَانِي وَغَيْبِيَّتِ تَجَلَّى كَرَمًا وَنَمَائِشِ دَادَهُ نُورِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَمَا أَنَّ بَاطِنِ سَيِّدِ مَرْسَلِينَ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْتَدْلِيلُ فَرَمُودَهُ خُودِي أَنْ حَضْرَتِ عَلِيٍّ مَنِّي كَنَفْسِي

و در روایتی کروحی من بدنی- در این آئینه زیرا که اول چیزی اختیار کرد خدای تعالی برای خود از اسماء و صفات آن علی عظیم است و
انّه فی امّ الكتاب لدینا لعلی حکیم و رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر معراج خود علی علیه السلام را دید که از پیش روی او راه می
رود تا اینکه در پرده نور داخل شد و خدای با پیغمبر ما سخن گفت در معراج او و با موسی علیه السلام در کوه طور بزبان علی علیه السلام
و تکلم کرد با عیسی علیه السلام در گهواره بوصف علی علیه السلام

بن الرّحیم

المین الرّحمة

قوله تعالی ربّ الد

آن کسی است که ظاهر شد ربوبیت او به تجلی مرتبه الهیت پیشین به خودی خود برای خود پس گردید علی امام جهانیان و نور آسمانها و
زمین و فرشتگان از او تعلیم علوم گرفتند و همه بفرمان او قیام کردند در مقام معلوم و باذن او کار می کردند و نافرمانی نمی نمودند و بجا
می آوردند آنچه را که به ایشان امر می فرمود و نیز رحمان آن کسی است که تجلی کرد جوهره ربوبیت او پس بآن تجلی عبودیت ظاهر شد
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة تا آخر خبر پس علی است صورت بندی کننده در رحمها
و رویاننده نباتات و برگ دهنده به درختان و بثمر آورنده میوه ها

و قسمت کننده روزیها و فریادرس نفسهای اهل وفاق و نابودکننده اهل شقاق در هر قرنی و رحیم و مهربان است نسبت بانبیاء و اولیاء بنور علی علیه السلام برای نجات دادن از تاریکیها و بلاها و کمک کردن به آنها در امر رسالات و محکم گردانیدن و ثابت داشتن آنها در راه نجات و تفضل فرمود بر محتاجان امت مرحومه به این که او را امام قرار داد برای ایشان در دنیا و آخرت تا اینکه بهترین امتی شوند که بیرون آورده شدند برای مردمان و رستگار شوند بفضیلتی بسیار بزرگ و برتری پیدا کنند بر هر زیرکی **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** و **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** است برای اینکه موی پیشروی بندگان را بدست علی علیه السلام قرار داده در دنیا و روز قیامت و همچنین شاهد و ناظر اعمالشان قرار داده در هر صبح و شبی و حساب ایشان را با او واگذاشته در قیامت تا جزاً دهد بدعمل را به آنچه که در دنیا عمل کرده از عملهای بد و پاداش دهد نیکوکاران را به نیکی و ظاهر گرداند خدا سلطنت او را در دارالقرار و قرار داده است او را قسمت کننده بهشت و جهنم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**

یعنی با ولایت و در ولایت علی و از راه عبادت او تو را عبادت می کنیم و بس و به راهنمایی او از تو می خواهیم و بس و یاری از تو می طلبیم و بس و او را در پیشگاه تو واسطه و وسیله قرار می دهیم **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** یعنی ثابت بدار ما را بر دوستی او و یا ما را به اطاعت گفتار و رفتار او ثابت بدار و ما را از پیروان او قرار ده و بگردان ما را از جمله اعضاء و قوای او و بما بنما نورانیت او را تا او را به نورانیت بشناسیم **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** یعنی راه آن چنان کسانی که نعمت دادی بر ایشان از انبیاء و اولیاء که او را به نورانیت شناختند و آن حضرت سرّاً با آنها همراه بوده **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** یعنی نه راه کسانی که غضب کردند حق او را و به ناحق بجای او قرار گرفتند و از اینجهت مغضوب درگاه جلال تو شدند- و غیر از آنهایی که شناختند او را حق شناختن و راه ضلالت و گمراهی را پیش گرفتند

ص: 120

حدیث سلمان و ابو ذر در معرفه و

شناختن امیر المؤمنین علیه السلام به نورانیت

سؤال کرد ابو ذر غفاری از سلمان فارسی رضی الله عنهما و گفت یا ابا عبد الله به نورانیت شناختن امیر مؤمنان علی علیه السلام بچه چیز است سلمان گفت ای جندب بیا برویم از خود حضرتش پرسیم از آن پس آمدیم از او سؤال کنیم نیافتیم او را منتظر ماندیم تا تشریف آورد و فرمود برای چه کار آمده اید گفتیم یا امیر المؤمنین آمده ایم که از تو سؤال کنیم از شناختن تو به نورانیت آن حضرت صلوات الله علیه فرمود مرحبا بشما دو نفر دوست و هم پیمان برای دین خود شما مقصّر نیستید- بجان خودم قسم است که شناختن من به نورانیت واجب است بر هر مرد مؤمن و بر هر زن مؤمنه ای پس فرمود ای سلمان ای جندب گفتند لبیک یا امیر المؤمنین فرمود ایمان احدی کامل نمی شود تا نشناسد کنه معرفت مرا به نورانیت هر که مرا به نورانیت شناخت آزموده است خدا دل او را برای ایمان و گشایش داده است سینه او را برای اسلام و عارف و بینا شده است و هر که کوتاهی کرد در شناختن من به نورانیت در ایمان خود در شك و ریب خواهد ماند ای سلمان ای جندب

ص: 121

گفتند لَبَّيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فرمود عليه السَّلام شناختن من به نورانیت شناختن خدا است عَزَّ وَجَلَّ و شناختن خدای عَزَّ وَجَلَّ شناختن من است به نورانیت و آن دین خالص است که خدای تعالی فرموده وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنْفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ می فرماید امر کرده نشدند مردمان مگر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله که آن دین راست محمدیه سمحه است و قول او وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ پس کسی که بیادارد ولایت مرا پیاداشته است نماز را و پیاداشتن ولایت من دشوار و صعب است تحمّل آن را نمی کند مگر ملك مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که خدا آزموده است دل او را برای ایمان پس اگر ملك مقرب نباشد و نبی مرسل نباشد و مؤمن امتحان نشده باشد تحمّل آن را نمی کند سلمان گفت گفتم یا امیر المؤمنین مؤمن کیست و نهایت ایمان چیست و تعریف آن کدامست فرمود عليه السَّلام ای ابا عبد الله گفتم لَبَّيْكَ ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مؤمن ممتحن کسی است که امر ما را ردّ نکند چیزی از آن را که به او امر کنیم مگر اینکه سینه او شرح داده می شود برای پذیرفتن و شکی در دل خود بدان ای ابا ذر من بنده خدای عَزَّ وَجَلَّ هستم ما را خدایان خود قرار ندهید و در فضل ما هر آنچه می خواهید بگویید زیرا که شما آنچه در کنه و حقیقت ما است و نهایت ندارد نمی رسید

حدیث نورانیت راه نمی دهد زیرا که خدای عزّ و جلّ حقیقهٔ بما عطا فرموده بزرگتر و عظیم تر از چیزی که وصف کننده از شما بتواند آن را وصف کند یا بر قلب احدی خطور کند از شماها پس چون ما را باین وصف شناختید شما مؤمنان هستید سلمان گفت گفتم ای برادر رسول خدا ص کسی که بپادارد نماز را بپاداشته است ولایت تو را فرمود آری ای سلمان تصدیق آن قول خدای تعالی است که در کتاب عزیز خود فرموده **إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** پس مراد از صبر رسول خدا و مراد از صلاة بپاداشتن ولایت من است پس از جهت ولایت است که فرموده **وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ** و فرموده است **إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ** زیرا که کبیره ولایت است که حمل آن کبیر است برای خاشعین و خاشعون شیعیان با بصیرت مایند و این برای آنست که اهل اقاویل از فرقه مرجئه و فرقه قدریه و فرقه خوارج و غیر ایشان از جماعت ناصبها اقرار برسالت محمد صلی الله علیه و آله دارند و در میان ایشان اختلافی نیست و لیکن در ولایت من اختلاف دارند و منکر ولایت من می باشند و آن را انکار می کنند مگر کمی از آنها و آنها کسانی هستند که خدا در کتاب عزیز خود وصف فرموده و گفته **إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** و در جای دیگر در کتاب عزیز خود در نبوت محمد ص

و در ولایت من پس فرمود خدای عزّ و جلّ وَ بئْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ پس مراد از قصر محمّد صلی الله علیه و آله است و مراد از بئر معطله ولایت من است که آن را معطل کردند و انکار کردند و کسی که اقرار بولایت من نکند نفعی نمی برد و نفعی نمی دهد او را اقرار برسالت محمّد صلی الله علیه و آله اقرار برسالت او و اقرار بولایت من هر دو مقرون به یکدیگر است و آن حضرت نبی مرسل و پیشوای خلق است و علیّ پس از او امام خلق و وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله است چنانچه پیغمبر ص به او فرمود تو از من به منزله هارونی از موسی مگر اینکه پس از من نبی نیست و اوّل ما محمّد و اوسط ما محمّد و آخر ما محمّد است پس کسی که کامل کرد شناختن مرا او ثابت بر دین پایدار است چنانچه خدای تعالی فرموده وَ ذَلِكْ دِیْنُ الْقَیْمَةِ و زود باشد که ظاهر کنم آن را به یاری خدا و توفیق او یا سلمان و یا جندب گفتند لَبَّيْكَ یا امیر المؤمنین صلوات خدا بر تو باد فرمود من و محمّد یک نور بودیم از نور خدای عزّ و جلّ پس خدا امر فرمود تا آن دو قسمت شود و بنصف آن فرمود محمّد باش و بنصف آن فرمود علیّ باش و از اینجهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیّ از من است و من از علیّ هستم و اداء نمی کند از من مگر علیّ و

روانه فرمود ابا بکر را با سوره براءت بسوی مکه پس جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد آن حضرت فرمود لبیک جبرئیل گفت خدا تو را امر فرموده خودت باید سوره براءت را برسانی یا مردی که از تو باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاد که سوره را از ابو بکر پس بگیرم و او سوره را بمن رد کرد ولی یافتم که رد کردن آن بر نفس او گران آمد و گفت ای رسول خدا آیا درباره من آیه ای نازل شده در قرآن فرمود نه و لیکن آن را نباید کسی ببرد مگر من یا علی ای سلمان و ای جنذب گفتند لبیک ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که صلاحیت آن را ندارد که صحیفه ای را با خود بردارد و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه برساند کجا صلاحیت امامت را دارد ای سلمان و ای جنذب من و رسول خدا هر دو یک نور بودیم رسول خدا ص محمد مصطفی شد و من وصی او علی مرتضی شدم محمد ناطق گردید و من ساکت شدم زیرا که ناچار است که در هر عصری از عصرها در آن حجت ناطق و صامتی باشد ای سلمان محمد ص بیم دهنده گردید و من هدایت کننده شدم و اینست فرموده خدای عز و جلّ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

بیم دهنده است و من هدایت کننده خدا می داند که هر زنی چه حملی را برمی دارد و آنچه را رحمها میکاهد و آنچه را می افزاید و هر چیزی نزد او به اندازه ایست دانای پنهان و آشکار است بزرگی است که علو و برتری دارد یکسانست نزد او از شما کسی که به پنهانی چیزی را بگوید یا آشکارا بگوید و کسی که در شب مخفی باشد و در روز آشکار باشد مر او را است از پی هم در آیندگان از پیش رو و از پشت سر که نگهبانی او کنند از فرمان خدا پس آن حضرت دو دست خود را برهم زد و فرمود محمّد صاحب گرد آوردن شد و من صاحب پراکنده کردن شدم محمّد صاحب بهشت شد و من صاحب آتش شدم به آتش می گویم بگیر این را و بگذار این را محمّد صاحب لرزاندن شد و من صاحب خراب کردن شدم و من صاحب لوح محفوظم خدای عزّ و جل بمن الهام فرموده علم هر چیزی را که در آنست آری ای سلمان ای جنّاب محمّد یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ شَدَّ مُحَمَّدٌ نَ وَالْقَلَمِ شَدَّ مُحَمَّدٌ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى شَدَّ و محمد صاحب دلالات شد و من صاحب معجزات شدم و صاحب آیات شدم محمّد خاتم النبیین شد و من خاتم الوصیین شدم منم صراط مستقیم منم نبأ عظیمی که مردمان در آن اختلاف کردند و کسی اختلاف نکرد مگر در ولایت من محمّد صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر شدم محمّد نبی مرسل شد

و من صاحب امر نبی شدم خدای عزّ و جلّ فرموده يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ و آن روح بزرگ خدا است که آن را عطا نمی کند و القاء نمی شود مگر بر ملك مقرب یا پیغمبر مرسل یا وصیّ منتجب پس کسی که خدا این روح را به او عطا کرد او را از مردمان جدا می کند و افاضه می کند به او قدرت را پس او زنده می کند مردگان را و می داند آنچه را که بوده و می باشد و سیر می کند از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق بیک چشم برهم زدن و می داند آنچه را که در ضمیرها و دلها است و می داند آنچه را که در آسمانها و زمین است ای سلمان ای جنذب و محمّد صلیّ الله علیه و آله ذکر شد چنانچه خدای تعالی می فرماید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا و من عطا کرده شدم علم منایا و بلایا و فصل الخطاب را و به ودیعت سپرده شد بمن علم قرءان و آنچه که می باشد تا روز قیامت و محمّد صلیّ الله علیه و آله بیاداشت حجّت را برای مردمان و منم حجّت خدای عزّ و جلّ که قرار داده است خدا برای من آنچه را که قرار نداده است برای احدی از اولین و آخرین و نه نبیّی مرسلی و نه بملك مقربی ای سلمان و ای جنذب

گفتند لبیک یا امیر المؤمنین فرمود آن حضرت علیه السلام منم که سوار کردم نوح را در کشتی بامر پروردگار منم آن کسی که بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی باذن پروردگار منم آنکه گذرانیدم موسی بن عمران را از دریا بامر پروردگار منم آنکه بیرون آوردم ابراهیم را از آتش باذن پروردگار منم آنکه جاری کردم نهرها را و شکافتم چشمه ها را و کشتم درختها را باذن پروردگار منم عذاب کننده روز ظلت و منم نداکننده از مکان نزدیک به نحوی که بشنوند همه جنّ و انس و بفهمند همه گروهها و منم که می شنوادم بهر گروه ستمکار و منافقی بلغتها و زبانهای خودشان و منم خضر عالم موسی منم معلّم سلیمان بن داود و منم ذو القرنین و منم قدرت خدای عزّ و جلّ ای سلیمان و ای جندب منم محمّد و محمّد از من است فرمود خدای تعالی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ای سلمان و ای جندب گفتند لبیک یا امیر المؤمنین فرمود مرده ما نمرده است و غایب ما غیبت نکرده است و کشتههای ما کشته نیستند ای سلمان و ای جندب گفتند لبیک یا امیر المؤمنین صلوات الله عليك فرمود علیه السلام منم امیر هر مؤمن و مؤمنه ای از گذشتگان و باقی ماندگان که تایید شدم بروح بزرگی و

عظمت و جز این نیست که من بنده ای هستم از بندگان خدا ما را خدایان خود نخوانید و نام خدائی نگذارید و در فضیلت ما هر چه می خواهید بگوئید زیرا که شما بکنه فضل ما نمی رسید و آن فضائلی که خدا برای ما قرار داده به معشاری از عشر آن نمی رسید زیرا که ما نیم آیات خدا و حجت های خدا و خلیفه های او و امین های او و امام های او و وجه الله و عین الله و لسان اللهیم بسبب ما عذاب می کند خدا هر که را عذاب کند از بندگان خود و بسبب ما ثواب می دهد و از میان خلق خود ما را پاك و پاکیزه و پاك کننده قرار داده و اختیار کرده و برگزیده است ما را و اگر گوینده ای بگوید برای چه و چگونه و در چه چیز هرآینه کافر و مشرک می شود زیرا که او سؤال کرده نمی شود از آنچه که می کند و ایشان سؤال کرده می شوند- ای سلمان و ای جنذب- گفتند لَبَّيْكَ يا امير المؤمنين- صلوات الله عليك- فرمود علیه السلام هر که ایمان آورد به آنچه من گفتم و تصدیق کرد آنچه را که بیان کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و واضح کردم و روشن نمودم و دلیل آوردم او مؤمنی است امتحان شده که خدا دل او را امتحان کرده برای ایمان و شرح داده سینه او را برای اسلام و او است عارف مستبصر که بحدّ کمال رسیده و هر که شك کند و عناد بورزد و توقف کند و سرگردان شود و شك کند مقصّر و ناصب است ای سلمان و ای جنذب

گفتند لبیک یا امیر المؤمنین صلوات الله عليك- فرمود (عليه السلام) که من زنده می کنم و می میرانم باذن پروردگارم و خبر می دهم شما را به آنچه که می خورید و به آنچه که ذخیره می کنید در خانه هایتان باذن خدائی که پروردگار من است و من دانایم به ضمیرهای دلهای شما و امامهائی که از فرزندان منند (علیهم السلام) میدانند و می کنند آنچه را که من می دانم و می کنم هر وقت دوست بدارند و اراده کنند زیرا که ما همه یکی هستیم اول ما محمد است و آخر ما محمد و اوسط ما محمد است و همه ما محمدیم جدائی میان ماها نیندازید و ما اگر چیزی را خواستیم خدا هم می خواهد و هر چه را که از آن کراهت داریم خدا هم از آن کراهت دارد وای و عذاب همه آن برای کسی است که منکر فضل ما و خصوصیات ما و آنچه که خدا بما عطا فرموده باشد برای اینکه کسی که انکار کند چیزی از آنچه که خدا بما عطا فرموده انکار کرده است قدرت خدای عز و جل را و آنچه را که او در حق ما و برای ما خواسته است ای سلمان و ای جندب گفتند لبیک یا امیر المؤمنین صلوات الله عليك- فرمود هر آینه خدای ما بما عطاء فرمود چیزی را که جلیل تر و عظیم تر و بالاتر و بزرگتر از همه اینها است گفتیم یا امیر المؤمنین چیست آنچه که عطا کرده است به شماها که آن اعظم و اجل از همه آنها است فرمود که

هرآینه عطا کرد بما علم اسم اعظم آن چنانی را که اگر بخواهیم خرق می کنیم آسمانها و زمین را و بهشت و جهنم را و بالا- می رویم بسبب آن به آسمان و فرود می آئیم بسبب آن به زمین و غروب می کنیم و طالع می شویم و بعرش می رویم و در مقابل خدای عزّ و جل می نشینیم و هر چیز اطاعت می کند ما را حتی آسمان ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختها و جنندگان و بهشت و جهنم همه اینها را خدا بما عطا کرده بسبب اسم اعظم که بما تعلیم داده و مخصوص گردانیده است ما را بآن و با همه اینها می خوریم و می آشامیم و در بازارها راه می رویم و این کارها را بامر پروردگارمان می کنیم و مائیم بندگان گرامی داشته شده خدا کسانی هستیم که پیشی نمی گیریم از او در گفتار و از کسانی هستیم که بفرمان او کار می کنند و قرار داده ما را معصومین از گناه و پاکان و پاکیزه گان و فضیلت داده ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود پس ما هم می گوئیم ستایش مخصوص خدائست که هدایت کرد ما را و اگر او ما را هدایت نمی کرد نبودیم از راه یافته شدگان و ثابت است کلمه عذاب بر کافرین یعنی منکرین به آنچه که عطا فرموده است خدا به ما از فضل و احسان ای سلمان و ای جنذب اینست شناختن من به نورانیت معرفت مرا دست آویز خود قرار ده تا رشد و هدایت یابی زیرا که احدی از شیعیان ما بحد استبصار و بینائی نمی رسد تا مرا به نورانیت

شناخت مستبصر بالغ کاملی می شود و فرومی رود در دریای علم و به درجه فضل بالا می رود و اطلاع حاصل می کند بر سرّهای از اسرار خدا و مکنونی از خزینهای او

حدیث نورانیت به روایت دیگر

مؤلف فقیر گوید ترجمه حدیث نورانیت بنا به روایت علامه مجلسی اعلی الله مقامه است که در مجلد هفتم بحار الانوار صفحه (نقل فرموده و چون با حدیثی که مرحوم قاضی سعید نوری نور الله مثواه در کتاب اسرار العبادات و حقیقة الصلاة نقل کرده بعضی از جملاتی که در حدیث منقول در بحار نبود لذا برای مزید آگاهی عین عبارت حدیث را از آن کتاب نقل می کنم در کتاب اسرار العبادات طبع انتشارات دانشگاه تهران صفحه 62 چنین آورده و گفته (وصل) اما معرفته صلوات الله علیه بالنورانیة علی ما رواه سلمان و أبو ذر رضی الله عنهما عن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام انه قال من كان باطنه فی ولایتی اکبر من ظاهره خفت موازینہ- یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتّی یعرفنی بالنورانیة و اذا عرفنی بذاک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلك فهو

ص: 132

شاك مرتاب-يا سلمان يا جندب ان معرفتى بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتى و هو الدين الخالص يقول الله سبحانه و ما امروا الا ليعبدوا الله بالتوحيد و هو الاخلاص و قوله حنفاء و هو الاقرار بنبوّة محمد صلى الله عليه و آله و هو الدين الحنيف قوله و يقيموا الصلّاة و هي ولايتى فمن والاني فقد اقام الصلّاة و هو صعب مستصعب و يؤتوا الزكاة و هو الاقرار بالائمة و ذلك الدين القيم شهداء القرءان ان الدين الخالص التوحيد و الاقرار بالنبوّة و الولاية فمن جاء بهذا فقد اتى بالدين القيم يا سلمان يا جندب المؤمن الممتحن الذى لم يرد عليه شيء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لا يشكّ و لا يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلموا لله امره فنحن امر الله يا سلمان و يا جندب ان الله جعلنى امينه على خلقه و خليفته فى ارضه و بلاده و عبادته و اعطانى ما لم يصفه الواصفون و لا يعرفه العارفون فاذا عرفتمونى هكذا فانتم مؤمنون يا سلمان قال الله عز و جلّ استعينوا بالصبر و الصلّاة فالصبر محمد و الصلّاة ولايتى و لذلك قال انها لكبيرة و لم يقل و انهما ثم قال الا على الخاشعين فاستثنى اهل ولايتى الذين استبصروا بنور هدايتى

يا سلمان نحن سرّ الله الذي لا يخفى ونوره الذي لا يطفى ونعمته التي لا تجزى أولنا محمّد و اوسطنا محمّد و آخرنا محمّد فمن عرفنا
فقد استكمل الدين القيم يا سلمان و يا جندب كنت و محمّدا نورا نسبح قبل التسيّحات و نشرق قبل المخلوقات فقسم الله ذلك النور
نصفين نبىّ مصطفى و وصىّ مرتضى فقال الله لذلك النصف كن محمّدا و للآخر كن عليّ يا سلمان و يا جندب و كان محمّد الناطق و انا
الصّامت و لا بدّ في كلّ زمان من ناطق و صامت فمحمّد صاحب الجمع و انا صاحب النشر و الحشر و محمّد المنذر و انا الهادي و
محمّد صاحب الحشر و انا صاحب الرّجعة محمّد صاحب الحوض و انا صاحب اللّواء محمّد صاحب المفاتيح و انا صاحب الجنّة و النّار
محمّد صاحب الوحي و انا صاحب الالهام - محمّد صاحب الدلالات و انا صاحب المعجزات محمّد خاتم النبيّين و انا خاتم الوصيّين
محمّد صاحب الدّعوة و انا صاحب السيف و السّطوة محمّد النّبىّ الكريم و انا الصّراط المستقيم محمّد الرءوف الرحيم و انا العلىّ العظيم
يا سلمان قال الله سبحانه يلقى الروح من امره على من يشأ

من عباده ولا يعطى هذه الروح الا من فوض اليه الامر والقدرة وانا احى الموتى واعلم ما فى السموت والارض وانا الكتاب المبين- يا سلمان محمد مقيم حجة الخلق وانا حجة الحق على الخلق وبذلك الروح اعرج به الى السماء انا حملت نوحا فى السفينة انا صاحب يونس فى بطن الحوت انا الذى جاوزت موسى فى البحر واهلكت القرون الاولى واعطيت علم الانبياء والاصياء وفصل الخطاب وبنى تمت نبوة محمد وانا اجريت الانهار والبحار وفجرت الارض عيوننا انا كاتب الدنيا لوجهها انا عذاب يوم الظلة انا الخضر معلم موسى انا معلم داود يا سلمان انا ذو القرنين انا الذى رفعت سمكها باذن الله عز وجل انا دحوت ارضها انا المنادى من مكان بعيد انا دابة الارض انا كما قال رسول الله انت يا على ذو قرنيها وكلا طرفيها ولك الآخرة والاولى يا سلمان ان ميتنا اذا مات لم يمت ومقتولنا لم يقتل ووغائبنا اذا غاب لم يغيب ولا يلد ولم يولد فى البطون ولا يقاس بنا احد من الناس انا تكلمت على لسان عيسى فى المهدي انا نوح انا ابراهيم

ص: 135

انا صاحب الناقة انا صاحب الرجفة انا صاحب الزلزلة انا اللوح المحفوظ اللى انتهى علم ما فيه انا اتقلب فى الصّور كيف شاء الله- من رءاهم فقد رآنى و من رآنى فقد رءاهم و نحن فى الحقيقة نور الله الذى لا يزول و لا يتغير يا سلمان بنا شرف كلّ مبعوث فلا تدعونا اربابا و قولوا فينا ما شئتم فبنا هلك من هلك و بنا نجى من نجى يا سلمان من امن بما قلت و شرحت فهو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان و رضى عنه و من شكّ و ارتاب فهو ناصب و ان ادعى ولايتى فهو كاذب يا سلمان انا و الهداة من اهل بيتى سرّ الله المكنون و اوليائه المقربون كلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد فلا تفرّقوا فينا فتهلكوا فأتا نظهر فى كل زمان بما شاء الرّحمن فالويل كل الويل لمن انكر ما قلت و لا ينكره الا اهل العناوة و من ختم على قلبه و سمعه و جعل على بصره غشاوة يا سلمان انا الطّامة الكبرى انا الأزفة اذا ازفت انا الحاقة انا القارعة انا الغاشية انا الصّاخة انا العنة النازلة و نحن الآيات و الدّلالات

ص: 136

و الحجب و وجه الله و انا كتب اسمي على العرش فاستقر و على السموات فقامت و على الارض فرست و على الريح فذرت و على البرق
فلمع و على الورق فهمع و على النور فسطع و على السحاب فدمع و على الرعد فخشع و على الليل فدجى و اظلم و على النهار فاضاء و
تبسم

تفسیر دیگر برای سوره مبارکه

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدانکه برای باء بسم الله چند معنی ذکر می شود اول برای استعانت است یعنی یاری خواستن مراد اینست که گوینده می گوید یاری می
طلبم از خدا و از غیر خدا امید خود را بکلی قطع می کنم و جز خدای یگانه ای که غیر از او خدائی نیست و او است خدای بزرگی که از
هر جهت و به همه جهت استحقاق عبادت را دارد و احدی غیر از او مستحق آن نیست و نزد همه سختیها از او یاری می خواهم و برای
قضاء هر حاجتی و در هر حالی که امید من از غیر او قطع شده و از هر گونه اسبابی از همه کس و همه جا غیر از خدا بریده شد امیدوار به
استعانت و یاری او می باشم دوم به معنای ابتدائیت یعنی ابتدا می کنم در جمیع امور و حالتی بنام خدا از جهت اینکه این نام مبارك
خبردهنده از مسمای آنست و کلید باب معرفت و

ص: 137

خداشناسی و مرآت برای مسمّی است یا اینکه سبب است برای تقرّب معنوی بسوی خدای سبحانه یا برای غیر اینها از براهین عقلیه و شواهد نقلیه و اشاره است به این که خدا است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و مبدأ و مرجع در جمیع امور به وحدانیت و یگانگی خود و اشاره است به آنچه که در اسم اعظم وارد شده از قول خدای تعالی و قول رسول خدا و بعضی از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین (یا هو یا من هو یا من لیس هو الا هو سوّم برای مصاحبه است و در اینجا به معنای استغاثه و توسل و توجّه کامل تام و تمام است بنام خدای تعالی

سؤال

چرا بسم الله فرموده و بالله نفرموده با اینکه کلمه الله اسم است جواب برای اینکه اشتباه بقسم نشود و از معنای استغاثه خارج نشود و اسم به معنای علامت یا به معنای علوّ و رفعت است- و اسم غیر از مسمّی است و معنای آن ذات بسیط قدیم حضرت احدیت است که جامع جمیع کمالات واجب الوجودی است از جلالیه و جمالیّه و اسم کاشف و آئینه شناسائی ذات و حقیقت احدیت است

ص: 138

و از برای هر اسمی از اسماء الهیّه مقاماتیسست در عوالم نورانیّه و در عالم اشباح و در عوالم مثالها و مظاهر لاهوت و معارف جبروت تا اینکه نقل کرده شود بعالم امر و عوالم غیبیه و فلکیه تا منتهی شود بعالم ناسوت و خلق از الفاظ و نقوش و کتابت

بسم الله اقرب باسم اعظم است از سیاهی چشم به سفیدی آن

در عده ای از کتب از امیر مؤمنان روایت شده که بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العين الی بیاضها شاید مراد از این حدیث اشتمال آن بر اسم جلاله باشد که آن اعظم اسماء الهیّه و بنا بر اصح اسم ذات خدای تعالی است زیرا که آن نسبت به سایر اسماء مقام جمع الجمعیه دارد و جامع جمیع برتریهائی است که تعلق دارد به همه اسماء الهیّه از کمالیّه و جمالیّه و جلالیّه-چنانچه اسم جلال هم شامل جمع آنها و جامع شمل آنها است زیرا که در بر دارد معانی رحمت و غضب هر دو را و جامع همه اسرار توحید است و از این جهت است که اطلاق آن بر غیر خدا صحیح نیست و کاشف است از اینکه خدای تعالی به وحدانیّت خود از حیث مبدئیّت و مرجعیّت جامع است پس اسم الله اعظم از همه اسماء الهیّه و اجلی و اظهر از همه آنها است عمومیّت دارد ظاهر و باطن و غیب و شهادت و ملك و ملکوت و جبروت و لاهوت و عالم خلق و امر و ناسوت را

و اظهر اینست که این اسمی که متّصف به صفت اعظمت است عبارت از ولایت کلیّه است که آن ولایة اللّٰه باشد چنانچه امیر مؤمنان علیه السّلام در موارد عدیده فرموده انا الّذی ولایتی ولایة اللّٰه و نیز فرموده ظاهری امام و باطنی غیب لا یدرک

توضیح مقام

اینست که باء بسم اللّٰه کنایه از ابتدائیت است چنانچه در بسیاری از احادیث و ادعیه روایت شده که ایشان اوّل مخلوقاتى هستند که خدا آنها را آفریده به وحدت عددیّه که در صحیفه سجادیّه بآن اشاره شده بقول آن حضرت لك يا الهی وحدائیة العدد و علی علیه السّلام است نقطه زیر باء بسم اللّٰه و برای ایشان است مقام قاب قوسین او ادنی و در احادیث مرویّه به صحت پیوسته است که همه علمها در قرآنست و همه آنچه در قرآن است در سوره حمد است و همه آنچه که در سوره حمد است در بسم اللّٰه الرحمن الرحیم است و همه آنچه در بسم اللّٰه است در باء بسم اللّٰه است و این معنی راست نمی آید مگر اینکه بسم اللّٰه بولایت کلیّه تفسیر شود که علم آن محیط است بر هر چه بوده و هست و هر چه خواهد بود پس این اسم مبارک علامت و نشانه ایست برای شناختن خدای سبحانه امیر مؤمنان علی علیه السّلام و فرموده و ایّ آیه اکبر منّی من آیات اللّٰه پس ائمه دوازده گانه

از بزرگترین آیات خدا و اعظم اسماء و اشرف و اکرم و اکبر آنها می باشند و نزدیکترین خلقند بسوی خدای سبحانه و بدانکه اگر اسم را از سموّ به معنای علوّ و برتری بگیریم شکی نیست که ائمه علیهم السّلام بلندمرتبه تر از همه ممکنات می باشند و از همه به خدا نزدیکترند و اسم الله در بسمله جنسی است جامع که شامل همه اسماء الهیّه می شود و همه معانی متعلقه به آنها را در بردارد و همه اسماء نیز اسم اعظم را در بردارند پس بسم الله اقرب باسم اعظم است از سیاهی چشم به سفیدی آن حاصل آنکه ملکوت و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم عبارت است از حقیقت ولایت کلیّه ای که آن ولایت خدای سبحانه است کما اینکه این معنی از فرموده امام علی النقی علیه السّلام در فقره ای از فقرات زیارت جامعه معلوم می شود که فرموده من اطاعکم فقد اطاع الله و من احبکم فقد احب الله و غیر از اینها که دلالت بر مطلوب دارد و آن مظهر همه اسماء الهیّه است پس ولایت آل محمد علیهم السّلام حقیقت بسم الله و سایر اسماء الهیّه است و نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن زیرا که سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک به همدیگرند بخلاف ولایت که آن ملکوت بسم الله است

و حقیقت و مظهر و مرآت آن و ولایت محیط بر تمام اشیاء است در مقدمات تفسیر صافی حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده انّ الله تعالی جعل ولایتنا اهل البيت قطب القرآن تا آخر حدیث و بسمله از اجزاء قرآنست پس مرتبه ولایتی که ولایت خدا است محیط بر قرآنست و آن باطن قرآن و غیب قرآن و ملکوت قرآن و تمام معارف راجعه بقرآن است در زیارت جامعه است که السلام علی محالّ معرفة الله و فرمایش آن حضرت است بنا عرف الله و لولانا ما عرف الله حاصل اینکه اسمی که در ضمن بسمله است یعنی اسم الله از حیث اینکه جامع جمیع اسماء است محیط است در عالم معنی و نورانیت بتمام اسماء و ائمه علیهم السلام نور الانوار و مظهر اسرار و حقیقت آثار آن در حدیث است که نحن الاسماء الحسنی الّتی لا یقبل الله سبحانه عملا الاّ بمعرفتنا تا آخر حدیث و این برای آنست که ایشان خزینه دارهای خدایند در آسمانهای او و زمین او بر علم او و معدن رحمت و اصول کرم و غیر اینها می باشند از مقامهائی که خدا بر ایشان مرتّب فرموده در آنها- و اشاره ببعض از این اسرار است تفسیر

فرموده خدای تعالی وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که توضیح آن اینست که مراد خدا از تعلیم اسماء تعلیم الفاضلی که دلالت بر معنی داشته باشد نیست زیرا که مرجع آنها علم لغت است بلکه ظاهراً مراد از آنها ملکوت اشیاء است که متکون در حقایق اسمائیه می باشد و آن عالم انوار و عالم اشباح است و ائمه علیهم السلام نورالانواری هستند که همه انوار از آنها نورانی شده اند و ایشانند مشکات مصباحی که محلّ زینت مشیت الهیه است و ایشانند کلیدهای استفاضه که خدا به آنها ابتداء خلقت فرمود و به آنها هم ختم می کند و آنچه در این مقام ذکر شد از علوم راسخین در علم است و بیش از این اقتضاء بیان آن نیست گفتم که الف گفت دیگر هیچ مگو *** در خانه اگر کس است یک حرف بس است

بِالرَّحِيمِ

قوله تعالی الرَّحْمِ

رحمان و رحیم دو اسمند مشتق از رحمت که مبدأ آنها ذات احدیتیست و مرجع آنها نیز بسوی او است- اما رحمت به اضافه متعلق آن و معدن آن حقایق نورانیّه آل محمّد علیهم السلام است اینست که در بعضی از احادیث و بعضی از زیارات از آنها بمعنای الرّحمة تعبیر شده پس هر رحمتی که در دنیا است مظهر اسم رحمان است و هر رحمتی که در آخرتست مظهر اسم رحیم است و آل محمّدند ابواب رحمت بجمیع معانی

و رحمت الهیه به ایشان نازل می شود و از ایشان و با ایشان و در ایشان و بسوی ایشان است و ایشانند خزینه دارها و محلهای مشیت خدا چنانچه در حدیث وارد شده که فرمودند خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة و در حدیث قدسی است که فرموده انما خزانتی بین الکاف و النون اذا اردت شیئا ان اقول له کن فیکون کلمه کن کنایه است از مشیت خدا در عالم امر که آن از ملکوت عالم خلق است و در حدیث روایت شده که فرمودند نحن اوعیة مشیة الله اذا شئنا شاء الله و لا نشاء الا ان یشاء الله و نیز اشاره به این معنی است فرموده ایشان نحن جنب الله و یده الباسطة(الباطشة)وعینه الناظرة و رحمته الباسطة

اشعار مؤلف

للمؤلف الحقیق القاصر حق بود و نبد جز او وجودی *** فی صحبتی از نبود و بودی

در عین ظهور در خفا بود *** نی کون و مکان نه ماسوا بود

چون خواست که جلوه ای نماید *** خود را بنخدائیش ستاید

ایجاد نمود کاف و نونی *** بی نام و نشان و چند و چونی

نز کون و مکان نشانه ای بود *** نز نطق و بیان بهانه ای بود

خود را بخودی خود ستودی *** ایجاد مشیّتی نمودی

تا نقطه ممکنات گردد *** سرلوحه کاینات گردد

زان نقطه کند حروف ظاهر *** سازد بصفات خود مظاهر

آنکه که ستایشی ز خود کرد *** بی لفظ بجلوه احمد آورد

چون نقطه رحمتش عیان شد *** بر جمله صفات حق نشان شد

در ظاهر امر اگر یکی بود *** هم بود نبی و هم ولی بود

زان نقطه دو نور منجلی گشت *** یک احمد و دیگری علی گشت

کین هر دو تجلی الهند *** در عالم کون مهر و ماهند

مجلای تجلی صفاتند *** اقرب به خدا از ممکناتند

آن نقطه حروف در کمون داشت *** بد نور و اشعه ای فراون داشت

زو حق بگشود باب ایجاد *** پیدایش خلق کرد بنیاد

فرمود خدا بشاه لولاک *** لولاک لما خلقت الافلاک

ایجاد نمود باغ امکان *** زان نقطه صنع ذات سبحان

بنیاد ز هسته ای نهادش *** و ان هسته ز فیض آب دادش

زان هسته بسی نهال برخواست *** شد باغ از آن نهالها راست

اشجار و ثمار آن فزون شد *** اندازه آن ز حدّ برون شد

خالی از ریب و از شکوکست *** کین باغ ز مالک الملوک است

پرورده دست قدرت او است *** بی یاور و عون صنعت او است

آراسته بر نظام احسن *** پیراسته بر اساس متقن

از رحمت خویش داده آبش *** وز نور وجود آفتابش

حاصل آنکه صادر اول حقیقت و نور محمّد و آل محمّد صلوات اللّٰه علیهم اجمعین می باشند که افضل از همه مخلوقات و اقرب از همه ممکنانند به خدای سبحانه پس هر فیض و هدایت وجود و بخششی که از جانب خدای تعالی افاضه می شود بواسطه ایشانست و همه آنها در ایشان و با ایشان و از ایشان و بسوی ایشان و بسبب ایشان بامر و اذن خدا افاضه می شود بهر که افاضه شود و شده از سابقین و موجودین و لاحقین در آسمانها و زمین و اهل آنها از ملائکه و انبیاء و مرسلین و غیر آنها و ایشانند اهل افاضه و معدن آن و ایشانند مصنوع اوّل و واسطه میان خدا و میانه خلق در همه تشریعات و جودیّه و وجودات تشریعیّه و ایشانند آب وجود و رحمتی که توسعه دارد بر هر چیزی چنانچه خدای تعالی فرموده است *مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ* و از آن تعبیر باوّل ما خلق اللّٰه شده و مراد از آن آب معروفی که در نظر عامّه مردمانست نیست و مراد حقیقت رحمانیّه و رحیمیه است که آل محمّد علیهم السّلام معدن آنند که متضمّن حیات ابدیه و فیوضات سرمديه است

ص: 146

بدانکه رحمان و رحیم هر دو مشتق از رحم اند و هر دو برای مبالغه استعمال می شوند الا اینکه در لفظ رحمان مبالغه و تاکید زیادت است از لفظ رحیم چنانچه بسا گفته می شود یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیم الدنیا این تعبیر بحسب کیفیت است و بسا گفته می شود یا رحمن الدنیا و رحیم الآخرة و این بر حسب کمیت است زیرا که رحمت دنیوی عمومیت دارد برای مؤمن و کافر هر دو و رحمت رحیمت مخصوص مؤمن است و کافر از آن بهره ای ندارد و رحمان از صفاتی است که بر رحیم غلبه دارد زیرا رحمان دارای معنای حقیقی اصلی است برای منتهای رحمت و این معنی راست نمی آید مگر برای خدای رحمان زیرا که اگر رحمت غیر خدا را فرض کنیم بدیهی و واضح است که رحمت او محدود است و برابری با رحمت بی انتها نمی کند از این جهت است که غیر خدا را رحمان نمی توان نام گذارد برای اینکه رحمان صفتی است مخصوص برای خدا و معنی آن عام است و هر چیزی را شامل می شود و اما رحیم صفتی است عام و معنای آن مخصوص اهل ایمان فقط است و از اینجهت است که غیر از خدا را رحیم می توان نامید و رحمان نمی توان نام نهاد و اگر مسیلمه کذاب را که به دروغ ادعای پیغمبری کرد و طایفه بنی حنیفه او را رحمان یمامه نام گذاردند از روی عناد و کفر بوده

بدانکه ذات اقدس حق جلّت عظمته فاعلیّت او تام و تمام است و صفات او عین ذات او است و زائد بر ذاتش نیست و برای فعل او نهایی نیست و صدور اشیاء از او بر سبیل عنایت است و فیض رسانیدن بدون آنکه قصدی یا رویّه ای داشته باشد و کسانی که بر خلاف این معتقد باشند اعتقادشان فاسد است تعالی اللّٰه عن ذلك علواً کبیرا و بدانکه ممکن الوجود در وجود خود همیشه محتاج است بایجاد واجب الوجود و واجب الوجودی غیر از خدای یگانه نیست و هر موجودی بایجاد خدا وجود پیدا می کند نه بایجاد غیر او و صفت ایجاد فقط و فقط مخصوص ذات یکتای بی همتای او است ابتداء و همچنین نیز در بقاء محتاج است در هر حالی به خدا پس هر ایجاد و ابقائی در حقیقت مستند به خدا است پس در حقیقت رحمان و رحیمی غیر از خدا نیست

رحمن و رحیم حقیقی خدا است

نکته دیگر بدانکه رحمت خدا بر دو وجه است نسبت به بندگان یا بی واسطه ابتداء یا بواسطه و اسباب ابقاء امّا وجه دوم برای تقریب بذهن باعطاء مثالی شرح داده می شود مثلاً اگر شخصی گندمی به کسی داد مادامی که آن کس نتواند از آن انتفاعی ببرد مانند اینکه معده او نتواند آن را هضم کند یا میل خوردن آن را نداشته باشد یا اگر

میل هم داشته باشد برای مهیا کردن آن برای خوردن آلات و یا اسبانی که آن را نقل کند یا آرد کند و خمیر کند و طبخ کند برای او فراهم نباشد و غیر اینها یا وسائل لازمه برای تهیه آن موجود نباشد از قبیل چوب و آهن و یا آهنگر و نجار یا محل و مکانی که فراهم شدن آن بر آن توقف داشته باشد و مکنت مکانی یا زمانی هم ندارد یا جائی باشد که هوای آزادی در آنجا نیست که تنفس کند یا کیفیتی باشد موجبات حرکت برای او میسر نباشد و نحوی باشد که خوردنی دیگر هم از قبیل میوه یا غیر آن در آن حال در دسترس او نیست که بآن تغذی کند و از آن گندم نتواند نفعی ببرد در این صورتهای ممکن بیچاره راهی ندارد جز آنکه خدای رحمان و رحیم او را مشمول رحمانیت و رحیمیت خود قرار دهد پس رحمان و رحیمی در حقیقت غیر از خدا نیست و مسبب همه اسبابها او است من از مفصل این نکته مجملی گفتم *** تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

سعدی ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند *** تا که توانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

الْمِینَ

قوله تعالى الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ یعنی هر ثناء جمیل و وصف جلیل که همیشه از لا و ابدا موجود بوده و هست و خواهد بود مخصوص خدای یکتای بی همتائی است که متّصف به همه اسماء حسنی و صفات علیا است که از جمله آن قدرت تامه او است بر اصول همه نعمتها و ایجاد آنها و انشاء همه ممکنات و مکونات و تربیت و اصلاح آنها دانسته باد که حمد اعمّ از شکر است زیرا که استعمال آن در مقابل همه اوصاف کمالیه اختیاریه او است خواه بغیر برسد یا نرسد بر خلاف شکر که آن مختصّ است به اوصافی که بغیر برسد و تعریف حمد آن عبارت است از ثناء جمیل بقصد تعظیم و تبجیل که اختیاری باشد و بزبان گفته شود خواه در مقابل نعمت باشد یا غیر آن و شکر در مقابل نعمت و عطاء و احسان است از جلب نفع و دفع ضرر و تعریف آن اینست که شکر فعلی است که خبر می دهد از بزرگ داشتن منعم از جهة اینکه نعمت دهنده است خواه بزبان باشد یا بدل یا بارکان و اینکه گفته شد که حمد اعمّ از شکر است یعنی هر حمد کننده ای شکرگزار هست ولی هر شکرگزاری حمدکننده نیست پس مقدم داشتن حمد سزاوارتر است از شکر گذاردن و برای همین است که خدای تعالی حمد را بر شکر اختیار فرموده است

و اینکه خدای علیّ اعلیٰ حمد را بجمله اسمیه بیان فرموده و فرموده است حمد الله و یا حمدت الله برای اینست که جمله فعلیه دلالت بر تجدد و حدوث دارد و لیکن گفتن الْحَمْدُ لِلَّهِ برای ثبوت و استمرار است و خدا همیشه محمود و حامد بوده و هست و خواهد بود و پیش از ایجاد همه موجودات خودش هم حامد بوده و هم محمود و دیگر آنکه اشاره باشد به این که بنده عاجز است از اینکه بتواند حمد خدا را به نحوی که باید و شاید و شایسته مقام خدائی او است بجا بیاورد هر چند مقرب ترین تمام ممکنات و مخلوقات او باشد پس احدی غیر از ذات اقدس خودش حق حمد او را کما هو حقّه بجا بیاورد حتی افضل تمام اولین و آخرین و حمدکننده ترین تمام حمدکنندگان خاتم انبیاء محمّد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلّم هم نمی تواند به نحوی که ذات اقدس احدیت خود را حمد و ثنا می کند او را حمد کند بلکه شماره و احصاء آن را هم نمی تواند بنماید چنانچه در این مقام خود آن حضرت در پیشگاه عظمت الهی عرض می کند سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک ما نتوانیم حق حمد تو گفتن *** با همه کز و بیان عالم بالا

زیرا که توفیق اداء هر حمدی نعمت دیگری است از جانب منعم پس ممکن نیست جزای نعمت هر حمدی و اداء حق آن به نحوی که موجب حق حمد دیگری نشود چه نیکو گفته است مصلح الدین سعدی شیرازی هر نفسی که فرومی رود ممدّ حیاتست و

چون برمی آید مفرح ذاتست از دست و زبان که برآید *** کز عهده شکرش بدرآید

فرق میانه حمد و مدح و شکر

از پیش گفته شد که حمد ثنا گفتن بزبان است بر فعل جمیل اختیاری خواه نعمت باشد یا غیر نعمت- و اما مدح ثنا گفتن بزبان است بر فعل جمیل مطلقا خواه اختیاری باشد یا نباشد- مثال اول- اگر گفتیم که حمد می کنم زید را برای علم و کرمی که دارد چون علم و کرم فعل جمیل و اختیاری است و هر دو نعمت است عیبی ندارد و اما نسبت بحسن و جمال چون اختیاری نیست حمد کردن بر آن سزاوار نیست و لیکن مدح کردن از آن هیچ مانعی ندارد و اما شکر در مقابل نعمت است و آن صرف کردن بنده است همه آنچه را که خدا به او نعمت داده اعم از اینکه قول باشد یا فعل باشد یا اعتقاد پس شکر اعم از حمد است از جهتی و همچنین از مدح و حمد و مدح مخصوص بزبان تنها است و شکر مخصوص نعمت است و حمد و مدح اعم از آنند زیرا که اتیان بهر دو در مقابل نعمت و غیر نعمت می باشد و چون حمد که یکی از شعبه های سه گانه شکر است و بیشتر شیوع دارد در مقابل نعمت و خفا و تعبی در آن نیست اعتقادا و عملا و جوارحا از احتمال خلاف دادن به این جهت

ص: 152

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است الحمد رأس الشکر ما شکر الله من لم یحمده یعنی حمد سر شکر است و خدا شکرگزاری نمی کند از کسی که او را حمد نکند و بدانکه کلمه الحمد لله مشعر است بر اینکه حق سبحانه و تعالی زنده و توانا و اراده کننده و دانا است زیرا که مستحق حمد کسی است که حیات و قدرت و اراده و علم داشته باشد و از شأن او باشد و حی و قادر و مرید و عالم علی الاطلاق کسی غیر از خدا نیست و او است که منزّه است از جمیع نقصها و عیبهای امکاتیّه و مراد از کلمه سبحان تنزیه کردن خدا است از هر گونه عیب و نقصی و تسبیح در تحت تحمید مندرج است زیرا که حمد کردن دلیل بر نیکی کردن است و احسان و نیکی کردن کما هو حقّه مخصوص است به کسی که عالم بجمیع موجودات و ممکنات باشد تا مواقع و مواضع حاجتها را بدانند و بر همه مقدرات قادر باشد و غنی و بی نیاز مطلق تا به خود پردازد و بواسطه آن از حاجات غیر خود بازماند پس ثبوت احسان فرع تنزه خدای سبحان است از نقایص و عیوب امکاتیّه امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان صلوات الله علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرمود سبحان الله نصف المیزان و التّحمید یملأ المیزان شاهد این معنی است و از اینجهت است که خدای تعالی تحمید را بر تسبیح

مقدم داشته و چون کلمه الحمد لله دلالت تمام دارد بر ثبوت استحقاق حمد علی الاطلاق و استحقاق آن اختصاص ذات خدای یکتا جلّت عظمته است پس وجوب شکر او عقلی است و افتتاح بآن برای هر نعمتی از نعمتهای خدا سزاوار است و گوینده این کلمه را در نزد پروردگار اجری بیشمار است چنانچه سعید بن قماط روایت شده که گفت از امام صادق علیه السلام خواستم که دعائی که جامع جمیع وسائل باشد بمن تعلیم فرماید فرمود که خدا را بلفظ الحمد لله حمد کن و ستایش نما و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر کلامی که مصدر به الحمد لله نباشد مقطوع شود و ناتمام بماند و نیز از آن حضرت روایت شده که هرگاه خدای تعالی نعمتی به بنده کرامت فرماید و آن بنده الحمد لله بگوید خدا به ملائکه خطاب می فرماید که نظر کنید به بنده من که من چیزی حقیر به او عطا کرده ام و او در مقابل آن کلمه ای بر زبان رانده که شامل همه ثناها و مقابل همه نعمتهای نامتناهی است بر من لازم است که در آخرت نعمت غیر متناهی به او بدهم و نیز امام صادق علیه السلام از آن حضرت روایت فرموده که چون بنده مؤمن بگوید الحمد لله کما هو اهله و مستحقّه فرشتگان از نوشتن ثواب آن عاجز شوند از جانب خدا به ایشان خطاب می شود که چرا ثواب این کلمه ای که بنده مؤمن من بر زبان جاری کرده

چرا در دیوان عمل او ثبت نکردید عرضه می دارند که بار خدایا ما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست در چه مرتبه ای هست تا آنکه بنویسیم حق تعالی فرماید که شما این کلمه را ثبت کنید و بر من لازم است که ثواب حمدی که سزاوار من است به او کرامت کنم

اطلاقات کلمه رَبِّ

قوله تعالی رَبِّ الْعَالَمِينَ بدانکه چون منشأ حمد صفات جلیله و اوصاف جمیله پروردگار است برای فهمانیدن آن به بندگان فرموده همه محامد و ثنائی که مخصوص ذات یکتای خدا است برای آنست که آفریننده و پرورنده و سازنده همه عوالم امکانی است و اهالی آنها از ملائکه و روحانین و جن و انس و غیر آنها آنچه که آفریده از حیوانات و نباتات و جمادات و باصلاح آورنده همه آنها است و کلمه رَبِّ اسم فاعل است مشتق از رَبَّه فهوربِّ مانند بَرَّ یبرَّ فهوربِّ کلمه رَبِّ اطلاقاتی دارد اول به معنای خالق دَوْم منعم سَوْم مدبّر چهارم مرَبّی پنجم متمّم ششم سید هفتم مالک هشتم صاحب نهم ولیّ دهم امام و ربوبیت بر دو قسم است حقیقیّه و مجازیّه- و هر یک از این معانی نسبت بذات

ص: 155

اقدس احدیت جلت عظمته بر وجه حقیقت اطلاق می شود و نسبت بغیر او بر وجه مجاز گفته می شود ربوبیت حقیقیه فقط مخصوص ذات الوهیت است که از آن تعبیر بر بوبیت از لا مربوب می شود و احدی از آحاد ممکنات در آن شرکت ندارد اما ربوبیت مجازیه بر غیر ذات اقدس احدیت بر وجه مجاز استعمال شده و می شود و از آن تعبیر بر بوبیت از لا مربوب می شود

ربوبیت از لا مربوب

ربوبیت از لا مربوب از جمله مقامات متعلقه بتوحید ذاتی و افعالی است چنانچه در کلام معجز نظام خود فرموده رَبُّ الْعَالَمِينَ... - رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ - وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ وَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و امثال اینها که در این گونه جاها مراد از رب خالق و مالک و مدبر آنها است پس رب حقیقی غیر از خدای یکتای بی مثل و مانند کسی نیست او است واجب الوجودی که جامع میان مبدئیت و مرجعیت است به وحدانیت و یگانگی خود و بازگشت همه امور بسوی او است و او است خدائی که در شدائد و بلاها به او التجاء برده می شود و ملجأ و ملاذی جز او نیست

ص: 156

بعضی از عارفین گفته اند که از برای ربوبیت دو مرتبه است یکی از آن دو مرتبه احدیت است که نزد ایشان از آن تعبیر می شود به هویت مطلقه- و دوم مقام وحدانیت است که آن مقام اسماء و صفاتست انتهی و به اعتباری برای ربوبیت دو مرتبه است یکی مرتبه ذاتیت است چنانچه امام علیه السلام فرموده كان الله ربّا اذ لا مربوب و الها اذ لا مألوه تا آخر حدیث- و مرتبه دیگر فعل و اضافه است- پس ربوبیت جامع بین صفات ذات و فعل است بر وجهی که مستلزم تعطیل و تشبیه و ترکیب نباشد و هر چیزی که در این عالم و عوالم دیگر است همه آنها مظهر اسم ربّ است زیرا که همه آنها از فیضان وجود واجب الوجود و عنایت و لطف و کرم او است خدای تعالی فرموده مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ اجمالاً توحید فطرتی است که خدا مردمان را بآن فطرت آفریده و شرح صدری که خدا می دهد برای پذیرفتن اسلام و حسناتی که از بنده سر می زند همه آنها از خدای سبحانه و تعالی است- و هر عمل بد و ناشایسته ای که از بنده سر می زند موجب کج دلی و تنگی سینه آن از سوء اختیار بنده است- ابو حنیفه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید آن حضرت فرمود که

ص: 157

معصیت از بنده است ابو حنیفه گفت ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حاصل کلام اینکه فرموده خدا رَبُّ الْعَالَمِينَ ارشاد می کند بنده را بتوحید حقیقی و تحمید و شکر گذاردن و اقرار کردن به این که خدا مالک بالاستحقاق و منعم حقیقی است فقط و فقط و غیر از او مالک بالاستحقاق و منعم حقیقی احدی نیست و چون بنده این معنی را درک کرد باب توکل حقیقی بر روی او باز می شود و باب شرك بجمیع اقسام آن بر روی او بسته می گردد قال الله تعالی أَرْبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ لفظ ارباب جمع رب است یعنی آیا خدایان پراکنده بهتر است برای شما که آنها را بندگی کنید یا خدای یگانه ای که پروردگار جهانها و جهانیان است و قاهر و غالبی است که در ربوبیت و خدائی خود شریکی ندارد خدای تعالی در نکوهش آنها ای که غیر از خدای یگانه خدایانی برای خود بزعم فاسدشان اختیار می کنند می فرماید اِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَام هم درباره ایشان فرموده آنچه را که مفادش اینست- آگاه باشید بذات خدا قسم است که آن بتها آنها را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر آنها را به خودشان دعوت می کردند از ایشان نمی پذیرفتند و لیکن خالالی را بر

آنها حلال می کردند و حرامی را بر آنها حرام می کردند از اینجهت آنها را بندگی می کردند از روی بی شعوری خود

آنچه از این حدیث اخیر برمی آید

اینست که حلال و حرام کردن چیزها و سایر احکام تکلیفیّه نه به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار شده و نه به ائمه علیهم السلام هر چند بعضی از مسلمانان بر این عقیده رفته اند- بلکه تشریح احکام از حلال و حرام و غیر آنها برای احدی سزاوار نیست و کسی لیاقت آن را ندارد مگر خدائی که ربّ العالمین است چنانچه در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرموده مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَفَرَمُودَةٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ وَغَيْرِ هَذَا مِنْ آيَاتٍ أُخْرَىٰ كَمَا أَنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ كَثِيرَةً لِّمَنْ يَفْقَهُ هَذَا الْقَوْلَ

و اما ربوبیت از مربوب

به این معنی کسی که خودش مربوب یعنی پروریده شده خدا است صفت ربوبیت در او ظاهر شود که فرد اجلی و اتم آن در این باب وجود ولیّ و امام است که مجازا اطلاق ربّ بر آنها شده چنانچه ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه مبارکه وَ أَشَدَّ رَقَّتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا روايت کرده که ربّ ارض امام ارض است و این

از جهت آنست که ولایت ایشان ولایت خداست و مظهریت جامعه صفات جلال و جمال مخصوص ایشانست و تمام آنچه در عالم امکان مظهرهای نامهای خدایند و مرجع همه مظهرها بسوی آنهاست پس آل محمد علیهم السّلام آیات عظمی و اسماء حسناى خدایند چنانچه امیر مؤمنان علی علیه السّلام کرارا فرموده است که ایّة اکرمتی من آیات اللّٰه و نیز فرموده نحن و اللّٰه الاسماء الحسنی و لا یقبل اللّٰه سبحانه عملا الاّ بمعرفتنا و ایشان در عالم امکان به منزله قلبند نسبت بانسان و ایشانند واسطه فیض در همه فیضهای ربّانیّه و ایشانند مظهر و مجلا و مرآت کلیّه صفات الهیّه و اصول کرم و اولیاء نعم و خزینه های علم خدا و قلم اعلاى او و خزینه دارهای او در آسمان و زمین او پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله بامیر مؤمنان علیه السّلام فرموده یا علیّ انا و انت ابوا هذه الامّة بدانکه ربّ در اینجا به معنای مربّی است و تربیت کلیّه برای همه ممکنات با ایشان است بحول و قوّه خدای تعالی در همه فیضهائی که از خدا می رسد و ایشانند ربّانیون در علم و عمل و ایشانند که علم را برپای می دارند زیرا که اصول و فروع علم از ایشان و بسبب ایشان و بسوی ایشان است و ایشان خزینه های علم و دانشند نسبت بعمل چنانچه در زیارتها وارد شده که زائر بگوید

اشهد أنّك قد اقمّت الصّلاة و اتيت الزّكاة (تا آخر) در تفسیر کشف است که الربّانی الشدید التمسک بدین اللّٰه و طاعته و جماعتی گفته اند که ربّانی عارف متألّه باللّٰه را می گویند و طبرسی ره گفته ربّانی کسی است که تربیت کند امر مردمان را بتدبیر خود و باصلاح آورد آن را

خودشناسی خدائشناسی است

قال علیه السّلام من عرف نفسه فقد عرف ربّه در اینجا گفته شده که مراد از ربّ ربوبیت از مربوب است که ربّ به اضافه باشد یعنی مرّبی و واسطه در فیوضات و آن ولیّی است که ولایت او ولایت خدا باشد و از آن تعبیر بيمين اللّٰه شده که آن هم بعلیّ علیه السّلام تفسیر شده در قول خدای تعالیّ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و در زیارت است که بكم يمسك السّماء ان تقع على الارض الاّ باذنه و اذن در اینجا کنایه از مشیت است که از آن تعبیر بعالم امر شده و آن محقق است در میان کاف و نون و أنّما امره بين الكاف و التّون اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون و آل محمّد عليهم السّلام محلّهای مشیت و ظرفهای آنند که به مشیت خدا درگردشند و قوام هر چیزی بسبب ایشان است و اگر در روی زمین

ص: 161

نباشند زمین اهل خود را فرومی برد و بدانکه وجود همه کاینات بستگی دارد به مشیت و قضا و قدر خدای سبحانه و هر ممکنی مرکب است از وجود و ماهیت (در اینجا نکته مهمه ای را در ضمن تبصره ای خاطر نشان می نمایم و بعد باصل مطلب می پردازم و آن مربوط است بوجود و ماهیت)

تبصره

گفته شده است که هر ممکنی مرکب است از وجود و ماهیت و اختلاف بسیاری کرده اند در اینکه آیا وجود اصل است یا ماهیت و بسا این اختلاف به جایی نرسیده باشد و آنچه در این باب بنظر می رسد حق اینست که گفته شود مشیت که مراد از آن ایجاد است آن اصل است در ممکنی که زوج ترکیبی است زیرا که مشیت نافذ است که در وجود و ماهیت جریان دارد پس نزاع در اصلی بودن یکی از این دو راست نمی آید چنانچه از مفاد خبری که از معصوم علیه السلام رسیده چنین مستفاد می شود که فرموده خلق الله المشیة بنفسها و خلق الاشیاء بالمشیة

بازگشت بمطلب

حاصل آنکه هر آیه ای از آیات قرآنی که مشتمل بر لفظ ربّ است مقصود از

آن ربوبیت حقیقیه است و الوهیت امّا باعتبار ظاهر عمومیت دارد نسبت باثار ربوبیت که از هیكلهای توحید لایح است که آن کشف سبحات جلال است بدون اشاره و جذب احدیت است به صفت توحید و محو موهوم و صحو معلوم است اینجا است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بکمیل بن زیاد فرمود اطف السراج فقد طلع الصّبح و همه اینها از مقامات است که تعطیلی در آن نیست در هر مکانی آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم *** یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

قوله تعالی الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تفسیر آن در ضمن تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم شرح داده شد محتاج بتکرار نیست

در پیرامون کلمه مالک

قوله تعالی مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ یعنی خدائی که مالک روز جزا دادن او است بر بندگان در مقابل اعمالی که در این دنیا از آنها سر زده تا آنها را به سزا و جزای کردارشان برساند باین وجه که اطاعت کنندگان را طبق کارهای شایسته ای که در دنیا کرده اند ثواب دهد و گناهکاران مطابق کارهای ناشایسته و کردارهای زشتی که در دنیا از آنها سر زده عقاب کند- و مالکیت او هر چند که نسبت بدنی و آخرت عمومیت دارد

ص: 163

امّا تخصیص آن به آخرت برای بزرگ داشتن شأن آن روز است یا بجهت اینکه در آخرت متفرد در مالکیت است چنانچه فرموده لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ زیرا که در آن روز هیچ منازعی نخواهد داشت که دعوی مالکیت کند بر خلاف این دنیا که این دعوی بی معنی را می کنند دانسته باد که لفظ مالك دو جور قرائت شده عاصم و کسائی که دو نفر از قراء مشهورند آن را باثبات الف خوانده اند چنانکه در قرآنها نوشته شده و متعارفست به معنای متصرف در اعیان مملوکه بهر نحوی که بخواهد و آن مشتق از ملك بکسر میم است و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه ملك خوانده اند بدون الف یعنی متصرف در امر و نهی میانه مامورین و آن مشتق از ملك بضم میم است و این بلیغتر است در مدح از مالك و دین به معنای جزا و مزد است چنانچه گفته شده کما تدین تدان یعنی همچنان که جزا می دهی جزا داده می شوی پس تقدیر کلام این می شود ملك الامور یا مالك الاوامر و التّواهی يوم الدّین یعنی متصرف و مالك همه چیزها در روز جزا یا پادشاه همه امر به او نهیها

در روز جزاء- و یحتمل اگر لفظ بدون الف باشد ملك باشد بصیغه ماضی بجهت شدت تحقق وقوع یا بمعنی له الملك فی هذا اليوم الی یوم الدین باشد یعنی مخصوص او است از امروز تا روز جزاء بر وجه استمرار تا اضافه بر وجه حقیقت باشد یعنی لازم نشود اضافه اسم فاعل غیر حقیقی باشد زیرا که اضافه غیر حقیقی در صورتی است که اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال باشد مانند اینکه گفته شود ملك الساعة و ملك غدا یعنی در این ساعت ملك است یا فردا ملك است و خدا همیشه ملك بوده و هست و می باشد

و اما معنای لفظ یوم

بدانکه مراد از یوم الدین روز قیامت و برانگیخته شدن از خاک و روزیست که مردمان برای ظهور آثار اعمالشان محشور می شوند و آن روز غیر از روزهای متعارف این نشئه است بلکه از روزهای ربوبی است که هر روزی از آن بقدر هزار سال از سالهای دنیا باشد یا زیاده از آن در اینجا یوم بمعنی وقت است که آن وقت مطابق هزار سال یا پنجاه هزار سال از سالهای این دنیا باشد پس در همه جا یوم بمعنی روز متعارف در میان ماها که هر روز از آن عبارت است از اول طلوع آفتاب تا هنگام غروب آن باشد نیست و حدیث شریف ایّام الله ثلاثة یوم یقوم القائم و یوم الکرة و یوم القیمة و آیه مبارکه خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ

ص: 165

و آیه مبارکه إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و امثال این آیات مراد وقت است نه روزهای متعارف این دنیا و مراد از وقتین در آیه خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ابتداء خلق و انقضاء آنست و این کاشف از آنست که برای هر خلقی دو مرتبه است مرتبه ملکوتی و مرتبه ملکی ناسوتی و مراد از دو وقت دو مرتبه علوی و سفلی است و مراد از اربعة ایام در آیه دیگر چنانچه تفسیر شده فصلهای چهارگانه دوره سال است و قول خدای تعالی يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ یعنی وقتی که نفع می دهد راستگویان را راستی گفتارشان و جزای خوب به آنها داده شود و مراد از ستّة ایام گفته شده که مراتب ششگانه ظهور آنها است که تعلق دارد بمراتب خلقت در عالم غیب و شهادت که شش هزار سال یا معادل آن باشد بلی اطلاق یوم در جائی که متعذر باشد اطلاق آن بروز متعارف نزد ماها بر مجاز حمل می شود با بودن قرینه برای مطلوب چنانچه از تلویحات اخبار و احادیث هم این معانی استفاده می شود مانند آیه شریفه يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا که آن از اوصاف قیامت است و وقت شدت ظهور مقهوریت ممکنات در جنب مشیت خدا و همچنین آیه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ - و آیه يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - و آیه

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ - و آیه اِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ - و سایر آیاتی که لفظ یوم در آنست و متعلق به قیامت است اینست آنچه که خدا قرار داده بنفع بندگان خود و یا بر ضرر بندگان از اول زمانهای تکلیف متعلق بعقلها و روحها و شبحتها و مثالها و عالم ذر تا برسد به این عالم ناسوتی و نشئه دنیویّه پس بدانکه تصدیق کردن اینها تماما به تحضیض بر هر بنده مؤمن واجب است از اول امر تا همیشه چنانچه خدای تعالی در کتاب خود بآن اشعار فرموده باین آیه شریفه - قوله تعالی رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا - نداکننده در اینجا پیغمبرانند - و ایمان باور کردن و تصدیق عقاید حقّه ایست که از جمله آنها است اقرار و اعتقاد به قیامت و معاد که خدا وعده بآمدن آن داده و خلف وعده نخواهد کرد و فرموده يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و نیز کلمه یوم اطلاق شده بر نعمت چنانچه خدای تعالی فرموده وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ مَفْسَرِينَ تفسیر کرده اند آیات الله را بنعم الله یعنی نعمتهای خدا که آن نعمت نجات دادن بنی اسرائیل بوده از آل فرعون و این اطلاق عامّ است که آیات بمعنی نعمتها باشد که در این مقام اراده خاص شده

و این اطلاق شایع است بنابراین ممکن است تفسیر شود یوم الدین بروز ظهور نعمتهای باقیه بر مؤمنین که مراد از آن ظهور نعمت ولایت کلیّه آل محمّد علیهم السّلام باشد باعتبار اینکه ایشانند موازین اعمال و قسمت کنندگان بهشت و دوزخ و از این باب است تفسیر ایّام بمحمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طیبین طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین و این تفسیر خصوصیت آن بیشتر است چنانچه در احادیث و اخبار خودشان تاویل شده و فرموده اند لا تعادوا الاّیّام فتعادیکم فی الآخرة تا اینکه فرمودند هذا معنی الاّیّام فلا تعادوهم فیعادوکم فی الآخرة یعنی با روزها دشمنی نکنید که در آخرت با شما دشمنی می کنند- و مراد از ایام عرب وقایعی است که واقع شده پس در آیه مبارکه یَوْمَ الدِّینِ هم اطلاق وقایع متعلّقه بحشر و نشر می شود باشد- و الله اعلم بحقایق کلماته و رسوله صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السّلام اجمالاً- آیه مبارکه مَا لَکَ یَوْمَ الدِّینِ جمله کلیّه ایست که مندرج است در تحت آن تمام جزئیات دینی از اصول و فروع آن در تحت این جمله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی الا ان هدانا الله

قوله تعالى إِيَّاكَ نَعْبُدُ

بدانکه از آیات گذشته تا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ مربوط به معرفت خداست از ربوبیت و خالقیت و واجب الوجود بودن و موجدیت و منعمیت به نعمتهای ظاهریه و باطنیه و رحمانیت و رحیمیت و مالکیت امور در روز جزا دادن اعمال و کردار و رفتاری که در دار دنیا از بندگان سر زده و آثاری که پس از مردن از آنها باقیمانده که سزاوار خدائی او است و احدی در آنها شرکت ندارد و بهمین جهات احدی سزاوار حمد و ستایش و ثنا نیست غیر از او و معبودیت فقط و فقط مخصوص ذات یکتای او است و بندگان حق بندگی غیر او را ندارند لذا در دنباله آن آیات ایشان را تکلیف فرمود که او را بندگی کنند و کیفیت اعتراف کردن به عبودیت و بندگی کردن را به ایشان در تعقیب آن تعلیم داد خصوصا چنین برمی آید که می فرماید ای بنده من روی دلت را بجانب من کن و بر وجه خطاب روبه رو بگو ای خدائی که مَتَّصِف بصفات هستی که خودت را بآن صفات بمن شناسانیدی تو را بندگی می کنیم و بس زیرا که کسی مستحق پرستش نیست بغیر از تو

عبد یعنی چه

باید دانست که عبد یعنی چه-عبد به کسی گویند که قدرت ندارد ذاتا که نفعی به خود برساند یا ضرری را از خود دفع کند و نمیتواند کسی را بمیراند و نه کسی را زنده کند و دوباره

او را برگرداند بلکه او بنده ذلیل و عاجز است که در قبضه قدرت خداست و اگر حول و قوه خدائی از او نگهداری نکند فانی محض است و چنین بنده تمام معنی عاجز هرگز معبود نخواهد بود به عبارت دیگر بنده کامل کسی است که از هر جهت و در هر کاری و در هر حالی که هست فقط توجه او به خدا باشد و اسیر هواهای نفس خود نباشد و از بندگانی باشد که خدای تعالی در حق آنها فرموده عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ یعنی بندگانی هستند گرامی داشته که در گفتارهای خود بر خدا پیشی نمی گیرند و ایشان آنچه را که خدا فرموده است عمل می کنند

عبادت و عبودیت

عبادت عبارتست از نهایت خشوع و غایت خضوع و اظهار ذلت و بیچارگی و این معنی برای غیر خدا سزاوار و نیکو نیست زیرا که او است غنی مطلق و ولی نعمت اعظم و سزاوار منتهی درجه پرستش و سپاسگزاری کردن برای او و شریک برای او قرار ندادن در ذات و صفات و افعال و بندگی کردن خالص برای او چنانچه خدای تعالی فرموده فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

ص: 170

معنای عبودیت و بنده در هر حالی که هست باید بداند که فقیر الی الله است و هیچ وقت بی نیاز از خدا نیست و به خودی خود قائم و پایدار به خود نیست و همیشه ممکن و محتاج به خدا است در هستی و بقاء خود و هستی او و آنچه که بوی عنایت شده و می شود و لو بواسطه باشد همه از خدا و از جانب او است العبد و ما فی یده کان لمولاه و اما عبودیت به معنای راضی بودن بنده است بقضاء و قدر خدا و تسلیم او بودن در جمیع حالها و کارهایش و توکل کردن به خدا- و اینکه بداند این معرفتی که به خدا دارد و این عبادتی که برای او می کند علت غائی خلقت او است یعنی برای عبادت کردن برای خدا آفریده شده چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی و نیافریدم جنّ و انس را مگر برای آنکه بندگی مرا کنند- و فرموده وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ یعنی ما برای خدا تواضع و فروتنی و اظهار ذلت و خاری کنندگانیم

معبود کیست

معبود بغیر از ذات اقدس واجب الوجود یکتای بی همتا کسی نیست و ممکن هر چند دارای مقامات عالیّه باشد که در میان سلاسل امکانیه بالا دستی نداشته باشد حتی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم که به بنده

بودن برای خدا افتخار می کردند و حق بندگی خدا را بتمام معنی که ما فوقی برای آن تصور نشود بجای می آوردند مقام معبود بودن را به هیچ وجه نداشته و ندارند

نکته مهمه قابل توجه

بدانکه خدای تعالی در موارد عدیده ای از قرآن مجید وجود مبارك حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله و سلم را عبد و بنده خود یاد فرموده و اقتضای عبد بودن آن حضرت معبود نبودن آن جناب است بر خلاف جمعی که گمان معبودیت او و ائمه علیهم السلام را نموده اند و گفته اند که عبادت ایشان عبادت خدا است و استدلال کرده اند که ضمیرهایی که در سوره حمد است برگشت آنها به ایشانست که مراد دو ضمیر **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** باشد و می گویند که این دو جمله خطاب به ایشان است حتی آنکه بعضی از متأخرین از ایشان قدم را بالاتر گذارده و گفته اند مراد از این دو رکن رابعی است که چنین پنداشته اند که توجه به او در عبادت شرط ایمان است که آن توجه بامام علیه السلام است تا منتهی به خدای تعالی شود تا این اندازه که جماعتی از ایشان گفته اند که توجه خطاب به خدا ممکن نیست و مستلزم حدّ قرار دادن برای خدا است و متمسک شده اند بقول امیر مؤمنان

علیه السلام در یکی از خطبه هایش که فرموده و من اشارت علیه فقد حدّه و دلیل آورده اند به این که خدا پی بکنه ذاتش برده نمی شود فلذا عبادت کردن برای او و او را مورد خطاب قرار دادن ممتنع است و امام را عبادت کردن برگشتش بسوی خدا است و این قول مأخوذ از متصوّفه است که می گویند در عبادات صورت ولیّ را باید در نظر گرفت که او واسطه در میانه بنده و خدا و مانند آئینه است و یا به منزله ابواب است حتّی اینکه جماعتی از ایشان در حال نماز و عبادت عکس و تمثال قطب و مرشد خود را در مقابل خود می گذارند و دسته صورت رکن رابع در پیش روی خود می گذارند باید دانست که اینها همه شرکت و منافی با حقیقت توحید و یگانه پرستی است باید باینها تذکر داد و گفت خدا بکنه ذاتش دیده نمی شود منافات با مقام عبودیت ندارد با اینکه محقّق است مانند آفتاب در وسط آسمان که ائمه علیهم السلام خدای تعالی را بی واسطه عبادت می کردند- و خطاب کردن به خدا در حالی که بنچشم سر او را نمی توان دید به نحوی که مستلزم محدود کردن خدا نباشد صحیح و بی عیب است و قول حضرت امیر علیه السلام بد غلب یمانی در جواب پرسش او از آن حضرت که آیا خدای خودت را می بینی در جواب او فرموده لم اعبد ربّاً لم اره لم تره العیون بمشاهدة الابصار و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان یعنی بندگی نکردم

پروردگاری را که ندیده باشم چشمهای ظاهر بنگاه کردن او را نمی بیند و لکن درك می کند او را دلها به حقیقتهای ایمان بدانکه مراد از این نحوه دیدن دلها معاینه عالم ملکوت و اطلاع بر ملکوت یعنی حقایق اشیاء علوی و سفلی است چنانچه نسبت بابراهیم خلیل فرموده است وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و باید دانست که مرتبه آل محمد علیهم السلام افضل از مرتبه ابراهیم علیه السلام است بلکه ابراهیم به برکت ایشان و بسبب توسل به ایشان یعنی به اشباح و حقایق قدس ایشان این مقام را دارا شد بر حسب آنچه که از احادیث ایشان مستفاد می شود و گفتن اِيَّاكَ نَعْبُدُ حَاكِي از منتهای مرتبه خضوع و خشوع و اظهار ذلت کردن بدر بار عزت و جلال کبریائی است و کاشف از نهایت شکرگزاری است و هر چیزی که دلالت دارد بر حرمت عبادت کردن برای غیر خدای تعالی عقلا و نقلا نیز دلالت دارد بر اینکه نباید معصوم را معبود قرار داد زیرا که آن شرکست و شرك بجمع اقسام آن از قبایح عقلیه است و احدی استحقاق معبودیت را ندارد مگر ذات اقدس واجب الوجود یکتا جلت عظمته و آیات وارده در منع از عبادت کردن برای غیر خدا بسیار است- پس نیکو دریاب آنچه ذکر شد و از آن بهره مند باش

بدانکه از معصوم علیه السلام حدیثی روایت شده که فرموده من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و من عبد المعنى بايقاع الاسم فهو موحد یعنی کسی که اسم تنها را عبادت کند کافر شده و کسی که اسم و معنا را با همدیگر عبادت کند شریک برای خدا قرار داده و مشرکست و کسی که معنای اسم را که مسمای آن است عبادت کند بواقع ساختن اسم بر آن او موحد است معلوم شد چنانچه از پیش گفته شد که اسم غیر از مسمی است و آن حادث و معنای آن قدیم است و فرموده اند نحن و الله الاسماء الحسنی و در بعضی از دعاها نیز وارد شده که لك الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و در قرآن مجید فرموده قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مراد از اسم علامت و نشانه است و ائمه علیهم السلام از بزرگترین آیات و نشانه های خدایند چنانچه علی علیه السلام فرموده اِنَّ آيَةَ الْكِبْرِ مَنِّيْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ پس عبادت ایشان کردن جایز نیست همچنان که عبادت اسم کردن جایز نیست بلکه معبود مسمی است که آن معنای اسم است و عبادت مخلوق کفر و شرکست اما آنها را نزد خدا شفیع

قرار دادن در مقام توجّه صحیح است زیرا که ایشان ابواب اللّٰهند چنانچه در دعای توجه است که اللّٰهم انّی اتوجّه الیک بنبیّک نبیّ الرّحمة و آله و اقدّمهم بین یدی حوائجی و در زیارت هم وارد شده من اراد اللّٰه بدء بکم

در پیرامون کلمه استعانت

قوله تعالی وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی و از تویاری می طلبیم در همیشه پرستیدن تو و در همه حاجتها و مقصدهائی که دارم نه از غیر تو- و بعضی گفته اند یعنی فقط تو را می پرستیم و فقط از تویاری می خواهیم برای داخل بهشت شدن و خلاصی یافتن از نیران و بعضی گفته اند که خدای تعالی بنای اوّل کلام خود را به چیزی که برای طالب معرفت پیش درآمد است از متذکر و متفکر شدن و تأمل کردن در نامهای خدا و فکر کردن در نعمتهای ظاهریّه و باطنیه او و استدلال کردن به مصنوعات متنوعه او بر بزرگی شأن و عزّت و غلبه او و سلطنت و بخشندگی و مهربانی و بنده نوازی او تا خاتمه کارهای او تا برسد بمقام اهل مشاهده بر وجهی که گویا او را در مقابل خود می بیند و با او راز و نیاز می کند و بدانکه از عادت عربست تقنّن در سخن گفتن و روش سخن را در حالی که

ص: 176

مشغول است عوض کند من باب مثال از امر مخصوصی که در اطراف آن سخن میرانده سخن خود را برگرداند و برای جلب کردن خاطر طرف خطاب غیبی را بحضوری مبدل کند یا در سخن دیگری بوده تغییر اسلوب دهد

استعانت

استعانت طلب یاری کردنست و آن بر دو حال است ضروری و غیر ضروری آنست که بدون آن انسان نتواند کاری بکند مانند توانائی در انجام آن یا تصوّر در آن یا مثلاً داشتن مادّه و آلتی که به وسیله آن کاری که می خواهد انجام دهد اگر اینها موجود باشد فاعل استطاعت انجام آن را دارد در این صورت مکلف به انجام آن موفق می شود و صحیح است و غیر ضروری مهیّا کردن آن چیز است که کار بواسطه آن به آسانی انجام گیرد مانند توشه سفری که انسان می خواهد برود در حالتی که قادر بر رفتن آن می باشد یا مهیّا کردن چیزیست که انسان را زودتر بمقصد برساند در این صورت صحّت تکلیف در تهیّه کردن آن ضروری نیست پس می گوئیم مراد از استعانت در اینجا یا یاری خواستن در همه مهمات است یا در اداء عبادات و طاعات و ضمیر مع الغیر در این دو فعل راجع به خواننده و

ص: 177

همه اعضا و جوارح او است یا او و دو ملکی که حافظ اویند یا او و کسانی که با او می باشند از اهل و جماعت یا او و سایر موحدین و داخل کردن خواننده عبادت خود را در عبادت‌های عبادت کنندگان از باب معامله صافه است در احکام معاملات که اگر مشتری دو جنس خوب و بد را با هم از فروشنده خرید و بهاء آن را ردّ کرد حق ندارد خوب آن را قبول کند و بد آن را برگرداند به فروشنده یا باید هر دو را قبول کند یا آنکه خوب و بد هر دو را با هم اقاله کند در اینجا هم خواننده ای که عبادت خود را با عبادت کنندگان داخل می کند هرگاه خدا عبادات آنها را می پذیرد تقصّر لا عبادت معیوب این عبادت کننده را می پذیرد و خواسته های او را بفضل و کرم و رحمت خود اجابت می کند و بر درجات او می افزاید و خواننده این امید را از خدای تعالی دارد و شاید از این بابست تشریح نماز جماعت و حاضر شدن در اجتماعات عبادتی که ترغیب زیادی در اخبار و احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی سلام الله علیهم شده از این باب باشد حاصل سخن آنکه عابد نظرش اولاً ذاتا بمعبود باشد و از جانب او به عبادتی که می کند نظر داشته

باشد نه از جهت مغرور بودن به عبادت خود بلکه از جهت اینکه خدا به او توفیق حاصل کردن تقرب او را به خود داده زیرا که شخص خداشناس وقتی محقق می شود که از خود بینی و خودپسندی صرف نظر کند و غرق دریای محبت خداخواهی و خداخوانی شود ز خویش گم شو و آنگه خدای را می جو *** که واجب است ز خود گم شدن خداجو را

پس باید در آن حال نفس خود را در نظر نگیرد و فکر خود را به چیز دیگر یا جای دیگر مشغول نکند چه نیکو گفته است شاعر خردمند چو کشتی نفس خود را می کنی قدر و خطر پیدا *** صدف را چون شکستی می شود از وی گهر پیدا

خداجویی ز اسباب جهان قطع نظر می کن *** شکوفه چون فروریزد از او گردد ثمر پیدا

پس سالک الی الله در هر حالی که هست خصوص در حالی که مشغول عبادت است از خودی خود غافل باشد سزاوار است

وجه تقدّم عبادت بر استعانت

و بدانکه وجه تقدّم إِيَّاكَ نَعْبُدُ بر إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ برای آنست که بجا آوردن عبادت بدون استعانت از خدا و اعانت او ممکن نیست چنانچه فرموده او است مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و قول و قوه ندهد از بنده عاجز کاری ساخته نمی شود و عبادت از جهت مقصود بالذات و مطلوب حق بودن برای شرافتی که دارد مقدم ذکر شده و چون ذات اقدس احدیت جلّ جلاله

از بندگان عبادت خالص می خواهد و عبادت کننده دو دشمن بزرگ در مقابل دارد یکی شیطان و یکی نفس اماره خود که هر دو در مقام اغوا کردن اویند لذا خدای تعالی فرموده که پس از گفتن **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بگویند و از خدا طلب یاری کند که از کید و فریب این دو سالم بماند و عبادت خود را به استعانت و حول و قوت خدا با اخلاص کامل انجام دهد وجه دیگر آنکه بعضی از مفسرین گفته اند که تقدیم استعانت بر عبادت لازم نیست زیرا که بجا آوردن عبادت بدون استعانت ممکن است همچنان که می تواند چنین باشد که عبادت حاصل شود پیش از طلب اعانت کردن و بعد از گفتن **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** و بعد از آن طلب اعانت برای ادامه دادن آن باشد نه برای اصل عبادت بنابراین تقدیم **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بر **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** واجب نیست وجه دیگر و بعضی گفته اند که استعانت برای عبادت نیست که بعدا بجا می آورد

وجه دیگر گفته شده که تقدیم عبادت بر استعانت آگاهی دادنست به این که مقدم داشتن عبادت وسیله است برای طلب اعانت و حاجت طلبیدن خواننده و اجابت خواستن از خدای تعالی

در بیان معنای هدایت و اهدنا

قوله تعالی إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بدانکه عبادت رو بسوی خدا رفتن است برای تحصیل کمالات نفسانیه و اعانت و مدد خواستن از خدا فرع معرفت و عبادت او است هر چند استعانت از او مطلوب و جنبه مقدمیت داشته باشد سبب می شود که بنده از غیر خدای تعالی انقطاع حاصل کند و توجه خود را کلا از مخلوق ببرد و در اثر تضرع و زاری بدرگاه عظمت و جلال حضرت احدیت از راهی که خدا خواسته در زمره بندگان خالص مخلص در آورد و چون طیّ این طریق بدون راهنمایی خدا میسر نمی شود لذا خدا از راه لطف و بنده نوازی او را تعلیم داده که درخواست او از حضرتش گفتن إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ باشد و آن راهی است که خدا بینندگان مخلصین خود از انبیاء و مرسلین و اولیاء مقربین و شهداء و صالحین نموده و نعمت خود را بر آنها تمام فرموده

ص: 181

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار خود فرموده لفظ هدایت در قرآن به چند وجه اطلاق و گفته شده

وجه اول

به معنای دلالت و ارشاد است گفته می شود هداه الطريق و للطریق و الی الطريق یعنی دلالت و راهنمایی کرد او را براه و برای راه و بسوی راه و این وجه هدایت عمومیت دارد برای جمیع مکلفین زیرا که خدای تعالی هر مکلفی را بسوی حق هدایت می کند به این که راه حق را به او نشان می دهد و تکلیف قرار داده تا بآن مقصدی که اراده فرموده برسد چنانچه هرگاه اراده خدا نباشد تکلیف ما لا یطاق به بنده نمی کند و دلالت بر این معنی دارد آیه شریفه **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ** یعنی آمد ایشان را راهنمایی از جانب خدا که پروردگار ایشان است- و آیه مبارکه **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ** یعنی ما هدایت کردیم او را بر راه حق ثابت- و آیه دیگر که فرموده **أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ** یعنی فر فرستاده شد در آن (یعنی ماه رمضان) قرآن که راهنما باشد برای همه مردمان و آیه دیگر که فرموده **وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ** **عَلَى الْهُدَىٰ**

یعنی اما قوم ثمود را راهنمایی کردیم دوست داشتند کوردلی خود را بر اینکه راه حق را ببندند- و قول خدای تعالی إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی برستی و درستی تو راهنمایی می کنی بسوی راه راست- و قول او وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ یعنی ما راه حق و باطل را به او نمودیم- و سایر آیاتی شبیه اینها است

وجه دوم

اینکه هدایت به معنای زیادتی لطفها است که هدایت بسبب آنها ثابت می ماند چنانچه فرموده وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى یعنی آنهایی که قبول کردند هدایت و راهنمایی را خدا زیاد کرد نسبت به ایشان لطف خود را

وجه سوم

اینکه هدایت به معنای ثواب رساندن است چنانچه فرموده يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ یعنی خدا ثواب می دهد ایشان را بسبب ایمانشان که جاری شود از زیر قصرهایشان در بهشتهائی که نعمت داده شده اند- و در قول خدای تعالی وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ یعنی آن کسانی که گشته شدند در راه خدا هرگز اعمال آنها باطل نمی شود و اصلاح می کند خدا خاطرهای ایشان را و زود باشد که ثواب می دهد ایشان را

ص: 183

اینکه هدایت به معنای ثواب رساندن است چنانچه فرموده **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** یعنی خدا ثواب می دهد ایشان را بسبب ایمانشان که جاری شود از زیر قصرهایشان در بهشتهائی که نعمت داده شده اند- و در قول خدای تعالی **وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَاءَ يَهْدِيهِمْ سَاءَ يُصَلِّحُ بِاللَّهِمْ** یعنی آن کسانی که گشته شدند در راه خدا هرگز اعمال آنها باطل نمی شود و اصلاح می کند خدا خاطرهای ایشان را و زود باشد که ثواب می دهد ایشان را

وجه چهارم

حکم کردن بهدایت و راهنمایی است چنانچه فرموده **وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ** یعنی کسی که حکم کند خدا بهدایت و راه یافتن او پس او راه یافته است بدانکه سه وجه غیر اول مخصوص باهل ایمان است و غیر مؤمن در آن شرکت ندارد زیرا که خدا ثواب به کسی می دهد که مستحق ثواب باشد و ایشان مؤمنانند که خدا الطاف خود را در حق ایشان زیاد می کند بسبب ایمانی که دارند و طاعتی که کرده اند و حکم می کند خدا که ایشان راه یافتگانند

وجه پنجم

آنست که هدایت به معنای قرار دادن خدا است انسان را نحوی که قبول هدایت بکند به این که هدایت را در وجود او بیافریند همچنان که چیزی را متحرك قرار دهد در آن همچنین خدا علوم ضروریّه را قرار می دهد در دلها اینست هدایت خدای تعالی

و این وجه نیز عمومیت دارد برای جمیع عقلاء- و اما هدایت که خدای تعالی تکلیف برای بندگان قرار داده بجا آوردن را مانند ایمان آوردن به او و انبیاء او خاصه خاتم همه آنها و به ملائکه و به کتابهای آسمانی خصوصاً قرآن مجید و غیر اینها همه آنها فعل بندگانست که بجا آوردن آن بندگان مستحق مدح و ثواب می شوند هر چند خدا آنها را چنین نعمتی داده به ایشان داده و به آنها منت نهاده و بسوی خود ارشاد و راهنمایی فرموده و آنها را دعوت کرده بفعل آن و تکلیف قرار داده برای ایشان و امر فرموده بآن از اینجهت نعمتی است که خدای تعالی بر ایشان نهاده که به ایشان رسیده و فضل و احسانست که به آنها فرموده بسیار جای شکرگزاری و حمد و ستایش کردن از او است زیرا که همه اینها از فعل او و بتمکین و الطاف و اقسام تسهیلات و اعانتهای او است- تا اینجا مفاد فرمایشات علامه مجلسی ره است مؤلف قاصر ناچیز گوید بعضی از بزرگان رضوان الله علیهم زیاد کرده اند و جوه دیگری را لذا آنها را در اینجا به پنج جوه گذشته ملحق نمودم تا فائده آن برای مزید آگاهی بیشتر باشد

وجه ششم

ص: 185

به معنای تثبیت است چنانچه در معنای إَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ گفته شده است یعنی ثابت بدار ما را و این معنی برای آنست که خدای تعالی همه ممکنات را بر وفق هدایت آفریده بنا بر سر بیان میزان عقل نسبت به همه آنها و عقل جوهریست نورانی که هر شیئی بآن شناخته می شود پس عقل و شعور هدایت عامه است زیرا که هر چند ادراک کلیات مختص بانسان و فرشتگان و جن است الا اینکه ادراک جزئیات یعنی عقل عام شامل همه است پس هدایت عامه هم شامل همه است چنانچه خدای تعالی فرموده وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و این تسبیح متضمن هدایت است و موقوف بر آنست و حدیث شریفی در این باب روایت شده که کل مولود یولد علی الفطرة تا آخر حدیث و همچنین آیه مبارکه فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا که هر دو دلیل است بر تعمیم هدایت نسبت بهر مولودی که از عدم بوجود می آید و از اینجا ظاهر می شود که گفتن إَهْدِنَا شامل بر جمیع ممکنات می شود هر کدام بر حسب استعدادی که دارد و مختص بانسان تنها نیست

وجه هفتم

به معنای باقی گذاردن هدایت است در ممکن آن چنانی که در بقاء خود احتیاج دارد

بمؤثر و هدایتی که ممکن به آن احتیاج دارد فیضی است از فیاض علی الاطلاق و همچنانی که ممکن در بقاء احتیاج بمؤثر دارد در هر آنی پس بدانکه فیض هدایت هم از برای او آن بآن افاضه می شود خصوصاً بنا بر قول به حرکت جوهریّه نسبت به همه ممکنات و مراد بآن ابقاء هدایتی است که به او افاضه شده و اشاره به آنست آیه مبارکه هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً تَا آخِر و آیه مبارکه رَبَّنَا لَا تُغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا تَا آخِر

وجه هشتم

آنکه هدی و هدایت به معنای استقامت است و منافات ندارد ملتزم نبودن بتعمیم هدایت نسبت به همه بلکه اختصاص دارد بمؤمنین از ایشان بلکه مخلصین از مؤمنین که در خطر عظیم هستند چنانچه روایت شده که الصِّرَاطُ ادَقُّ مِنَ الشَّعْرِ یعنی راه باریکتر از مو است-پس بدانکه این استقامت عبارتست از پیمودن این راه به نحوی که مستلزم هیچ گونه کجی و اعوجاج نباشد که آن سوق می دهد رونده را بوادی معرفت توحید و اسلام حقیقی که آن اخصّ از ایمان است که به معنای تسلیم کامل و تدبیر بظاهر و باطن شریعت است این است آن اسلامی که مردمان بآن امر کرده شدند در چندین آیه از آیات قرآنیّه و قول و عمل ابراهیم خلیل بر این بوده که گفته است حَنِيفًا مُسْلِمًا و مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ص: 187

وجه نهم

آنکه هدایت به معنای توفیق یا زیاد شدن آن است و آن چیز است که بندگان احتیاج بآن دارند در جمیع طاعات و عبادات چنانچه خدای تعالی فرموده مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ و نیز فرموده بِيَدِكَ الْخَيْرُ

وجه دهم

مراد نور ایمانی است که مختص به شیعه کاملست چنانچه خدای تعالی می فرماید فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ و نیز فرموده وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ و نیز فرموده وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پس باین نور که هدایت خاصه است هدایت می کند دلهای کامله صافیه را لذا گفته می شود که هدایت نور و علم و معرفت مخصوصی است برای نیکوکاران و شاید مراد از آن نوری باشد که عقل جزئی از عقل کلی اقتباس می کند

نسبت به عامه فیوضات معنویّه یا اعمّ از آنها و از فیوضات ظاهریّه روایت شده که انّ روح المؤمن لأشدّ اتصالاً بروح اللّٰه من اتصال شعاع الشمس بها حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بابی خالد کابلی فرمود اتصال روح مؤمن بروح خدا شدیدتر است از اتصال شعاع آفتاب به آفتاب ظاهر اینست که اضافه روح به خدا اضافه تشریفیه است چنانچه ائمه علیهم السّلام فرموده اند نحن روح اللّٰه و عین اللّٰه و ید اللّٰه و امثال اینها و اتصال روح مؤمن بروح ولایت کلیّه موجب حصول علم و هدایت خاصّه ایست که مخصوص است به شیعیان ایشان

وجه یازدهم

اینکه هدایت به معنای حفظ و نگاهداری چیزهائیست که چاره ای از آن نیست برای مکلفین چنانچه خدای تعالی فرموده است وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ هادٍ بمعنی حافظ استعمال شده یعنی برای هر گروهی حافظ و نگهبانی است

وجه دوازدهم

اینکه هدایت اطلاق بر طریقه شده که دلالت بر آن دارد قول خدای تعالی که فرموده فَبِهَٰدَاهُمْ أَقْتَدِهِ - ای بطریقتهم فی الایمان و التوحید و العدل و النبوة و المعاد و ما يتعلق بها یعنی بطریقه صاحبان

ولایت کلیّه اقتدا کن در توحید و عدل و نبوّت و معاد و آنچه به آنها متعلق است

وجه سیزدهم

اینکه هدایت به معنای امضاء و اصلاح است و متفرع بر آنست که خدای تعالی فرموده **أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ** - ای لا یمضیه و لا یصلحه - یعنی که خدا امضا نمی کند آن را و اصلاح نمی کند آن را

وجه چهاردهم

اینکه هدایت به معنای ایصال بسوی مطلوب است یعنی رساندن طالب بسوی مطلوب است و باین معنی اشاره است قول خدای تعالی **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي** - یعنی ای رسول گرامی تو نمی رسانی به مطلوبش آنکه را دوست می داری و لیکن خدا طالب را بمطلوب می رساند

وجه پانزدهم

آنکه مراد از هادی قرءان است و متفرع بر آنست قول خدای تعالی که فرموده **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** - و فرموده **ذَلِكَ**

ص: 190

الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - و فرموده أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ

وجه شانزدهم

به معنای محمد صلی الله علیه و آله است بدلیل قول خدای تعالیٰ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

وجه هفدهم

به معنای امیر مؤمنان علی علیه السلام است چنانچه وارد شده در اخبار معتبره در تفسیر قول خدای تعالیٰ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ مراد علی علیه السلام است

وجه هجدهم

اطلاق بر ائمه دوازده گانه سلام الله عليهم اجمعين شده بدلیل قول خدای تعالیٰ الَّذِينَ هُمْ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ چنانچه در احادیث ال محمد عليهم السلام رسیده

ص: 191

در بیان اینکه هدایت خدا بر بندگان چند نوع است

اشاره

چون اطلاقاتی که برای الفاظ هدایت و هدی و آنچه به معنای آنها است دانسته شد فعلا انواع هدایت‌هایی که خدای تعالی بر بندگان خود می‌کند تذکر داده می‌شود

نوع اول

هدایت خدای تعالی به فرستادن پیغمبران و نصب اوصیاء علیهم السّلام است زیرا که ایشانند راهنمایان و خوانندگان بندگان بسوی خدای سبحانه خصوصا وجود مقدس خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و اوصیاء دوازده گانه او صلوات الله علیهم در همه عوالم امکاتیة چنانچه خدای تعالی فرموده است رَبَّنَا إِنَّنَا لَمِنَ الَّذِينَ لَمَّخَتْ أَيْدِينَا لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا وَإِنَّا لَمِنَ الْغَائِبِينَ (سوره انفجرات: ۱۰۰) و شهادت و ظاهر و باطن بوده بحسب اسباب معنویّه و ظاهریّه و عمومیت دارد این سماع معنوی به نحوی که شامل معاینه قلبیه می‌شود و می‌کشاند بنده را بسوی ایمان آوردن بغیب و اخبار بسیار از متواتره و صحیحه و معتبره صادره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام بر آن دلالت دارد

نوع دوم

ص: 192

هدایت خدای تعالی است به فرستادن کتابهای آسمانی بخصوص قرآن مجید که جداکننده میان حق و باطل است چنانچه فرموده **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** و فرموده درباره آن که **هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْقُرْآنِ** پس کسی که قرآن را دست آویز خود قرار دهد و به آن تمسک جوید راه می یابد بصراط مستقیم و این مرتبه نورانیت قرآن است

نوع سوم

هدایت خدای تعالی است بقلب انسانی چنانچه در حدیث وارد شده که فرمودند **اذا اراد الله بعبده خيرا فتح عيننا قلبه فلا يسمع بمعروف الا عرفه و لا بمنكر الا انكره**-یعنی هنگامی که اراده کند خدا به بنده خود خیری را می گشاید دو چشم دل او را پس نمی شنود معروفی را مگر آنکه می شناسد آن را و نه منکری را مگر اینکه انکار می کند آن را و **ذلك ذكرى لمن كان له قلب**

نوع چهارم

هدایت خدای تعالی است به معجزه هائی که از او صادر می شود بدست پیغمبران خصوصا خاتم انبیاء **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ اوصياء طيبين** او صلوات الله عليهم اجمعين

ص: 193

نوع پنجم

هدایت خدای تعالی است بالهام ربّانی ای که مخصوص است بانبیاء و اولیاء و بعضی از مؤمنین

نوع ششم

هدایت خدای تعالی است به فطرتی که در جبلّی قرار داده چنانچه فرموده فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و امام علیه السّلام فرموده كلّ مولود يولد على الفطرة تا آخر حدیث

نوع هفتم

هدایت خدای تعالی به افاضه قوی و قدرتی که بتواند قبول هدایت کند برای آنچه صلاح او است مانند قوه عقلیه و حواسّ باطنیه و مشاعر ظاهره که اینها مستند است باستعداد و قابلیتّی که از حق تعالی به او افاضه شده زیرا که عقل حجّت باطنیه است چنانچه در کتاب کافی و غیر آن روایت شده که فرموده اند انّ لله على النّاس حجّتين حجّة ظاهرة و حجّة باطنة اما الظّاهرة فهى الانبياء و الرّسل و اما الباطنة فهى العقول و غیر اینها از اخبار وارده

ص: 194

نوع هشتم

هدایت خدای تعالی بر رویای صادق ای که يك جزء از هفتاد جزء نبوتست

نوع نهم

هدایت خدای تعالی که مستفاد می شود از افاضه الهیّه به معاینه و شهود

نوع دهم

هدایت خدای تعالی بفیوضات خاصّه از حجت عصر عجل الله تعالی فرجه ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء در زمان غیبت کبری و زمان ظهور آن حضرت و فیوضات عامه چنانچه از توقیعات شریفه آن حضرت و زیارت جامعه و سایر زیارات و اخبار و احادیث بسیاری استفاده می شود

ص: 195

قوله تعالى إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و کتاب معانی الاخبار صدوق علیه الرحمة از امام صادق علیه السّلام این آیه مبارکه چنین تفسیر شده یعنی ارشدنا للزوم الطريق المؤدّي الى محبّتك و المبلّغ الى جنّتك و المانع من ان نتّبع اهوانا فنعطب و ناخذ بآرائنا فنهلك یعنی ارشاد کن ما را برای ملازم شدن آن راهی که کشنده باشد ما را بسوی محبّت و دوست داشتن تو و برساند ما را به بهشت تو و مانع شود ما را از اینکه پیروی کنیم هواها و خواسته های خود را که سبب شود مورد عتاب تو واقع شویم و مؤاخذه شویم برآیهای خودمان و هلاک شویم

اطلاقات صراط

اشاره

مؤلف حقیر گوید در اینجا نیز مقتضی است برای فرید آگاهی اطلاقات صراط نیز شرح داده شود تا برای خواص تذکره و برای عوام تبصره باشد به نحوی که از مطالعه آن بهره مند گردند پس بدانکه لفظ صراط اطلاقاتی دارد و بیان آنها بتفصیل شرح داده می شود

ص: 196

مراد از صراط در آیه محبت خدا است که آن وسیله قرب معنوی است که مقام وجود منبسط و عقل اول است که عقلهای جزئیة توجّه بآن دارد و او است که بسبب آن خدا پرستیده می شود و کسب بهشت کرده می شود که فرموده اند العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان و اشاره به آنست قدسیّه مبارکه ای که فرموده است کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی من گنج پنهانی بودم دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدم آفریده هائی را تا شناخته شوم- و این محبت از اکمل مقامات مخلصین و پاکیزه ترین درجات اهل یقین و زیباترین لحظات متقین و مخصوص ترین حقیقتهای امیدواران و محکم ترین خصیصه های بندگان ترسناک از خدا و ظلّ الله ممدودی است از راههای خدای مهربان که شعبه شعبه می شود از آن رحمت واسعه رحمانیت و رحیمیت و برحمتك التي وسعت كل شيء در دعای کمیل مراد همین رحمت واسعه است پس کسی که این راه محبت را طی کند هدایت می شود بصراط مستقیم و نشانه این محبت متابعت و پیروی کردن از شریعت مقدسه محمدیه است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چنانچه خدای تعالی می فرماید قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تَا شایسته مقامی شود که فرموده يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ و این محبت فیض قدسی ای

است که از آن معرفتی حاصل می شود که چنین معرفت کار بنده نیست بلکه خدا او را باین معرفت آگاه می کند و می نمایاند چون بنده به این مقام رسید بصراط مستقیم راه یافته است و باید دانست که معرفت و هدایت با همدیگر مساویند در درجه و هر یک از این دو مستلزم یکدیگرند یا ملازم همدیگرند از حیث حقیقت و وجود و از این بابست که گفته می شود که آن معرفت و هدایت بسبب عقل سلیم حاصل نمی شود

دوم

آنکه مراد از صراط مستقیم عقل است و آن حجّت خدا است چنانچه در کافی روایت کرده که انّ لله على الناس حجّتين حجة ظاهرة و حجة باطنه اما الظاهرة فهي الانبياء والرسل و اما الباطنة فهي العقل فمن سلك سبيل العقل نجى و من تخلف عنه هلك - یعنی برای خدا بر مردمان دو حجّت است یکی ظاهر و دیگری پنهان حجّت ظاهر انبیاء و رسلند و حجّت باطن عقل است پس کسی که راه عقل را پیش گرفت نجات یافت و کسی که بر خلاف آن رفت هلاک شد عقل راهی است که می کشاند بنده را بسوی معرفت خدا و بهشت روحانی

ص: 198

و جسمانی و این مقام حاصل نمی شود مگر بعد از خلاص کردن خود از تعلقات سوء دنیویّه و غواشی ظلماتیّه و خود را دور کردن از چیزهائی که مستلزم شرکت در مقام محبت تا اینکه محبت او تابع محبت خدا شود و رضای او تابع رضای خدا شود به حدّی که برسد بمقام رضا و تسلیم و اشاره به این مقام است قول خدای تعالی عَزَّ شَانَهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ و برسد به حقیقت عبودیت کامله و خواسته او در جنب خواسته خدا مستهلك شود و از خود خواهشی نداشته باشد و نخواهد مگر آنچه را که خدا می خواهد و از راه اطاعت و ایمان و مجاهده شرعیّه و دوری کردن از صفات ذمیمه و متصف شدن بصفات حمیده چنانچه خدای تعالی فرموده الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا که آن مجاهده با نفس اماره است تا به مرتبه لَوَامه برسد و از آن تجاوز کند تا به ملهمه برسد تا خلاص شود از آنچه مقتضی طبیعت است و به مرتبه مطمئنّه نائل شود و اشاره به این مقام است آیه شریفه يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي

سوم

آنکه مراد از صراط مستقیم مجاهده فی سبیل الله است با نفس اماره بالسوء چنانچه اشاره شد

آنکه صراط بر یقین اطلاق شده و اشاره به آنست قول خدای تعالی که فرموده **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** پس یقین نیز صراط مستقیم است که سیر می دهد بنده را و او را به مرتبه قرب معنوی که بهشت حقیقیه معنویه است می رساند و همچنین به بهشت جسمانی می برد و رشته او را بعالم امر اتصال می دهد و در آن حال او را حالتی روی می دهد که آن حالت روحانی ملکوتی است که متصل است بفیض مقدّس که آن نفس رحمانی است که مشاهده قلبیه باشد چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده **لَمْ اَعْبُدْ رَبًّا لَمْ اَرَهُ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونُ بِمَشَاهِدَةِ الْاَبْصَارِ وَ لَكِنْ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاِيْمَانِ وَ حَضَرَتْ اِمَامَ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَعَايِ عَرَفَةَ اشْعَارَ بِهَ اِيْنِ مَعْنَى فَرَمُوْدِهِ الْغَيْرِكُ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُوْنَ هُوَ الْمَظْهَرُ لَكَ تَا اَنْجَائِيْ** که فرموده عمیت عین لا تراك و این از مرتبه عین الیقین است بلکه حق الیقین است

آنکه صراط بر ذکر اطلاق شده چنانچه خدای تعالی فرموده **فَاذْكُرُونِيْ اَذْكُرْكُمْ** پس ذکر صراط خلق است بسوی خدا و شامل شدن ذکر خدای

خدای تعالی نسبت ببندگان نیز صراط خدا است بسوی خلق او و ذکر خدا کردن بدون تقوی انسان را به این مقام نمی رساند

ششم

آنکه صراط بر تقوی نیز اطلاق شده و ملازم تقوی بودن صراطی است که بنده را بمقام رستگاری و شایستگی در پیشگاه خدای تعالی می رساند و استحقاق بهشت و مقام رضوان را پیدا می کند چنانچه خدای سبحانه فرموده إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَنِزْلٌ مِّنَ السَّمَاءِ مِثْلُ زُلْفَىٰ لَهُمْ فِيهَا نِسَاءٌ مُّطَهَّرَاتٌ كَمَا مَلَئَتْهُنَّ الْأَرْضَ يَلْقَوْنَ فِيهَا زَوْجَهَا بَدَلًا فَهُمْ عَنْهَا مُبْتَلِغُونَ فِيهَا جَنَّاتٌ مِّن دُونِ هَذِهِ فِيهَا نَجْمٌ مِّثْلُ الْقُرُونِ فِيهَا وَأَنْهَارٌ مِّنْ دُونِ هَذِهِ فِيهَا خُضْرٌ غَدِيقًا قُلْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ فِي الْغَايَةِ مُبْتَغُونَ لِيَوْمِ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَارُهَا وَلَا سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا يُصَلُّونَ فِيهَا وَلَا يَسْأَلُونَ فِيهَا أَحَدًا قُلْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ فِي الْغَايَةِ مُبْتَغُونَ لِيَوْمِ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَارُهَا وَلَا سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا يُصَلُّونَ فِيهَا وَلَا يَسْأَلُونَ فِيهَا أَحَدًا قُلْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ فِي الْغَايَةِ مُبْتَغُونَ لِيَوْمِ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَارُهَا وَلَا سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا يُصَلُّونَ فِيهَا وَلَا يَسْأَلُونَ فِيهَا أَحَدًا

هفتم

آنکه اطاعت خدا کردن نیز اطلاق صراط بر آن شده و اشاره بآن است قدسیه مبارکه که فرموده عبدی اطعنی اجعلک مثلی اذا قلت لشيء کن فیکون

هشتم

اشاره

آنکه بر خلوص هم اطلاق صراط شده چنانچه از معصوم علیه السلام روایت شده که فرموده من اخلص لله اربعون صباحا اثبت الله

ص: 201

الحكمة في قلبه و انطق بها لسانه (تا آخر حدیث) پس خلوص تام صراطی است سوق می دهد صاحب خود را بسوی حکمت تا حقایق اشیاء را بآن نحوه ای که هست بشناسد و خیر بی اندازه ای شامل حال او گردد چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

قاعده کلیه

بدانکه هر چیزی که برساند بنده را به چیزی از حق آن صراطی است که قرار داده آن را خدای تعالی برای بندگان خود پس لفظ صراط اشتراك معنوی دارد نسبت بتمام این امور در همه مقامات غافل از آن نباشید

نهم

از آنچه تذکر داده شد ظاهر می شود که قلب سلیم هم صراط است برای نجات و نفع اخروی چنانچه خدای تعالی فرموده يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

دهم

ص: 202

یازدهم

تصدیق انبیاء و پیغمبران خاصه وجود مبارك خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله همه صراطند

دوازدهم

تصدیق به کتابهای آسمانی بتخصیص قرآن مجید و محتویات آن صراط است

سیزدهم

معرفت ائمه هدی صلوات الله علیهم و ولایت همه ایشان و فاطمه زهرا سلام الله علیها صراط مستقیم است و شرطست در توحید و بآن کامل می شود معرفت و دین چنانچه خدای تعالی فرموده الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و توحید متوقف است بر معرفت حقایق ایشان و کسی که ایشان را نشناسد بقدر استعداد خود نه اهل توحید است و نه ایمان دارد بسبب ایشان و بولایت ایشان معرفت بتوحید حاصل می شود چنانچه در زیارت ایشان وارد است که احکمتم توحیده و فرموده اند بنا عرف الله و لولانا ما عرف الله و بنا عبد الله

پس ایشانند صراط خلق بسوی معرفت خدا و بسوی عبادت خدا و اگر فیوضات و عنایات ایشان نباشد معرفت خدا برای احدی از ممکنات محقق نمی شود چنانچه به مقتضای آیات بسیار و احادیث و اخبار معرفت ایشان برای انبیاء و مرسلین گذشته و مؤمنین به آنها محقق نشده و همچنین است برای سایر ممکنات و عوالمی که خدای تعالی خلق فرموده پس کسی که از راه آنها وارد نشود از طریق هدایت گمراه می شود و نفس خود را در راه ضلالت و گمراهی هلاک می کند و علم نیست مگر آنچه که از نزد ایشان خارج می شود و حق با ایشان و در ایشان و از ایشان و بسبب ایشان و بسوی ایشان است و ایشان اهل حق و معدن آنند و هر فیضی که به چیزی از ممکنات برسد بخواست خدای تعالی بواسطه ایشان افاضه می شود زیرا که ایشانند مجرای فیوضات رحمانیه و رحیمیه چنانچه در زیارات وارد شده که بکم فتح الله و بکم یختم پس ایشانند ابواب مشیت و کلیدهای استفاضه و مشیت خزانه خدا است و حادث است چنانچه فرموده اند خلقت المشیة بنفسها ثم خلق الله الاشیاء بالمشیة و ایشانند محلها و ظرفهای مشیت خدا هر چه را هر وقت بخواهند خدا هم می خواهد و آنها هم نمی خواهند چیزی را مگر آنکه خدا بخواهد ایشانند که نفسهای خود را در جنب مشیت خدا فانی کرده اند عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون

و مراد از استقامت ولایت است و مستقیم با عصمت همراه و همدوش است زیرا که خطاء با استقامت جمع نمی شود مطلقاً در زیارت وارد شده که عصمکم الله من الزلزل - پس ولی معصوم صراط مستقیم است و همه مخلوقات نیازمندند بصراط ایشان در هر آنی و اگر فیض و افاضه ایشان گسترده نبود همه مردمان هلاک می شدند و از صراط هدایت محروم می ماندند

تحقیق ادبی

قوله تعالی - أَلْمُسْتَقِيمَ - بدانکه گفته شده است که الف و لام در المستقیم برای عهد ذکری است یا ذهنی یا برای استغراق یا برای جنس است یا اشاره است برای مدخول آن بهر حال در آن وجوه و اقوالی ذکر شده ولی آنچه مقتضای ظاهر آنست اینست که لفظ ال در سایر عبارات اشاره بسوی مدخول آنست مطلقاً یا هر کجا که عهد نباشد یا هر کجا که ممکن باشد حمل آن بر خلاف عهد الا اینکه در قرءان یا در خصوص این مقام بنا بر آنچه استفاده می شود از نصوص معتبره آنکه جمیع معانی برای آن جمع است و عمومیت دارد نسبت به همه تفسیرهایی که در معنای صراط در اخبار و آثار رسیده و شامل شدن آن نسبت بعهد از حیث مندرج بودن فرد در کلی از قبیل اشتراك

ص: 206

معنوی است نه از قبیل استعمال لفظ در معنائهائی که حقیقت آنها با هم اختلاف دارد پس اگر بگوئیم که الف و لام در اینجا برای عهد است عمومیت دارد نسبت به صراطی متّصف به استقامت باشد و ظاهر اینست که قول خدای تعالی صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ قرینه است بر اینکه الف و لام برای عهد است

بازگشت بما قبل

سابقاً تذکر داده شد که مراد از صراط ولیّ مطلق است نیز باید دانست که مراد مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ کنایه است از حقیقت مقدسه ایشان پس ایشانند صراط حیات در دنیا و آخرت زیرا که ایشانند واسطه در فیوضات و ایشانند علّت صوریه و مادّیه و غائیه اما علت فاعلیه ذات اقدس احدیّت جلّ جلاله است که ایشان را اصل حیات قرار داده و باید دانست که مرجع فروع بسوی اصل است و این حیات سریان دارد از دنیا بسوی دار آخرت و اولی و اینکه دار آخرت دار حیات است و ایشانند روح اول که سایر ارواح از آن منشعب شده و می شود پس روح اولیه کلیّه صراط است برای ارواح جزئیّه ظلّیه تابعه روح اولیه کلیّه در استقامت و هدایت و ایشانند قلم اعلا و قلم صراط است برای حروف و حروف صراط است برای کلمات

و پیدایش همه اینها از نقطه ولایت است و آن وجود مبارك امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود انا النقطة انا الخطّ انا الخطّ و النقطة انا النقطة و الخطّ و فرموده انا النقطة التي تحت باء البسمة و فرمایش دیگر بالباء ظهرت الوجود و بالنقطة تمیز العابد من المعبود

اشعار مؤلف

اولین صنع صانع ازلی *** نور پاک محمد است و علی

فاطمه نیز از همین نور است *** او مداد کتاب مسطور است

مرتضی لوح و مصطفی قلم است *** نقش امکان به این سه مرتسمت

گر نبودی مداد و لوح و قلم *** هیچ نقشی عیان نشد ز عدم

جمله در ظلمت عدم مستور *** بد چو اشیاء در شب دیجور

لیک نقّاش ذات بی همتا است *** که همه نقشها از او پیدا است

دست قدرت خود این کتاب نوشت *** وفق حکمت سرشتها بسرشت

نقش خلقت خدا به این سه کشید *** زین سه آورد ممکنات پدید

در حقیقت خود این سه یک نورند *** از مشیت خود این سه منظورند

ص: 208

نقطه ولایت نور است

پس نقطه ولایت نور است که خودش ظاهر و ظاهرکننده غیر خود او است و بدانکه این چهارده تن معصومین طاهرین مطهرین همه يك نورند کلهم نور واحد چنانچه فرموده اند اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد ایشانند صراطی که متصفند بمراتب ولایت مطلقه کلیه محیطه به سایر ممکنات و صراط خدایند بر خلق او زیرا که ولایت ایشان ولایت خدا است و محبتشان محبت خدا است و رضایت ایشان رضایت خدا است و شناختن ایشان به نورانیت شناختن خدا است و شناختن خدا شناختن ایشان است ایشانند جبل الله ممدود که در ممکنات به منزله قطبند برای آسیا و بر ایشان دور می زند سایر ممکنات و ایشانند در مرتبه نورانیت در حالتی که چراغهای نوردهنده ای هستند در ظلمتکده دنیا که آتش آنها را مس نکرده نوری هستند بالای نوری یعنی امامی هستند پس از امامی که خدا بنور خود که تفسیر بامام قائم علیه السلام شده راهنمایی می کند هر که را می خواهد چنانچه اخبار ایشان دلالت دارد که راههای بسوی خدا بعدد نفوس خلائق است و همه آنها بازگشتش بسوی ایشان است بواسطه عبودیت تمام و کمالی که از ایشان ظاهر شده حاصل اینکه

این هدایت اگر از عقل باشد ائمه علیهم السلام عقل کلند و اگر از روح و قلب باشد ایشان به منزله روح و قلبند در عالم امکان و اگر بسبب عبادتهاست که متمم و مکمل مرتبه انسانیت است ایشان اصل خیر و معدن آنند و اگر از قرآنست ایشانند حاملین قرآن و یکی از ذو ثقل اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خود باقی گذارده و قرآن شناخته نشده مگر بسبب ایشان بلکه قرآن حقیقی علم ایشانست و ایشانند سیل اعظم و صراط اقوم بسوی رضا و خشنودی خدا زیرا که خدای تعالی رضاء ایشان را رضاء خود خوانده و رضاء از صفات فعل است که از مشیت استفاده شده است و مشیت هم حادث است و ایشان ظرف مشیت و محل و ابواب آنند چنانچه بطرق عدیده از ایشان روایت شده که ایشان خزینه دارهای خدایند در آسمان او و در زمین او و در عده ای از اخبار روایت شده که از احادیث قدسیه است که خدای تعالی فرموده ائما خزانتی اذا اردت شیئا ان اقول له کُنْ فیکونُ ظاهر اینست کلمه کُنْ عبارتست از مشیت مخلوقه ای که بسبب آن آفریده است خدا سایر چیزها را و ایشان خزینه دار این مشیت اند و این مشیت صراط الله است و در بعضی از احادیث است که فرموده نحن وعاء مشیة الله و عیبه علم الله

اَطَّ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

یعنی راه آن کسانی که بفضل و رحمت خود انعام کردی بر ایشان نعمت هدایت و راه طاعت و بندگی خود را که مراد از آن کسان پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ پس معنای آیه چنین می شود که بنما بما راه آنهایی که مقربین درگاه تواند و به آنها نعمت دادی که آن اعم از نعمت ظاهره باشد که آن ایمان به خدا و صفات او و انبیاء و رسل و کتب آسمانی و آنچه مربوط به آنها است باشد- و نعمت باطنه که اطلاع پیدا کردن از دقایق اسرار حقیقت و ولایت باشد و باید دانست که این جمله صر اَطَّ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تاکید و تنصیص است بر اینکه راه اسلام راهی است مستقیم و واضح و روشن که شائبه خفائی در آن نیست بنا بر اینکه صر اَطَّ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بیان و تفسیر صراط مستقیم باشد و احتمال دارد که این آیه صفت برای صراط مستقیم باشد بنابراین معنی

چنین می شود یعنی راه راستی که راه کسانی است که بر ایشان انعام کرده ای و انعام عبارت است از رساندن نعمت و نعمت در اصل حالتی است که انسان بآن لذت ببرد و پس از آن اطلاق شده بر هر چیزی که به آن استلذاذ کنند خواه مادی باشد یا معنوی جسمی باشد یا روحی دنیوی باشد یا اخروی و انواع و اقسام نعمتهای الهی هر چند نمی توان شماره کرد چنانچه خدای تعالی فرموده **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا** و لیکن منحصر است در دو جنس دنیوی و اخروی و دنیوی هم بر دو قسم است موهوبی و کسبی و موهوبی هم بر دو نوع است روحانی مانند دمیدن روح در انسان و روشن شدن و تابش پیدا کردن آن بنور عقل و آنچه از قوی که تابع آن است مانند فهم و فکر و نطق و جسمانی مانند آفریدن بدن و قوای که در آن حلول دارد و هیئت عارضه آن از صحت و کمال اعضاء و جوارح و اما کسبی مانند تزکیه نفس از صفات رذیله خبیثه و زینت دادن به اخلاق و ملکات فاضله پسندیده و زینت کردن بدن به نحوی که مطبوع و پاکیزه باشد از هیئت صوری و لباس و تجمل و زینت خوب و مال و جاه و اما جنس دوم عفو و بخشش و خشم خود را فروردن و گذشتن از آزارهایی که به او رسیده و راضی شدن از آزارکنندگان و خواستن آمرزیده شدن

آنها و جای دادن خدا ایشان را در بالاترین درجات بهشت با ملائکه مقربین همیشه و مراد از نعمتی که در آیه مبارکه ذکر شده قسم اخیر است و آنچه از دنیوی که وسیله رسیدن بآن مقام است از قسم دیگر و در غیر اینها مؤمن و کافر با هم شرکت دارند- و از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت شده که مراد از الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ جماعتی هستند که تابع موسی بوده اند و مطیع اوامر و نواهی ایشان شدند بنابراین معنای آیه چنین می شود یعنی بنما بما راه کسانی را که نعمت خدا را تبدیل نکردند و از راه شریعت پیغمبر خودشان منحرف نشدند که آن طریق اهل بیت پیغمبر ما است صلوات الله عليهم که خدا در تورات و انجیل بموسی و عیسی علیهما السلام خیر داد و آنها هم به امت خود خبر دادند مراد از آنهائی از امتهای ایشان هستند که پذیرفتند

قوله تعالى غير المعصوب عليهم

یعنی نه راه آن کسانی که بر ایشان غضب کرده است بر ایشان یعنی خدای تعالی بر ایشان خشمگین شده و آنها را لعنت فرموده و مورد غضب و لعنت خدا واقع شده اند و این جماعت در نزد اکثر از مفسرین فرقه یهودند که بسبب عناد و طغیان پیغمبران را کشتند و کتابهای پیغمبرانشان را تحریف کردند که خدا در حق

مغضوبین در قرآن

اشاره

بدانکه مغضوبین در قرآن که مشمول غضب خدایند چند طائفه اند

طائفه اولی

جماعت یهودند که خدای تعالی در سوره بقره آیه هشتاد و چهارم درباره ایشان فرموده فَبَاؤُ بِغَضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٍ و در سوره آل عمران آیه يك صد و نه وَبَاؤُ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ و در سوره بقره نیز آیه پنجاه و هشت وَبَاؤُ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ و در سوره یونس آیه 151 سَيُنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ و در سوره طه آیه 83 فَيَجْلَلُ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى و در سوره مائده آیه 65 قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ

طایفه دوّم

ص: 214

قوم نوح بحی اللہ علیہ السلام بوده اند که خدای تعالی در سوره اعراف آیه 69 فرموده قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ

طایفه سوم

کسانی هستند که دوستی می کنند با کسانی که مغضوب خدا هستند چنانچه خدای تعالی در سوره مجادله آیه 15 فرموده أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و در سوره ممتحنه آیه 13 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْغُوا مِنَ الْكُفَّارِ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

طایفه چهارم

کشدگان نفس بی گناه به ناحق در سوره نساء آیه 95 فرموده وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

ص: 215

کشندگان نفس بی گناه به ناحق در سوره نساء آیه 95 فرموده وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

طایفه پنجم

کسانی که مرتدّ از دین اسلام شدند در سوره نحل آیه 108 فرموده مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

طایفه ششم

کسانی که مخاصمه با خدا می کنند پس از آنکه حجّت بر آنها تمام شده در سوره شوری آیه 15 فرموده وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً ...

وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

طایفه هفتم

کسانی که از جهاد با دشمنان دین فرار می کنند در سوره انفال آیه 16 فرموده وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ

ص: 216

منافقین اند و آنها کسانی هستند که در ظاهر اظهار اسلام و ایمان می کنند اما دروغ می گویند و در باطن مسلمان و مؤمن نیستند خدا در سوره فتح آیه 6 فرموده يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

طایفه نهم

مشرکین اند چنانچه در آیه فوق خدای تعالی تنصیص فرموده

قوله تعالی و لا الضالین

یعنی و نه جماعتی که گمراهند از راه حق که مراد از ایشان چنانکه در بیشتر از تفاسیر گفته شده ترسایان یعنی نصاری و مسیحیانند که بواسطه افراط و تفریط در شأن عیسی علیه السلام و حضرت سید و خاتم پیغمبران

صلی اللہ علیہ و آلہ گمراه گشتند و از راه راست که راه ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبرانست و کتابهای ایشان منحرف شدند و راه گمراهی و ضلالت را پیمودند چنانچه خدای تعالی فرموده و لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ یعنی پیروی نکنید هواها و خواهشهای گروهی را که گمراه شدند پیش از این و گمراه گردند بسیاری را از راه راست بدانکه ضلال به معنای عدول از راه راست است چه از روی عمد باشد و چه از روی خطا و آن دامنه بسیار پهنی دارد و تفاوت در میان نزدیکتر و دورتر آن بسیار است و اضافه شدن مغضوب بیهود و ضلال بنصاری دلیل بر برائت یهود از صفت ضلال نیست و همچنین از صفت مغضوبیت نسبت بنصاری پس طایفه یهود و نصاری هر دو مغضوب و هر دو در ضلالت و گمراهی می باشند و امتیازی که خدای تعالی به آنها داده و یهود را متصف به مغضوبیت و نصاری را به صفت ضلالت برای آنست که بفهماند اینها دو طایفه اند و نکته دیگر آنکه مراعات ادب در خطاب مستطاب چنین اقتضاء داشته که

لفظ غضب بصیغه مجهول باشد و در خطاب تصریح بفاعل آن نشود و در تفسیر مجمع البیان و عدّه دیگر از تقاسیر فرموده اند که مغضوب علیهم و ضالین همه کفارند و بعضی گفته اند که مطلق گناهکارانند که مغضوب علیهم اند و ضالین کسانی هستند که جاهل به خدایند و در تفسیر برهان از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که فرموده کلّ من کفر باللّه فهو مغضوب علیهم و ضالّ عن سبیل اللّه

اطلاقات کفر

اشاره

کفر را اطلاقاتی است

اول

کفر به معنای اعم در مقابل اسلام

دوم

کفر مقابل ایمان در مجمع البحرین است که الکفر ضدّ الایمان و شاید مراد از ایمان اعمّ از آن باشد چه مراد اقرار بزبان باشد یا اعتقاد بقلب یا عمل بارکان همچنان که ایمان عبارت است از تصدیق کفر عبارت است از ضدّ آن

سوم

کفر عبارت است از انکار حق واجب و اعتقاد بآن بر خلاف ایمان که آن عبارت است از اذعان و اعتقاد بحق واجب

چهارم

عبارتست از کفر جحود گفته می شود کفر باللّه ای جحد و کافر به معنای جاحد و کفور به معنای جحود است قوله تعالی فَاَلْبِیُّ الظَّالِمُونَ اِلَّا کُفُوراً و آن انکار کردن خالق است با این همه آیات ظاهره و دلالات واضحه و ظالم در آیه به معنای کافر است و آن کسی است ظلم کننده به خود است بعلت کفر و شرک چنانچه در قول خدای تعالی است اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ و قول خدای تعالی وَ لَا تَكُونُوا اَوَّلَ کَافِرٍ در این آیه نیز کفر به معنای جحود است و دلالت دارد بر اینکه ابتداکننده بکفر استحقاق او برای مذمت و عقاب سخت تر است و در کفر این مرتبه مقدّم است بر غیر آن و شناخت و قباحتش بیشتر است

عبارتست از کفر جحود گفته می شود کفر بالله ای جحد و کافر به معنای جاحد و کفور به معنای جحود است قوله تعالی فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا و آن انکار کردن خالق است با این همه آیات ظاهره و دلالات واضحه و ظالم در آیه به معنای کافر است و آن کسی است ظلم کننده به خود است بعَلَّتْ کفر و شرک چنانچه در قول خدای تعالی است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و قول خدای تعالی وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ در این آیه نیز کفر به معنای جحود است و دلالت دارد بر اینکه ابتداکننده بکفر استحقاق او برای مذمت و عقاب سخت تر است و در کفر این مرتبه مقدم است بر غیر آن و شناخت و قباحتش بیشتر است

پنجم

کفر ضدّ تصدیق بر نبوت است مانند کفری که حاصل شود از تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله

ششم

کفر مقابل ایمان به ائمه علیهم السلام چنانچه کفر جماعت عامه از این باب است چنانچه قول جماعتی از قدما است که انکار کردن ایشان کفر به خدا و رسول او است زیرا که ولایت از ارکان توحید است پس وقتی اقرار و اعتقاد بولایت ایشان نباشد اقرار بتوحید هم نیست نتیجه این می شود که غیر موحد کافر است قطعاً پس ایشان هم کافرند و دیگر اینکه تکذیب پیغمبر کرده آنکه منکر ولایت ائمه شود و تکذیب پیغمبر کفر است چنانچه آیات و اخبار مستفیضه بر آن دلالت

دارد زیرا که ولایت باطن نماز است و انکار ولایت سخت تر است از انکار نماز و ترك نماز و حال آنکه در اخبار صحیحه از آل محمد صلی الله علیه و آله رسیده است که تارك نماز کافر است و همچنین منکر ولایت زیرا که ترك کننده نماز و منکر ولایت اعراض از حق کرده اند و استخفاف امر خدا نموده اند و ترك نماز و استخفاف امر خدا کفر است چنانچه در احادیث ایشان وارد شده زیرا که ردّ بر امام ردّ بر پیغمبر و ردّ بر پیغمبر ردّ بر خدا است و ثمره آن کافر شدن بر خدای بزرگست چنانچه آیات وارد شده در مذمت کفار همه آنها نسبت بترك نماز و انکار ولایت شامل آنست و نیز برای آنکه ائمه دوازده گانه شیعیان از بزرگترین آیات الهیه اند و گرامی ترین آنها و پاکیزه ترین آنها پس کسی که به آنها کافر شد داخل در زمره کفّاری هست که مشمول آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ تَا آخِر می باشند و همچنین سایر آیات وارد شده دیگر در این باب بلکه آیات وارد شده در کفر مشرکین زیرا که آن آیات عمومیت دارد شرکی را که از مذهب عامه است پس همچنانی که مشرک به خدا که با خدا خدای دیگری قرار می دهد مشرک در امر ولایت هم که با امام خلیفه دیگری قرار می دهد و امام ناحقی را به امامت قبول می کند او نیز مشرکست و شرک بر سبیل اشتراك معنوی شامل همه آنها می شود و شرک در توحید

یا نبوت یا ولایت چنانچه متبادر همین است و صحت و سلبی هم ندارد و نیز قول امام علیه السلام شاهد آنست که در زیارت ائمه علیهم السلام فرموده و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من ردّ علیکم فهو فی اسفل درک من الجحیم یعنی کسی که انکار کند شما را کافر است و کسی که با شما جنگ کند مشرکست و کسی که بر شما رده گوید در درکه های پائین تر دوزخ است و نیز دلالت بر آنچه گفته شد دارد معنای لغوی کفر چنانچه نصّ صریح بسیاری از علماء لغت عربست که گفته اند کفر به معنای پوشانیدن حق و انکار کردن آن است پس انکار ولایت ائمه علیهم السلام کردن انکار حق است و آن مستلزم کفر است و حال آنکه منکرین ولایت بیشتر آنها از مجسمه هستند و خدا را جسم میدانند که اخبار دلالت دارد بر کفر آنها و دیگر آنکه چنین گمان می کنند که صفات خدای تعالی زائد بر ذات او است و این گمان مستلزم آنست که العیاذ باللّه ذات خدا ناقص باشد و واجب الوجود نباشد و ممکنى باشد فاقد کمالات واجبیّت ذاتا و محتاج باشد در افاضه فیض به صفاتی که زائد بر ذات او است و حال آنکه هر ناقصی ممکن است پس فرقه اشاعره در حقیقت منکر ربوبیّت و وجوب ذاتی خدای تعالی می باشند

و قائلند بقدماء ثمانیه چنانچه ذات خدا را قدیم میدانند و علم خدا را هم قدیم میدانند و قدرت خدا را هم قدیم میدانند و حیات خدا را هم قدیم میدانند و اراده خدا را هم قدیم میدانند و سمیع بودن خدا را هم قدیم میدانند و بصیر بودن خدا را هم قدیم میدانند و متکلم بودن خدا را هم قدیم میدانند- و می گویند این صفات ازلیه قائم بذات خدا است چنانکه گفته نمی شود که هر یک از این صفات هفت گانه خود خدا است و نه غیر او است و اینکه خدا نیست و غیر او هم نیست و دلیل بر آن اینست که خدا متکلم است بکلام قدیم و مرید است به اراده قدیمه و عالم است بعلم قدیم و قادر است بقدرت قدیمه و حیّ است بحیات قدیمه و شنواست بشنیدن قدیمه و بینا است بدیدن قدیمه و دلیل بر این قائم است به این که یکی از صفات خدا ملك است یعنی پادشاه و پادشاه کسی است که صاحب امر و نهی باشد پس در امر یا نهی که می کند خالی از این نیست که یا امر می کند بامر قدیم یا بامر حادثی اگر آن امر حادث باشد ذاتا یا در محلی هست یا نیست و محال است که آن امر در ذات امرکننده باشد که اگر چنین باشد گفته می شود که خدا در محلّ حوادث است و این معقول نیست پس متعیّن است که خدا قدیمی است که قائم به او است صفتی که از برای او است این جمله برای این ذکر شد که خواننده نکوید چرا قدماء ثمانیه شرح داده نشد

بدانکه خاصه و عامه اجماع کرده اند که این آیه در روز غدیر در حق امیر مؤمنان ع نازل شده پس ولایت شرطست در دین و کسی که در دین بولایت اقرار نکنند کافر است چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ بدانکه صحیح و ثابت است که ولایت از ارکان دین است و دین هم نزد خدا دین اسلام است و آن را خدا بدون ولایت نمی پذیرد لهذا دین ندارد کسی که اقرار بولایت نکند زیرا که اسلام به معنای تسلیم است و انکار امر ولایت منافی با تسلیم است لله و لرسوله صلی الله علیه و آله و نیز بدانکه بنا بر آنچه بزرگان از اهل لغت تصریح کرده اند که کفر ضد ایمان است مخالف مؤمن نیست قطعا بلکه کافر است چنانچه احادیث آل محمد علیهم السلام هم دلالت دارد بر اینکه مردمان منحصرند بدو دسته مؤمن و کافر کسی که مندرج در سلك اهل ایمان نشد کافر است و از چیزهائی که بر آن دلالت دارد نیز اخبار تنصیص شده بسیار است که از معصومین علیهم السلام وارد از تاویل کافر و کفار و اشباه آن بمخالفین و ظاهر این تاویلات مستفیضه

استعمال آنها از روی حقیقت است نه مجاز زیرا که اصل در استعمالات و تفسیرات و تاویلات حقیقت است مگر آنچه بدلیل از حقیقت خارج شود-

برای کفر تعبیرات دیگری گفته شده

اشاره

بدانکه برای کفر در قرآن مجید تعبیرات چندیست

اول

زیغ قلب چنانچه خدای تعالی فرموده رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

دوم

ضیق صدر چنانچه فرموده وَمَنْ ... يَجْعَلْ صَدْرَهُ صَدِيْقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ صَدِّق صدر شرح صدر است چنانچه خدای تعالی فرموده أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ مَراد از نور در آیه هدایت و برهان است قال الله تعالى وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ

سوم

ص: 226

مرض قلبی چنانچه فرموده فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا -

چهارم

غشاوة چنانچه فرموده وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

پنجم

عمی یعنی کوردلی چنانچه فرموده وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَقَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا - قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى

ششم

ضلال و ضلالت چنانچه در عده ای از آیات از جمله این آیه شریفه ذکر شده الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ - اوایل سوره بقره - و در سوره یونس آیه 33 فرموده است فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ -

هفتم

ص: 227

ظلمات چنانچه خدای تعالی فرموده اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مراد از نور ایمان و مراد از ظلمات کفر است و غیر از این آیه آیات دیگری هم هست که ظلمات بکفر تفسیر شده است

هشتم

شفاق چنانچه فرموده وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

نهم

عصیان چنانچه فرموده وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارًا جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا

منکر ولایت مخلد در نار است

دانسته باد که غیر از اینهائی که ذکر شد آیات دیگری نیز هست که همه آنها تفسیر شده بمخالفین و منکرین ائمه علیهم السلام پس همه مخالفین از حزب کفار شمرده می شوند و احکام کفار بر آنها جاری می گردد چنانچه خدای تعالی فرموده فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ فَوِيلَ لَهُمْ مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ الا اینکه نصوص خاصه و اجماعات

قاضیه احکام اسلام را در دنیا در حق آنها جاری می کنند چنانچه مستفاد می شود از مشهور متقدمین و اجماع متأخرین و سیره ایشان بر عموم فرقه های عامّه هر چند در زمره کفار باشند در باطن و جاری می شود بر ایشان آنچه که بر کفار جاری می شود در عقبات آخرت و در آخرت معذبند و عذاب آنها تخفیف داده نمی شود ابدا و جاوید در آتش می مانند اینست مزد آنچه که در دنیا کسب کردند از پیروی هواهای نفوسشان و مخالفتشان از طریق هدایت و انکارشان ولایت کلیّه را و میل کردنشان براه گمراهی و جهالت زیرا که داخل نمی شود احدی از این امت در بهشت مگر بولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و همچنین نجات نمی یابند از آتش جهنم مگر بولایت ایشان و جاری کردن احکام اسلام بر ایشان به سیره مستمرّه و تقریر معصومین علیهم السلام است بر آن چنانکه مؤمنین را الزام نفرموده اند باجتناب از آنها و نه منع از مناکحت و مزاجت با آنها و نه اینکه احکام کفر را بر ایشان جاری کنند و اگر آنچه گفته شد جایز نبود هرآینه می فرمودند چنانچه در فنّ اصول مقرر است عدم دلیل عدم نیست بعلاوه جاری کردن احکام کفر بر آنها مستلزم عسر و حرج می شد نوعا و به اضافه منافات داشت با مصلحت و تقیّه ای که مشتمل بر حکمتها و مصلحتهایست که در کمون آنست و اما در زمان ظهور حضرت بقیة الله

امام قائم غائب عجل الله تعالى فرجه و رجعت ائمه عليهم السلام احكام باطنیه بر آنها جاری خواهد شد چنانچه از بعضی آیات و اخبار مستفیضه و متکثره صحیحه و معتبره استفاده می شود

شواهد حاکمه بکفر عامه

اضافه بر آنچه راجع بکفر عامه قبلا ذکر شد و بیان کردیم اسلام به معنای تسلیم است و مخالف متّصف به صفت تسلیم نیست در مقابل اوامر خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله لذا از کفار شمرده می شود معرفت ولایت ائمه عليهم السلام یکی از ارکان دین مقدس اسلام است بلکه از سایر ارکان آن شدیدتر و تاکیدش بیشتر است چنانچه فرموده اند و ما نودی بشيء مثل ما نودی بالولاية و ولایت هر يك از ائمه دوازده گانه از شروط لا اله الا الله است در دین مقدس اسلام که خدای تعالی برسمیت آن را دین خود خوانده که إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و فرموده و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس بنص این دو آیه و آیات دیگر مخالف دین اسلام مسلمان نیست و موحد نیست و انکار توحید کفر صریح است بعلاوه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله

ص: 230

که ولایت خدا است و انکار آن انکار ولایت خدا است کافر شد نسبت به خدای بزرگ- و دیگر آنکه مخالف تکذیب کننده امام علیه السلام است و تکذیب امام تکذیب قرآنست زیرا که آیات قرآنیّه ناطق است بصدق و راستی و راستگوئی امام و تکذیب قرآن کافر شدنست به خدای بزرگ بلکه دلالت بر مطلوب دارد اخبار نبویّه و غیر آن که در آنها تصریح شده بکفر تارك الصلاة و صلاة تفسیر شده در اخبار و احادیث ایشان بولایت ایشان و تارك ولایت ایشان کافر است بعلاوه مخالف تارك صلاة است حقیقه برای اینکه تارك نمازهای صحیحه است از جهت تکفیر یعنی دست روی دست گذاشتن در حال قیام در نماز و آمین گفتن در آخر سوره حمد و بسم الله نگفتن و در سجده کردن بر چیزهائی که سجده بر آن جایز نیست از فرش و غیره که اینها از مبطلات نماز است و همچنین است با وضوی باطل و در حال محدث بودن نماز خواندن بطور قطع و مسلم نماز گذاردن صحیح نیست زیرا که اینها از شرایط صحّت که شارع مقدس تشریح کرده نیست زیرا که نماز موضوعی است که با خصوصیتهای صحیحه باید بجا آورده شود پس در این صورتها که گفته شد مخالفین یعنی همه فرقه های عامه نمازهایشان فاسد و باطل است و باید نمازهای خود را بر وجه صحیح قضا کنند اگر ایمان به خدا دارند و

تنبیه و تشریح

و از آنچه که دلالت دارد بر کفر عامه حدیثی است که عموم منزلت دارد و از عامه و خاصه بطرق بسیار متواتر روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی وجه دلالت اینست که عموم منزلت چنین اقتضا می کند که علی علیه السّلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله در همه آثار و احکام شریک باشد مگر در نبوت بر حسب آنچه که حکمت بالغه الهیه اقتضا کرده و استثناء مزبور نیز اقتضاء عموم منزلت را دارد و عقل و اجماع و کتاب و سنت نیز حاکم است بر اینکه هر کسی که انکار کند نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را کافر است همچنین است کسی که انکار کند ولایت ولی را او نیز کافر است بلکه دلالت بر این حکم دارد آیه مباهله بدلیل کلمه مبارکه *أَنْفُسَنَا* تا آخر و اگر مخالف ادعا کند که منکر ولایت علی علیه السّلام نیست و او خلیفه چهارم بوده این ادعا به چند جهت مدفوع است و پذیرفته نیست

جهت اولی

اینکه متواتر است در میان فریقین که علی علیه السلام ادعای خلافت بلا فضل نمود بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخالف او را تکذیب کرد و تکذیب کننده علی به منزله کسی است که پیغمبر را تکذیب کرده و تکذیب کننده پیغمبر صلی الله علیه و آله کافر است

جهت دوّم

آنکه قضیه عموم منزلت اقتضاء ثابت بودن ولایت علی علیه السلام را دارد بر همه خلق بعد از پیغمبر حتّی بر آن سه نفری که حق او را غصب کردند و ادعای مقدم بودن خود را بر علی علیه السلام کردند و این ادعا از ایشان به منزله ادعای تقدم بر رسول است و آن کفر صریح و منکر شدن چیزی است که از ضروریات اسلام دانسته شده

جهت سوّم

آنکه مخالف هر چند اقرار به محبّت علی را داشته باشد اقرار او بعنوان ولایت مطلقه نیست پس قائل بعموم منزلت حقه ای که سزاوار است نشده-

جهت چهارم

اینکه مخالفین انکار می کنند سایر ائمه علیهم السلام را و انکار کردن ایشان به منزله

انکار کردن امیر مؤمنان علی علیه السلام است و انکار کردن آن حضرت به منزله انکار کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است و انکار کردن آن بزرگوار کفر است- بعلاوه اینکه همچنان که تکذیب کنندگان هارون کافر شدند همچنین هرگاه کسی علی علیه السلام را تکذیب کند کافر است و یا کسی که مقدم بدارد دیگری را بر آن جناب و بواسطه مقدم داشتن دیگری را بر آن جناب اهانت کرده آن حضرت را استخفاف او نموده و کافر است چنانچه تنصیص شده بر آن در احادیث بسیاری و دیگر اینکه مخالفین از دین به بعضی از کتاب ایمان دارند و به بعضی دیگر از آن کافرنند زیرا که آیات قرآنی ای که راجع بولایت است منکرند- و یا اینکه کتابی که بعلی علیه السلام تفسیر شده تصدیق نمی کنند و تصدیق نکردن بآن تصدیق نکردن به قرآن است و آن نیز کفر است خدای تعالی فرموده است **فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**

جهت پنجم

آنکه مخالف منکر عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بلکه منکر عصمت همه انبیاء و رسل می باشند و منکر عصمت بودن منافی با تصدیق ایشان کردنست زیرا که خطا کار قابل تصدیق نیست بجهت اینکه اعتقاد بصحّت گفتار او نمی توان کرد و تصدیق نکردن ایشان مساوق با کفر است-

اینکه اشاعره بر خلاف معتزله منکر عدل خدا می باشند و خلاف عدل ظلم است و ظلم بر خدا قبیح است چنانچه فرموده وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ
لِّلْعَبِيدِ و نسبت ظلم و قبیح به خدا دادن کفر است زیرا که ثمره این نسبت اینست که خدا را حکیم نمی دانند و این نیز کفر است

مخالفین مذهبشان قائل بودن بتصویب است و گمانشان اینست که هر مجتهدی مصیب است با اینکه بیشتر از احکامشان خلاف احکام
پیغمبر و قرآن است فلذا تصدیق کردن ایشان به حکمهای مخالف قرآن و سنت مستلزم تکذیب قرآن و پیغمبر است و این کفر صریح
است بلکه تصریح کرده اند و اعتقاد ایشان اینست احکامشان تابع رأی مجتهد است و این نیز ردّ بر پیغمبر و قرآن است زیرا که احکام
قرآن همه از جانب خدای تعالی نازل شده و در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرموده وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

اینکه مخالفین در کتب اصولیه خود تصریح کردند جواز نسخ را بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و این ردّ بر آن حضرت است با اینکه بصحّت پیوسته که احکام آن حضرت باقی است تا روز قیامت و این تصریحی که کرده اند با خاتم انبیاء بودن آن حضرت منافات دارد زیرا که احکام قرآن و پیغمبر مستلزم اعتقاد به خاتمیت آن حضرت است و باقی بودن آنها است تا قیامت

جهت نهم

اینکه مخالف منکر امامت ائمه علیهم السلام است خصوصاً نسبت بوجود مبارك حضرت بقية الله ارواحنا و ارواح العالمين له الفداء و رجعت ایشان و حال آنکه ایشانند از اعظم آیات الهیه چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ و نیز فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

جهت دهم

اینکه وارد شده در تفسیر قول خدای تعالی أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ تا آخر آیه انّ من كفر بعليّ عليه السلام فهو

ص: 236

کافر بالله عزّ و جلّ او کمن کفر بالله تعالی در حدیث دیگر و احادیث و اخبار مستفیضه دیگر نیز در این موضوع بطرق مختلفه روایت شده

جهت یازدهم

آنکه اشاعره منکر حسن و قبح عقلی می باشند و حال آنکه عدّه ای از آیات دلالت دارد و ناطقند به حجّیت عقل و آنها باین آیات کافرنند

جهت دوازدهم

آنکه ایشان معتقدند بولایت سلطان جائز و مقدم می دارند احکام سلطان را بر احکام خدا و رسول او و این اعتقاد مستلزم ردّ بر خدا و رسول و کفر صریحست

جهت سیزدهم

اینکه قرآن را برای خود تفسیر می کنند و به هواهای نفسانیه خود و حال آنکه در عدّه ای از اخبار وارد شده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرموده است من فسّر القرآن برأیه فقد کفر و این تفسیر برای کردن غالباً برای ردّ کردن حق و پیروی از هوای نفس و مخالفت کردن طریق هدایت

ص: 237

و مانند اینها است و این کفر به معنای اعمّ است یعنی مخالف حقّ و حقیقت غیر از کفر به معنای شرعی است جای تأمل و تدبّر است
کفر اصطلاحی نیست

جهت چهاردهم

اینکه بسیاری از عامه معتقدند بحرام کردن عده ای از چیزهایی که خدا در قرآن حلال کرده است آنها را و حلال کردن چیزهایی را که بنصّ قرآن حرام شده و این ردّ بر خدا و قرآن و پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و کفر است

جهت پانزدهم

اینکه مخالفین ملتزمند به اطاعت اوّل و پس از آن دوم و پس از آن سوّم و اقوال و احکام آنها را حق میدانند از روی واقع بر سبیل تصویب با اینکه اکثر آنها مخالف با قرآن است و این مستلزم ردّ بر قرآن و بر خدا و رسول او است زیرا که تصدیق دو ضدّ و دو متعارض و حال آنکه خدای تعالی فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ غير این آیه از آیات بیّنات تفسیر شده از طریق خاصه و عامّه به ائمه طاهرین علیهم السّلام اجمالا مطاعیت مطلقه موقوف

ص: 238

است بر اینکه امام معصوم باشد

در بیان اینکه خوارج و ناصبها کافرند

بدانکه اشکالی در کفر خوارج و ناصبها نیست و شبهه ای در نجاست آنها نمی باشد و آنها از دشمنان امامند و منکر ضروری ای از ضروریات اسلامند و آنها کسانی هستند که هتک حرمت اسلام نموده اند بجهت هتک کردن کسی که اصل و ریشه اسلام بوده یعنی وجود مبارک امام علیه السلام فضلا از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بسبب طعن زدن ایشان بر کسی که خدا او را نفس رسول خدا خوانده در فرموده خود در آیه مَبَاهِلَهُ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ وَ تَكْذِيبَ كَرْدَنَد آیات بسیاری از قرآن را و اخبار متواتره نبویّه را و بر کتاب خدا رده گفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند و اخبار او را انکار نمودند و انکار کردند معجزات صادره از آن حضرت را که انکار ایشان انکار حق و ردّ بر خدا و رسول او و استخفاف بشعائر الله است و استخفاف باینها سبب کافر شدن آنها است و در حدیث است که فرموده النَّاصِبُ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لِأَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ يَعْنِي دُشْمَنِي كُنْنَدَه و ناسزاگوینده و سَبِّ سَبِّ كُنْنَدَه مَا أَهْلُ بَيْتِ هَر آینه از سگ نجس تر است

در بیان کفر غلاة

ص: 239

و از جمله کفارند غلوکنندگان در حق امام علیه السلام و ایشان کسانی هستند که گمان و اعتقادشان اینست که امام متصف است به چیزی از لوازم و جوب ذاتی واجب الوجود چنانچه نصاری در حق عیسی علیه السلام گفتند که از اقایم سه کانه است و به خدائی او اقرار کردند یا اینکه می گویند امام علت فاعلیه است و تفویض خلق و رزق به او شده این اعتقاد مستلزم شرکت در توحید خدای یگانه چنانچه خدای تعالی فرموده **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ... قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** - یعنی آیا برای خدا شریکهائی قرار داده اند و آفریدند چیزی را مانند آفریدن او بلکه چنین نیست خداست که آفریننده هر چیزی است یا اینکه می گویند قدرت خدا متوقف است بر حقیقتهای ائمه و خدا بدون واسطه ایشان قادر بر چیزی نیست مانند فرقه ای که می گویند الواحد لا یصدر عنه الا الواحد چنانچه خدا قول ایشان را رد کرده فرموده **خودَ وَ مَنْ يَدَّ لِي مِنْهُمْ اِنِّي اِلَهُ مِنْ دُونِهِ** (تا آخر آیه) یعنی کیست که بگوید من خدائی هستم غیر از خدا- حاصل آنکه بعضی از حکما گفته اند که خدای تعالی خالق عقل اول و عقل اول خالق عقل دوم و عقل دوم خالق عقل سوم و همچنین تا برسد بعقل دهم و عقل دهم خالق است آنچه را که غیر از او است این عقیده منافات

دارد با اعتقاد بتوحید در خلق و رزق و یگانه بودن خداوند عالم با اینکه از جمله بدیهیات است که مخلوق قدرت بر ایجاد و صنعی ندارد و بدون حول و قوه خدا نمی تواند هیچ کاری بکند بلکه خدای تعالی خالق هر چیزی است

کفر مشبهه

از جمله کفار فرقه مشبهه اند و آنها کسانی هستند که خالق را بمخلوق تشبیه می کنند یا مخلوق را بخالق و حال آنکه میان خالق و مخلوق تباین کلی است و تشبیه کردن این دو به یکدیگر مستلزم کفر است از جهت اینکه لازمه آن انکار توحید و نفی وجوب ذاتی است پس کسی که گمان کند که خدای تعالی متصف بصفات امکانی و یا چیزی از لوازم امکانست او کافر است و کفر فرقه مجسمه از این بابست و کافرنند آن کسانی که می گویند حدوث ممکنات و فیوضات از خدا به منزله نور دادن آفتاب است یا به منزله موج است از دریا-یا قائل شدن بحلول و اتحاد که آن مذهب نصاری است که قائلند به این که ذات واجب در عیسی حلول کرده تا اینکه گمان کردند عیسی خداست و گفتند که خدا سوّمی از اقانیم سه گانه است و همچنین یهود گفتند عزیر پسر خدا است و بعضی از فلاسفه هم منکر شده اند وجود باری تعالی را و گفتند که اگر وجود خدا غنی باشد مراد از آن بی نیاز بودن از علم و قدرت و حیاست و امثال اینها

ص: 241

بدانکه از اقسام کفر شرك در عبادتست کسی که غیر خدا را در عبادتی که می کند واسطه قرار دهد یعنی در حین عبادت غیر خدا را در نظر بگیرد و بعنوان واسطه بودن به او توجه پیدا کند چنانچه از بعضی دیده شد و یا از اشخاص موثق شنیده شده که در هنگام عبادت صورت قطب یا مرشد را واسطه قرار می دهند و یا جماعت دیگر عکس یا شمائل مرشد یا قطب یا رکن رابع را در حال نماز یا عبادت دیگر در مقابل خود گذارده نصب العین خود قرار می دهند همه اینها شرك در عبادت است و به منزله بت پرستی است چنانچه خدای تعالی از آنها خبر داده است که می گفتند هُوَلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ... لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ و در حال عبادت که مشغول بودند توجهشان به آنها بوده اما آنها را خالق و صانع نمی دانستند پس هر که در حال عبادت توجه بغیر خدا کند به منزله بت پرستانست رسول خدا ص فرموده صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَسَلِي يَعْنِي نَمَازَ بَگَذارید هَمچنانی که می بینید من نماز می گذارم و معلومست که ذوات مقدسه محمّد و آل محمّد صلوات الله عليهم وقت عبادت اقبالشان بکلی بسوی خدا بوده در صحیفه سجّادیه علیه السلام است که در مقام مناجات با خدای تعالی عرض کرده و گفته است

اللَّهُمَّ اِنِّي اَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي اِلَيْكَ وَاَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ اِلَى رِفْدِكَ (تا آخر دعا) یعنی بار خدایا من قصد خود را خالص کردم بقطع امید کردن از غیر تو و امیدم و توجهم را به تو نمودم و بشراشر وجودم رو به تو آوردم و روی خود را از کسانی که به تو محتاجند برگردانیدم اینک نیکو تأمل کن در عبادات و مناجاتهای ائمه علیهم السلام و بینا شو در کلمات آنها تا بر حقیقت بندگی کردن و عبادت راه یابید و در حال عبادت و مناجات با خدا دلتان پیش خدا باشد و با کسی و چیزی غیر از او متوجه نباشید چنانچه خدای تعالی فرموده فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا پس از این آیه شریفه و امثال آن باید استفاده کرد که عمل صالح و شایسته نمی شود مگر وقتی که از شائبه شرک پاک و منزّه باشد و نیز خدای تعالی فرموده فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا و فرموده وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

خلوص در نیت عبادت شرطست

حاصل آنکه هر عبادتی که در آن چیزی از شائبه های شرک جلیّ یا خفی باشد آن عبادت

باطل است و اعتبار شرعی ندارد پس جایز نیست در عبادت توجه بغیر خدای تعالی حتّی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم زیرا که ایشان در مرتبه ای نیستند که معبود واقع شوند و معبودی جز ذات یکتای خدای واجب الوجود نیست و آن خدای بی همتای یگانه وجود مبارك محمد صلی الله علیه و آله را به بندگی خود گرفته پیش از آنکه او را نبیّ خود قرار دهد لذا در بسیاری از آیات قرآنیّه از او تعبیر بعبد فرموده و علاوه بر این اگر خدای تعالی می خواست که پیغمبر یا امام معبود باشند تا چه رسد بغیر آنها هرآینه در کتاب خود بیان می فرمود و از شارع هم بما می رسید مانند سایر احکام شرعیّه تکلیفیّه پس دلیل نداشتن معبودیت برای آنها دلیل است که آنها بندگان خدایند و معبود نیستند پس غافل نباش و نیکو دریاب که فریب فریب دهندگان ضال گمراه تو را از صراط مستقیم ایمان بیرون نبرد و بوادی ضلالت و گمراهی نیندازد

تکمله و تبصره

اشاره

منکر آیات خدا کافر است

قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ یعنی کسانی که کافر شدند بحجّتها و دلیلها و راهنمایان به خدا برای ایشان است شکنجه سخت- آیات اطلاق شده بحجّتها و دلیلها

ص: 244

و آن جمع آیه است چنانچه در تفسیر مجمع البیان گفته شده و آن در معناهای چند استعمال شده

اول

مراد مطلق آیات است اعم از آیات آفاقیه و انفسیه چنانچه خدای تعالی فرموده **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ** یعنی زود باشد بنمائیم به ایشان حجتها و دلیلهای خود را در کرانههای زمین و در نفسهایشان تا واضح شود برای ایشان حق ثابت یعنی یگانه بودن و صانعیت و قدریت و عالمیت و حکیمیت و صفات کمال و جمال و جلال ما و فی کلّ شیء له آیه *** تدلّ علیّ أنّه واحد

هر گیاهی که از زمین روید *** وحده لا شریک له گوید

و نیز خدای تعالی فرموده **اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّرَبِّكَ** زیرا که هر مصنوعی دلالت بر صانعی دارد و بر صفات و اسماء او پس هر ممکنی در عالم هستی از حیث ممکن بودن او و حادث بودن او دلیل است بر واجب الوجود بودن و قدیم بودن خدای تعالی و عاجز و محتاج بودن هر ممکنی دلیل است بر قدرت و بی نیازی قادر و غنیّ علی الاطلاق تا صانع از مصنوع و خالق از مخلوق و ربّ از مروبوب شناخته شود و غیر محدود از محدود تمیز داده گردد

ص: 245

شهادت دادن خدا است بر یگانگی ذات خود چنانچه فرموده شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - وَآيَةٌ لَهُ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ پس خدای تعالی شاهد و شهادت و مشهود است در دعای صباح است یا من دَلَّ عَلَىٰ ذَاتِهِ بَدَاثِهِ وَتَنَزَّهَ عَنْ مَجَانِسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ پس او جلّ شانه است دلالت کننده و دلالت و دلالت کرده شده چنانچه در حدیث است که انّ الله اجلّ من ان يعرف بخلقه بل العباد يعرفون بالله یعنی براستی و درستی خدا شانش جلیل تر است از اینکه به آفریده خود شناخته شود بلکه بندگان به او شناخته می شوند و نیز در حدیث است که فرموده اند اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولى الامر بالمعروف یعنی خدا را به خودش بشناسید و رسول صلی الله علیه و آله را برسالت بشناسید و صاحبان فرمان یعنی ائمه علیهم السلام را بمعروف بشناسید و بعضی از عارفین گفته اند که خدا ظاهر کرده است چیزها را و جلوه داده است آنها را پس منزّه است خدائی که از فرط ظهور ناپیدا است و چشمها او را درك

نمی‌کند و او درك می‌کند چشمها را- و حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه به خدای تعالی عرضه داشته کیف یستدلّ علیک بما هوفی وجوده مفتقر الیک الغیرک من الظهور ما لیس لک حتّی یكون هو المظهر لک (تا آخر) یعنی چگونه استدلال کرده شود بر وجود تو به چیزی که آن محتاج است بسوی تو آیا برای غیر تو از ظهور چیزی هست که برای تو نباشد تا او ظاهرکننده تو شود

سوم

از معانی آیات قرآن مجید و کتابهای آسمانی است که خدا برای انبیاء فرستاده

چهارم

آیات ترساننده مانند گرفتن ماه و خورشید و زلزله و صاعقه و امثال اینها

پنجم

انبیاء و رسل و ائمه و سایر اوصیاء و بتخصیص به صحت پیوسته وجود مبارک خاتم الانبیاء و ائمه دوازده گانه صلوات الله و سلامه علیهم که از اعظم آیاتند

ص: 247

ششم

معجزات باهره ای که بر دستهای پیغمبران جاری و ظاهر شده و معجزاتی که از دوازده امام شیعیان و اوصیاء آن حضرت و اوصیاء سایر انبیاء و رسل و کراماتی که از اولیاء ظاهر شده

هفتم

عذابهایی که بر امتهای گذشته نازل شده چنانچه خدای تعالی فرموده وَ جَعَلْنَا هُمْ لِلنَّاسِ آيَةً يُعَذِّبُ بِهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
آیت قرار دادیم

هشتم

آیات نه گانه ای که بر دست موسی نازل شد چنانچه بتفصیل در قرآن یاد شده

نهم

عقل است که آن حجت باطنه است که بآن خدا پرستش کرده شده و کسب بهشت می شود

دهم

آیات قیامت مانند هَلَاكُ كُلِّی و آیات قیامت صغری که زمان ظهور قائم آل محمد است و آیات اشتراط ساعت مانند طلوع آفتاب از مغرب و غیر اینها

ص: 248

هدایات خاصه و الهامات مخصوصه نسبت باولیاء و علوم موهوبیه لدنیّه ربانیّه متعلقه به صدیقین و امثال آنها و افاضاتی که از نور ولایت به مریضها و غیره می رسد نسبت به شیعیانشان چنانچه در کافی از ابی خالد کابلی از حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که به او فرموده و الله یا ابا خالد ان نور الامام فی قلوب المؤمنین لا نور من هذه الشمس المضيئة حاصل آنکه هر فیض و دلالت و هدایتی که از خدای تعالی به بنده می رسد آن آیتی است برای راه یافتگان طریق هدایت

خلاصه کلام

تمام آنچه که راجع باقسام کفر و کفار و مخالفین در این مختصر ذکر شد در تحت کلمه مبارکه **وَلَا الضَّالِّينَ** است که هیچیک از آن فرقه ها از اهل هدایت نیستند مگر اینکه برگردند از طریق ضلالت و گمراهی و از طریق ولایت آل محمد وارد شوند و منهاج درویش آنها را پیش گیرند

گفته شد

رَبِّ الارض امام الارض

بدانکه کلمه رَبِّ اگر با الف و لام معرفه گفته شد اطلاق نمی شود مگر بر ذات اقدس احدیت جلت عظمته که رَبِّ الاربابست چنانچه جماعتی از علماء لغت و تفسیر تصریح بآن کرده اند ظاهراً و باطناً و اما اگر اضافه بغیر شد لفظاً و معنی بر غیر خدای تعالی هم اطلاق می شود مجازاً در کتاب نهاییه گفته است لا یطلق الرَّبُّ غیر مضاف علی غیر الله و اذا اطلق علی غیره اضیف فیقال رَبِّ كذا و این قول مطابق آن چیزی است که قبلاً گفته شد که ربوبیت اذ لا- مربوط از صفات خدای تعالی است که غیر او در آن شرکت ندارند و این مقام مقام ربوبیت حقیقیه است و شریکی برای او نیست در چیزی از صفات و افعال و اسماء او است و ربانیتون جماعتی را گویند که انتسابشان بر رب تعالی است مانند ربانی و از این بابست قول خدای تعالی در سوره آل عمران وَ كَايِّنٌ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ بَعْضُهُمْ مَفْسُورٌ لِبَعْضٍ مِنْهُمْ

ص: 250

کرده اند یعنی علماء یا عبادت کنندگان پروردگار خود و در کتاب بصائر از علی علیه السلام روایت کرده در حدیثی که فرمود علی فاروق هذه الامّة وربّها و ذوقینها(تا آخر حدیث) و ربّانی نیز بر متألّه اطلاق می شود که عارف به خدا باشد و گفته شده که بشخص کامل در علم و عمل نیز اطلاق شده و فقهاء ربّانیون نیز گفته اند برای اینکه علم را تربیت می کنند یا برای اینکه قائم بتدبیر و تعلیم مردمند در بعضی از زیارات قائمیه است که یا ربّانیّ و خدای تعالی فرموده کُونُوا رَبّائِیْنَ و هر يك از اینها اضافه تشریفیه است و اشرف این اضافات بسوی خدا و نزدیکترین آنها از حیث منزلت بسوی او ولایت مطلقه و مظهریت ربّانیه و شجره طیّبه و لویّه است که فرمود انا الّذی ولایتی ولایة اللّهِ و در زیارت جامعه است و من اطاعکم فقد اطاع اللّهِ و این از مرتبه هائست که خدا به ایشان عطا فرموده و اما ارباب من دون اللّهِ در احادیث آل محمّد تفسیر شده بخلفاء جور و ائمه مخالفین و غاصبین حقوق آل محمّد و هر مطاعی که غیر از ایشان است و تایید می کند این قول را آنچه که روایت کرده است آن را طارق بن شهاب که

ص: 251

انّ عليّاً يطعن فيه على مخالفه اتّخذوا العجل ربّاً و الشّياطين حزبا(الحديث) و از اين باب است قول فرعون كه اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ مي گفتم و به دروغ ادعای ربوبیت می كرد و غصب حقوق ولایت می نمود دانسته باد كه هر كه اهلیت حكم را نداشته باشد هرگاه حكم كند ملحق به غاصبین است كه مخالف ائمه عليهم السلام بودند و هر كه بغير ما انزل الله حكم كند چنانچه خدای تعالی فرموده مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ...

هُمُ الظَّالِمُونَ و هر كه حكم كند بدون اذن ایشان عليهم السلام او هم كافر است زیرا كه ولایت و حكومت در هر چیز و بر همه چیز و راجع به همه امور با ایشانست و اطلاق ربّ مجازاً در اخبار و احادیث بر امام شده یعنی ربّ از مربوب چنانچه ابن عباس در تفسیر آیه مباركه اَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا گفته است كه رب الارض امام الارض اینجا ربّ به معنای ربوبیت از مربوب یعنی واسطه در تربیت و مربی است و مراد از آن ولایت است و از این باب است قول خدای تعالی كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا وَ رَبِّ بِه معنای سیّد هم استعمال شده در تفسیر قول خدای تعالی وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی سیّد هم علی علیه السلام و نیز دلیل بر اینکه ربّ به معنای سیّد است قول خدای تعالی اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ

ص: 252

و نیز حکایت از یوسف اِذْجَعِ إِلَى رَبِّكَ پس در صورتی که بر عزیز مصر اطلاق ربّ بشود مجازاً چگونه صحیح نباشد اطلاق ربّ بر امام بر وجهی بهتر و بالاتر و نیز ربّ به معنای مالک و صاحب و سلطان و امیر نیز مجازاً استعمال شده گفته می شود ربّ البیت ربّ المال ربّ النوع و الملك و المطاع و العظیم و منقرض الطاعة و مالک امر و صاحب رای و تدبیر و مدبّر و شکی نیست که وجود مبارك على عليه السلام مالک دنیا و آخرت یعنی مالک ملک ولایت و سید اوصیاء و منقرض الطاعة و مطاع و مالک امر و نحو اینها می باشد- و مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار نقل کرده که مراد از ربّ امیر المؤمنین علی علیه السلام است که خدا او را مرئی خلق قرار داده در علم و کمالات و راهنمایی کردن بصراط مستقیم ایمان و او صاحب ایشان و حاکم بر ایشان است در دنیا و آخرت خلاصه کلام ربّ بفتح راء و بکسر آن از ربّه به معنای ملکه یا جمعه یا ربّاه یا اصلحه یا صاحبه یا لزمه است و همه این معانی مناسبت دارد و آن صفت مشبّهه یا اسم فاعل یا قائم مقام آن یا اسم فعل به معنای آنست و ربوبیت خدا مانند ربوبیت مالکین برای املاک و ربوبیت پدر برای اولاد و ربوبیت نفس برای اعضاء نیست بلکه مانند ربوبیت نفس است برای قوی از

ص: 253

حیث اینکه قوی تحصیل آن نیازمند بنفس است و نفس پادارنده او و نگهبان و حافظ او و رساننده او است بسوی کمالات اولیّه و ثانویّه زیرا که خدای تعالی افاضه کننده وجود است بر ما سوای خود و حافظ و مقوم آنها است و رساننده آنها است بکمالات اولیّه و ثانویّه و از برای همین است که **أَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** را در عقب آن ذکر فرموده و در بسم الله این دو صفت را قرار داده تاسیس و اشاره ای باشد برای قاری تا در قرائت آن ارتقاء مقام پیدا کند و متّسم شود بسمت خدائی و از این باب است که امام علیه السلام در تفسیر بسم الله فرموده ای اسم نفسی **بسمه من سمات الله** یعنی نشان می کنم نفس خود را به نشانه ای از نشانهای خدا و توصیف کند ذات خدا را به صفت رحمانیت و رحیمیت چون ادراک حقیقت ذات الهی بر احدی میسر نیست از راه نظر در صفات معرفت خدا را بقدر استعداد حاصل کند تا در حق او محقق شود امثال فرمان اقرأ و ارق یعنی بخوان و ارتقاء مقام حاصل کن

وجوه قرائت کلمه مالک

و اما قوله تعالی **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** بدانکه کلمه مالک چند جور قرائت شده اول بجرّ و اضافه بر وزن فاعل

ص: 254

طبق مشهور سیاهی قرآن بیوم اضافه شده دوّم بنصب و اضافه و وزن فاعل سوّم برفع و اضافه و وزن فاعل چهارم برفع و تنوین و وزن فاعل و نصب یوم مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ پنجم بفتح میم و کسر لام و فتح آن و کاف ملک ششم بسکون لام و فتح میم و فتح و کسر کاف هفتم بوزن فعل ملک و بدانکه مالکیت خدای تعالی بر چیزها غیر مالکیت صاحبان ملک است بر املاکشان و غیر مالکیت مالک است بر غلام یا کنیز مملوک خود و غیر مالکیت نفس است بر اعضاء خود بلکه مانند مالکیت نفس است بر قوای خود و صورتهای علمیّه حاصله حاضره در ذهن خود که هرچه را بخواهد بیابد و هرچه را بخواهد فانی کند و نابود نماید هم می تواند آنچه را که خواهد محو کند و آنچه را بخواهد اثبات کند و تخصیص مالکیت خدای تعالی بر روز جزاء اشاره به ارتقائی است که قبلاً گفته شد زیرا که انسان مادامی که در عالم طبع و بشریت باقی است مالکیت خدا بر او ظاهر نیست وقتی که ارتقاء حاصل کرد و رسید باوّل مرحله عالم جزاء که آن عالم مثال و برزخ است بر او ظاهر می شود که خدای تعالی مالک همه اشیاء است مانند مالکیت او بر صور علمیّه و قوای نفسیه پس باین اعتبار ظاهر معنای مالکیت روز جزاء چه مراد مالکیت ظاهر او باشد برای اشیاء یا برای نفس روز

ص: 255

جزاء لهذا خدا بطریق تعلیم و ارشاد که در حضور حضرت حق جلت عظمته با حضور قلب بگوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** یعنی برای قرائت کننده سزاوار است که برای ارتقاء مقام حضور و مشاهده حق بچشم دل از خودی خود صرف نظر کند و در آن حال از هر چه غیر از اوست اعراض کند و با کمال عجز فقط و فقط اقرار به بندگی او کند و بزبان نیاز اقرار به عبودیت حق تعالی نماید و بگوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** و اینکه خدای تعالی **نَعْبُدُكَ** نفرموده و فرموده **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** برای اینست به بنده بفهماند که غیر از ذات یکتای بی همتای او احدی سزاوار پرستش نیست و هر چند بر حسب ظاهر دارای عظمت و مقام باشد حتی شخص اول عالم وجود حضرت خاتم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده نفر ائمه هدی که اوصیاء طیبین و طاهرین اویند که هر کدام از ایشان برای خدای تعالی اقصی درجه و غایت خضوع و خشوع را در مقام عبودیت انجام می دادند در قدسیه مبارکه است که فرموده یا بن آدم **خَلَقْتُكَ لِأَجْلِ** و **خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ** یعنی ای پسر آدم تو را برای خودم آفریدم و همه چیزها را برای تو آفریدم و در قرآن مجید فرموده **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** یعنی نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند و در جای دیگر فرموده

ص: 256

يَا عِبَادِي... إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ و نیز فرموده وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و غیر از این ها آیات بسیاری در موضوع عبادت و امر بآن ذکر شده در اینجا مقتضی است فی الجملة در اطراف عبادت و اینکه چرا عبادت کردن مخصوص است برای خدای تعالی و معبود منحصر بذات اقدس او است ذکر شود و فرق بین عبادت و طاعت چیست بیان گردد عبادت عبارتست از خضوع کامل و قبول ذلت و خاری کردن و خاکسار شدنی که دلالت دارد بر بالاترین مرتبه های خلوص و تضرع و مسکنت و زاری که ما فوق آن تصور نشود و این قسمی است از شکر و سپاسگزاری که احدی از آحاد ممکنات استحقاق آن را ندارد مگر ذات خدا بیگانگی و عظمت و کبریائی خود و فقط این گونه شکر و سپاس بی قیاس مخصوص چنین خدائی است که استحقاق بآن ندارد مگر بجهت اصول نعمتهائی که به بنده عطا فرموده از آفریدن و حیات دادن و قدرت دادن و حسّ دادن و شهوت دادن که احدی قدرت اعطاء آن را ندارد مگر ذات بی زوال و بی مثل و مانند او فلذا این شکرگزاری و سپاس بی قیاس عبادت جایز نیست ابدا و مطلقا مگر برای او

ص: 257

بخلاف طاعت که آن غیر نیکو و مستحسن است مانند طاعت پدر و مولی برای برای آقای خود و سلطان برای رعیت او وزن برای شوهر خود پس کسی که بگوید عبادت طاعت است خطا کرده مگر آنکه فرد مخصوصی از آن را اراده کند که آن عبادت برای خدای تعالی به تنهایی باشد زیرا که معبودی جز او نیست چنانچه از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت شده که در مناجات با خدای تعالی عرضه داشته که لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین و از این باب است قدسیه الهیه که فرموده عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی اذا قلت لشیء کن فیکون پس بدانکه عبادت غایت اظهار ذلت کردنست و آن برای غیر خدا سزاوار نیست و لیکن طاعت مراد فرمان بردن است از امرکننده چنانچه بسیار دیده شده و می بینیم که بنده اطاعت امر مولای خود می کند اما او را نمی پرستد و عبادت نمی کند و کفار بتها را می پرستند ولی مطیع آنها نیستند

وجه تقدیم کلمه ایاک بر نعبد

اشاره

پس بدانکه مقدم داشتن کلمه ایاک بر نعبد چند وجه از برای آن گفته شده

اول

آنکه این تقدیم تنبیهی است از خدای تعالی برای بنده

ص: 258

عبادت کننده که منظور او در عبادت فقط خالص برای خدا باشد بدون اینکه حاجتی در نظر بگیرد و خواهشی بکند از ثوابهای آخرتی از بهشت و نعمتهای آن یا مشمول عذابها و عقابهای اخروی نشدن چنانچه از وجود مبارك امير مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که در مقام مناجات با قاضی الحاجات عرض می کرده الهی ما عبدتك خوفا من نارك و لا طمعا فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك نه جنت جویم نی حور و نه انهار می خواهم *** به تو ارزانی ای زاهد که من دیدار می خواهیم

از تو تو را می طلبم ای حبیب *** نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ

دوم

خدای تعالی در این آیه شریفه نفس خود را مقدم داشته تا تنبیهی باشد برای عبادت کننده از ابتدای امر بر اینکه معبود فقط خدای یگانه واجب الوجود است به خودی خود نه چیز دیگری پس در حال عبادت عبادت کننده بطرف راست و چپ خود نگاه نکند و متوجه به چیز دیگری نباشد و در بجا آوردن طاعات کسل نباشد و تحمّل عبادت بر او سنگین و سخت نباشد از رکوع و سجود و قیام و قعود و غیر

ص: 259

اینها زیرا که چون اِيَّاكَ را بر زبان جاری می کند با توجه به معنای آن در دل او در آن حال معرفت خدا رسوخ می کند و طاعت و فرمانبرداری بر او سهل و آسان می شود و مشقّت عبادت او را خسته نمی کند و معجون معرفت ربوبیت از گفتن کلمه اِيَّاكَ تقویت می کند او را برای برداشتن سنگینی عبادت و عبودیت

سوم

آنکه هرگاه عدول کنی از جمله اِيَّاكَ نَعْبُدُ به کلمه نَعْبُدُكُ به این که ذکر عبادت را مقدّم بداری پیش از آنکه بگوئی که را عبادت می کنم محتمل است شیطان بگوید این عبادت برای بتها است یا برای جسمها است مانند آفتاب و ماه و غیر آنها و اما وقتی که بتربیی که خدای تعالی تعلیم داده گفتی اِيَّاكَ نَعْبُدُ بگفتن اِيَّاكَ پیش از نَعْبُدُ مجالی برای این احتمال باقی نمی ماند و رساتر است در توحید و دورتر است از احتمال شریک قرار دادن برای خدا

چهارم

آنکه چون معبود متقدّم است در وجود و وجود او واجب است و شرافت دارد بر هر ممکن و موجودی سزاوار اینست که ذکر او بر ذکر غیر او مقدّم باشد

ص: 260

قوله تعالی وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بدانکه اِيَّاكَ نَعْبُدُ حِجَّت توحيد عبادتی است چنانچه از پیش گفته شد و اَمَا اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ حِجَّت توحيد افعالی است- بعضی از عرفاء موحدین گفته اند که اگر بنده ادعای استطاعت در کارها نمی کرد و خود را مستقل در کارهائی که می کند نمی دید خدای تعالی هرگز تکلیف برای او قرار نمی داد و شریعتی برای او تشریح نمی فرمود از اینجهت است که خدای تعالی حِظَّ و بهره مؤمن را بر این قرار داد برای آگاه کردنش که بگوید وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ تا مغرور به خود و کارهایش نشود و بفهمد که اگر خدا توفیق و حول و قوه و اعانت او نبود علاوه بر اینکه هیچ کاری از او ساخته نمی شد خودش هم معدوم و نابود می شد چنانچه در قرآن مجید فرموده خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ یعنی او شما را و کارهائی که می کنید آفریده باید دانست که انسان مرکب است از جسد و روح و جسد به منزله مرکب است برای روح او که به منزله راکب است و از آن وقتی که خدا او را آفریده مسافر سفر آخرت که منتهای سیر و سفر او است که غایت و نتیجه این سفر لقاء رحمت خدا است که برای آن آفریده شده و فطرت و جبلی او است که مشمول لقاء و رحمت الهی واقع شود که مقصود روح همین است و مقصود

از جسد کسب منافع و ذخیره خیرات و حسنات و خلاصی یافتن از شرور و آفات و خطرات و بیّنات که از آنها تعبیر بمقصد که عبادت و خدمت بروح است باشد پس افضل اعمال جسد آنست که سبب شود که روح تقرب به خدا پیدا کند برای بزرگ داشتن و تعظیم معبود و مطیع فرمان او بودن و این اولین درجه از درجات سعادت انسان است که ایاك نعبدا اشاره بآن است و افضل احوال روح آنست که ارتباط با حق حاصل کند و تعلق به او پیدا کند و از غیر او ببرد و علاقه دنیا و آنچه در آنست از خود دور کند و غیر از خدا کسی را در نظر نگیرد چون بنده مواظب باشد برای تحصیل این مرتبه و مداومت کند بر عبادت و آنچه که گفته شد و قطع علاقه از مادّیات و زرق و برق دنیوی کرد در این حال ظاهر می شود برای او چیزی از نورهای قدس و اشراقات غیبیه و ذاتش بنور معرفت و عبادت نورانی می شود و بعالم ملکوت شائق می شود و ذات او به حرکت در می آید برای تقرب به خدای تعالی و می فهمد که مقلب القلوبی غیر از خدا نبوده و نیست و نخواهد بود او است که نفسها را به حرکت در می آورد و خود بنده این استقلال را ندارد که این عبادات را انجام دهد و باین درجات برسد و نمی تواند تحصیل کند

ص: 262

چیزی از کمالات علمیه و عملیه را مگر بتوفیق خدای تعالی و عنایت و عصمت او اینست مراد از فرموده خدای عزّ شانه از اِيَّاكَ نستعين یعنی ما از خدا طلب هدایت می کنیم که هدایت کند و اعانت فرماید ما را به نزدیکترین و مستقیم ترین راه بسوی خود و بتعلیم او می گوئیم اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ بدانکه هدایت در لغت به معنای ارشاد بلطف است و آن در فعل و عمل خیر استعمال می شود نه شرّ و اگر جائی در عمل و فعل شر استعمال شود برای توبیخ و سرزنش است مانند آیه مبارکه فَاهْدُوهُمْ اِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ و از برای هدایت قبلا اطلاقاتی ذکر شد احتیاج بتکرار نیست به صفحه 172 مراجعه شود و اما قوله تعالی - الصِّرَاطَ - و آن در لغت به معنای راه واضح گشاده است و اصل لفظ آن مبین است که صراط باشد چنانچه بعضی از قراء بسین خوانده اند مانند ابن کثیر و غیر او که رعایت اصل را کرده اند و اما آنهایی که بصاد خوانده اند گفته اند که صاد و طاء در صفت اطلاق با هم برادرند و همچنین در صفت استعلاء مانند لفظ مصیطر که در اصل وضع مسیطر بسین بوده و فصحاء قریش بصاد خوانده اند چنانچه سیاهی قرانست بهر حال بصاد یا سین هر کدام خوانده شود صحیح است و اشکالی

ندارد و حمزه که یکی از قرّاء است بزاء خوانده و اشمام کرده صاد را بزاء و گفته است که زاء نزدیکتر است بصاد زیرا که گاهی صاد صدای زاء را دارد

در بیان معرفت صراط و حقیقت آن

بدانکه اطلاعاتی قبلا برای صراط گفته شد نیازمند بتکرار نیستیم چیزی که در اینجا مقتضی است شرح داده شود بیان حقیقت صراط و استقامت آن و مرور از آن و گم کردن آنست که اینها را شناختن از معارف قرآنیّه است که درك و فهم آن کار اهل مکاشفه و مشاهده است که آن مخصوص خواص است و عامه مسلمانان راهی بر معرفت آن ندارند مگر از روی تعبّد و ایمان بغیب معتقد باشند و تصدیق کنند یا بصیرتی از راه تقوی و تزکیه نفس پیدا کنند که نور یقین در دلهایشان تابش کند چنانچه گفته شده است که من لا کشف له لا علم له و بسا اشخاصی که در این مرحله وارد نیستند و علمی ندارند انکار می کنند که گفته شده المرء عدوّ لما جهله یعنی مرد دشمن چیزی است که نمی داند بهر حال در اینجا مقتضی دانستم که فروغی از نور این علم را که بعضی از بزرگان اهل دانش فرموده اند برای تقریب بذهن بیان کنم تا تذکّری باشد برای علاقه مندان ایمانی و اللّٰه یهدی الی سواء السبیل

ص: 264

بدانکه موجودات از ممکنات بر دو قسمند بعضی به پای خود ایستاده اند و بعضی در حرکتند قسم اول عبارتست از عالم امر و قضاء و اراده چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ از این امر ایجاد فرموده است خدای تعالی ملائکه مقرّینی را که به پایستاده اند بامر خدا در منزلها و مرتبه هائی که برای آنها مقرر و مرتّب شده و به کمالات فطری آنها است و آنها کمالات اصلیه ایست که از آنها تعدی و تجاوز نمی کنند و برای هر یک از آنها مقام معلومی است بعضی از ایشان همیشه در حال سجده اند و بعضی همیشه در رکوعند و خستگی ندارند و اما قسم دوم عالم خلق و فعل و تقدیر است چنانچه فرموده کما بدأنا أوّل خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین و عالم خلق همیشه در حرکت و انتقال و حدود و زوالند و برهان اقامه شده بر تازه به تازه شدن طبایع آنها از حیث جسم و جاری شدن جواهر مادّیه برهانی قطعی و گفته شد که غایت جمیع این حرکات و انقلابات ارادیّه و طبیعیّه خدای تعالی است و اینکه همه موجودات بالا و پائین متوجّه با ویند و رو می آورد بسوی ایشان چیزهائی که آنها را سیر دهد از نور عشق به خدا و فیض و رحمت او و این از چیزهائی است که ممکن است ادراک آن بحدس و تجربه بجهت اینکه ما می بینیم که هر موجودی

شوق دارد به چیزی که بالاتر از آنست و حرکت می کند بسوی آن چیزی که بآن شوق و میل دارد و آن را آرزو می کند و برمی گردد بطرف مبدأ خود و مرجع خود چنانچه مرجع هر عنصری بعنصر خود است مثلاً باران از دریا جدا می شود و باز برمی گردد و متصل بدریا می شود و باز بخار می شود و بخار ابر می شود و ابر باران می شود و می بارد و تشکیل چشمه ها و نهرها می دهد و باز متصل بدریا می شود و بحال اول می شود و همچنین است روئیدنیها مانند آن دانه ایست که بذرگر در زمین می افکند در زیر خاک شکوفه می کند و بصورت علف سر از خاک بیرون می کند بعد ساقه می آورد و شاخه می آورد و خوشه می کند و گل می دهد و پس از آن غالب پر می کند و بحدّ کمال می رسد با زیادی منزلت تکثیر افراد می کند اول این دانه لبّ بوده در زمین دفن شده و نزدیک بفساد شدن بوده از ذات خودش پنهان شده و اطواری را طی کرده در مکانهای غریبه از زمین و شکوفه و علف و ساقه و شاخه و خوشه و گل و خدای تعالی قوّه محرکه به او داده و از حالی بحالی تغییر کرده تا بکمال اصلی که درجه لبّی است رسیده اول یک دانه لبّی بوده بعد از طی منازل برگشته بحالت لبّی اول رسیده با شماره های زیادی از افراد نوع خود و فائده های زیادی از پوستها و شکوفه ها و برگها و گلها هر گیاهی از زمین روید *** و حده لا شریک له گوید

و همچنین است نسبت بحیوان که قوس صعود او در عروج الی الله عظیم تر و قوس نزول او و صعود او از نبات دورتر است و همچنین صورت رکنهای او خدای تعالی در اطوار و ادوار مختلفه او را پرورش می دهد ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و اما انسان حقیقی نه انسان صورت که او نتیجه و مقصود اصلی است از همه مخلوقات و هستی ها و همه مکونات برای او آفریده شده و موجودات بجهت او ترتیب داده شده و هکذا آباء و موالید و امهات نازل سیر صوری او بسوی خدا واقع است بر نصف صعودی دایره امکان برعکس مراتب نزول او از نزد خدا که واقع است بر نصف نزولی آن دایره زیرا که مبدأ و معاد او خدا است من الله و الی الله او است که مهتدی بهدایت خدا است و متنعم بنعمت او و مورد اعتنای او است از اول امر تا آخر عهد و سبقت گرفته است برای او مشیت ازلیه الهیه و از او عمل خواسته و می خواهد تا حکمت خود را به نهایت جاری کند بسوی او نظر داشته در سایر مراتب اولیه در ابتداء آفرینش او

آنکه صراط مستقیم معنای ظاهر آن راه راستی است که کجی و انحرافی نداشته باشد و گفته شده است که آن نزدیکترین راه است بمقصد و هر چیزی از چیزها بتناسب خود راهی دارد خواه مادی باشد یا معنوی مثلاً- حرکت کردن از مکانی بمکان دیگر فاصله بین این دو از آنجائی که رونده حرکت می کند تا برسد بانمکانی که اراده کرده راه آنست و همچنین است نسبت بحركات وضعیه که مسافت و حدود آن بین دو حرکت مبدأ و منتهای آنست و اما حرکات کمیّتی و کیفیتی و حرکات جوهریه راه آن نسبت بکمیت و کیفیت عارضه بر جسم متحرک و مراتب صورتهائیسست که در دنباله آنست از صورتهای جوهریه ای که قبلاً موجود نبوده و بعداً هم وجود نخواهد داشت بلکه وجود آن وجود ذهنی است که ذهن مرتسم می شود تا سبب شود برای رسیدن متحرک بآن مرتبه ای که باید برسد و آن صراط و راهی است برای متحرک از کیفیت و کمیّت یا جوهریت تا به مرتبه ای که باید برسد برسد اینجا است که بسا امر مشکل می شود بر بسیاری از اهل نظر در باقی بودن موضوع محفوظی در این حرکات خصوصاً در حرکات کمیّه و جوهریه بنا بر اینکه جسم تعلیمی از جسم طبیعی منتزع شود و تبدیل شود بمبدل شدن جسم طبیعی و بتبدل او موضوع هم تبدیل

پیرامون صراط مستقیم شود- و همچنین است حال در تواردهای صورت‌های جوهریه در حرکات جوهریه- و حق اینست که این موضوع محفوظ می‌ماند بکمیت کمی و صورت اندکی که این هر دو نیز محفوظ بمانند در ضمن کمیتها و صورتها بسبب حافظ شخصی غیبی و ماده‌ای که اندازه آن اندک باشد و صورت کمی داشته باشد زیرا که اتصال یکی بودن سوق دهنده است وحدت شخصیه را و هر چه هست می‌شود از جماد و نبات و حیوان متحرک از اول پیدایش او در کیفیت و کمیت بلکه در صورت جوهریه تا منتهی شود بآن کمالی که لیاقت آن را دارد بنوع خود یا بشخص خود- اینست معنائی که در زبانها گفته می‌شود (کون در ترقی است) زیرا که حرکت خروج تدریجی است از قوه بسوی فعل و خروج از قوه بفعل معنای ترقی است و هر یک از اینها که گفته شد خروج آن از قوه بفعل است از اول پیدایش آن تا بحد کمال برسد بقدر لیاقتی که دارد از رسیدن بآن اینست صراط مستقیم نسبت بآن و فعلهائی که لیاقت آن را دارد اگر مانعی بآن برخورد نکند و اما انسان نیز که از افراد حیوانست بحسب استکمال بدن خود بیرون می‌رود بر صراط مستقیم آن چنان که لایق بنوع و شخص او است اگر بمانعی برخورد نکند بحسب استکمال نفس خود نیز بیرون می‌رود از قوه بسوی فعل بر صراطی که لایق بنوع و شخص او است مادامی که استقلال در اختیار او حاصل نشده باشد اما وقتی که

استقلال پیدا کرد و وقت تمرین و تکلیف او نزدیک شد بیرون می رود از قوه بسوی فعل و ظاهر می شود از او فعلهائی که لایق او است و نوع او و فعلی که خلل پذیر و مخالف با نوع او باشد از او سر نمی زند تا برسد بآخر مرتبه کمال او که آن مقام اطلاق و ولایت کلیه علویه علی علیه السلام است و این نوع انسان بسیار کمند و بسیاری بیرون می روند از قوه به فعلهائی که سزاوار آنست که بجا بیاورند اخلال می کنند و فعلهائی که لایق آنها نیست بجا می آورند و بیرون می روند بسوی کارهائی که بر صراط مستقیم ایمانی نیست و راه ترقی انسانی نخواهد بود بلکه راه خود را کج می کنند بطرف غیر فعلهائی که سزاوار انسانی است و گاهی هم انسان بیرون می رود بطرف راه کجی که فعلهای لایقه از او سر نمی زند و فعلهای زشت نالایق از او سر می زند تا به جائی می رسد که از بهائم پست تر می باشد و از دژندگان دژنده تر و از شیطان بدتر می شود و گاهی می شود که مسخ می شود و از صورت انسانی بیرون می رود و مصداق این آیه شریفه و امثال آن می گردد چنانچه خدای تعالی فرموده لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

صراط مستقیم انسانی از مو باریکتر است

ص: 270

چون صراط مستقیم انسانی از موباریکتر و کارهای آن بسیار دقیق است به نحوی که ممکن نیست برای هر بصیر و بینائی که بتواند تمیز دهد آنها را و کار هر سالک و راهروی نیست و ممکن نیست راه پیمای آن به لغزشی برخورد نکند و طرف افراط یا تفریط واقع نشود که وقوع در این طرف یا آن طرف نمونه های جهنّم عالم آخرت است و بیرون برنده انسان است در هر مرتبه و فعلیّتی از صورتی به صورتی مراتب جهنّم و اما هرگاه راه پیمائی در راه پیمائی خود دچار لغزشی نشود و در افعال خود طریق اعتدال را پیش گیرد و از افراط و تفریط بر کنار شود فعلیّات او او را می رساند بصورتی از صورتها و مرتبه ای از مرتبه های بهشت چنانچه در بعضی از احادیث وارد شده که فرموده اند انّ الصّورة الانسانیة علی الطریق المستقیم الی کلّ خیر و الجسر الممدود بین الجنّة و النار و انّ الصّراط ممدود علی متن جهنّم چون طی نمودن صراط انسانی و خروج از قوه فعلیه بسوی افعال انسانیت لازم می کند که انسان افراط و تفریط را در کارهای خود ترک کند و حدّ وسط و میانه روی را از دست ندهد چه در اعمال بدئیّه و چه در احکام شرعیّه و چه در اعمال قلبیّه و چه در اخلاق نفسانیّه و احوالی که رخ می دهد و چه در اوصاف عقلیه و چه در عقاید دینیّه که میانه روی در اینها مستلزم طی کردن صراط انسانی است و از این باب است که صراط نیز تفسیر شده است به میانه روی در اعمال و احوال او اخلاق

و عقاید- و بدانکه توسط در اعمال و میانه روی در آنها مانند میانه روی در خوردن و آشامیدن که بآن اشاره شده است بفرموده خدای تعالی عَزَّ شَانَهُ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی نکنید که مباح بودن یا مستحب یا واجب بودن بآن امر کرده شده- و منع صریح شده از زیاده روی و افراط- و مانند توسط و میانه روی در انفاق وجود و بخشش چنانچه خدای تعالی فرموده لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْ طُهَا كُلَّ الْبَسْطِ یعنی دستت را به گردنت نبند که خیر توبه کسی نرسد و دست خود را بکلی پهن نکن که هرچه داری همه را بدیگران ببخشی و مانند صدقات واجبه از قبیل زکات و خمس و غیر آنها چنانچه خدای تعالی فرموده وَ اتُّوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا و مانند قرائت حمد و سوره در حال نماز یا مطلق عبادات بدنی چنانچه فرموده وَ لَا تَجْهَرُ بِصَوَاتِكَ وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا یعنی نماز خود را بلند نخوان و آهسته هم نخوان و میل به میانه روی کن در خواندن و مانند سخن گفتن چه در مجلسی که دیگران هم باشند یا در موقع شهادت دادن و نخوان

اقسام میانه روی

وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

ص: 272

یعنی و هرگاه سخنی گفتید به عدالت و میانه روی سخن بگوئید نه زیاده روی کنید و نه ساکت باشید و میانه روی در احوال مانند میانه روی در جذب و سلوک صرف و دوست بودن و دشمن بودن و میانه روی در گرفتگی و عبوس بودن و گشاده روئی و سبکی کردن و میانه روی در خوف و رجا که نه همیشه بترسد و نه همیشه امیدوار باشد و میانه روی در اخلاق مانند میانه روی در نشاط و خاموشی که از آن تعبیر به عفت می شود یعنی عقیف باشد- و میانه روی بین بی باکی و ترسناکی که از آن تعبیر به شجاعت می شود یعنی شجاع باشد- و میانه روی بین جریزه و بلاهت که از آن تعبیر به حکمت می شود یعنی حکیم باشد- و میانه روی بین ظلم و انظلام که از آن تعبیر به عدالت می شود یعنی عادل باشد- و میانه روی در عقاید یعنی میانه رو در تنزیه تحدید شده و تشبیه مجسم باشد در حق خدای تعالی- و میانه روی در انحصار دادن پیغمبر و امام علیهما السلام در مرتبه جسمیت و در بالا بردن آنها به مرتبه الوهیت در اعتقاد به نبوت و امامت- و میانه روی در جسمانیت طبیعیّه و روحانیّت صرفه در اعتقاد بمعاد و طبقات بهشت و لذتهای آن و درکات نیران و المهای آن

پس کسی که از فعلیات انسانیت خارج شد و در طریق معنویت و روحانیت و ربوبیت قدم گذارد و سالک صراط مستقیم ایمان گردید و در این راه کوشش کرد می رسد بمقامی از مقامات ربوبیت و منتهی درجه این مقام را می پیماید نائل بمقام نبوت و خلیفه الهی خواهد شد چنانچه انبیاء و رسل گذشته این مقام را هر کدام برحسب استعداد خود نائل شدند با تفاوت درجاتی که داشتند چنانچه خداوند متعال فرموده تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (تا آخر آیه) نسبت بمرسلین از ایشان و نسبت به سایر انبیاء و اولیاء فرموده است وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ که هر کدام از ایشان در عصر خود واسطه و صراط بین حق و خلق بوده اند هر کدام از ایشان بقدر رتبه و مقامی که داشته و در میان همه آنها فضیلت و برتری داد وجود مقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء دوازده گانه طیبین و طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین را که علّة العلل ایجاد تمام ممکنات و کائنات و مکونات عالم وجودند و مقام ولایت کلیّه الهیه را به ایشان عطا فرمود که هر کدام از ایشان صراط مستقیم بین حق و خلقند از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده ولایت طریق معرفت خدا است و صراط بر دو قسم است یکی صراطی که در دنیا است و دیگر صراطی که در آخرت است اما صراط در دنیا امامی است

که اطاعت او واجب است کسی که او را شناخت و به راهنمایی او هدایت یافت از صراطی که جسر جهنم است می گذرد در آخرت و کسی که نشناخت او را در دنیا قدم او در صراط آخرت می لغزد و در آتش جهنم می افتد و نیز آن حضرت فرموده که مراد از صراط امیر المؤمنین علی علیه السلام است و معرفت او و در روایت دیگر است که صراط معرفت امام است و در روایت دیگر است که فرمود نحن الصراط المستقیم پس معرفت امام اعم است از معرفت بشریت او که بداند او بشر است و خدا نیست و در حق او غلو- نکند و به خدائی او قائل نشود- و از معرفت نورانیت او که بجابر بن عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری فرمود معرفت من به نورانیت معرفت خدا است چنانچه بتفصیل قبلا ذکر شد در همین کتاب بدو طریق یکی ترجمه حدیث نورانیت و بطریق دیگر عین عبارت عربی

ارتباط ولایتی بالاترین نعمت است

اجمالاً قولی که خدای تعالی بصورت دعا به بنده تعلیم داده که بگوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تلقینی است که به همه بندگان فرموده که خدا را برای هدایت کردنشان بخوانند پس معنی اهدنا نسبت بغير مسلمان اینست که دلالت کن ما را بر راهی که واسطه میان ما و تو می باشند و آن پیغمبر تست یا برسان ما را به او و اما نسبت به مسلمان اینست که بهدایت او دلالت کن ما را بر راهی که آن ولی تست و کسی است که به تو و پیغمبرت ایمان آورده یا

باقی بدار ما را یا برسان ما را بر صراطی که آن قبول دین اسلام است باختلاف نظری که خواننده دارد اگر نظر او اسلام است و بآن راضی است پس معنی این می شود که ادامه بده ما را بباقی بودن در دین اسلام و اگر توجه دارد که اسلام راهی است بسوی ایمان پس معنی چنین می شود که خدایا راهنمایی کن یا برسان ما را بسوی ایمان- و چون طی نمودن صراط مستقیم انسانی حاصل نمی شود مگر بولایت و ولایت نعمت حقیقیه الهیه است که اسلام بواسطه آن کامل می شود و نعمت الهیه بآن تمام می شود خدای تعالی بدل آورده از صراط مستقیم باین آیه صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی ما را ثابت بدار یا راهنمایی کن یا برسان ما را بآن راهی که نعمت دادی بر ایشان- بدانکه نعمت چیز است که برای انسان داده می شود ملایم بالطبع او باشد و از آن لذت ببرد و آن نیست بتمام معنی مگر نعمت ولایت که انسان را وادار می کند به فعلیتهائی که سبب ترقی مقام و مرتبه ولایتی او گردد و میانه روی در کلیه آنچه که وظیفه انسان دارای ولایت است بجا آوردن آن از آنچه که قبلا ذکر شد از هر جهت و به همه جهت چنانچه از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرموده قولوا الهدنا الصراط الذین انعمت علیهم بالتوفیق

لدينك و طاعتك لا بالمال و الصحّة فانّهم قد يكونون كفّارا و فسّاقا فرمود و هم الذين قال الله تعالى و من يطع الله و الرّسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصّديقين و الشّهداء و الصّالحين و حسن اولئك رفيقا يعنى بگوئيد هدايت كن يا برسان ما را براه آن كسانى كه بانها نعمت دادى بسبب توفيق يافتن براى دين تو و فرمان بردارى از تو نه براى مال و تندرستى كه اگر براى اين دو باشد گاهى مى شود كه كافر يا فاسق شوند فرمود خداى تعالى و كسى كه اطاعت كند خدا و رسول او را اين گروه با آن كسانى هستند كه نعمت داد خدا بر ايشان از انبياء و و بسيار راست گويندگان و شهيدان و شايسته گان و آنها خوب رفيقهاى هستند- و بدانكه نعمتهاى صورى ظاهرى اگر ارتباط ولايتى باشد نعمت است و الا عذاب و نقيمت است و اين قسمت اخير در صورتيست كه اين نعمت سبب شود كه از راه انساني خارج شود و براه غير انساني وارد شود و اين نعمت مال و صحت او را كمك كند براى كردن كارهاى كه غير انساني باشد يعنى تابع شيطان و حزب او شود بعد از آنكه داراى ولايت و تابع حزب رحمان بوده اين نعمت براى او نقيمت مى شود بعد از اينكه نعمت بوده-

نکته ادبی

ص: 277

بدانکه این جمله صراط الذین انعمت علیهم بدل کلّ است از آیه قبل در حکم تکریر عامل است و فائده آن تاکید و تنصیص است بر اینکه راه اهل هدایت و اسلام راه مستقیم و مورد شهادت است با نهایت تاکید که اصلاً شائبه خفا و پنهانی در آن نیست زیرا که صِرَاطَ الذِّینِ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ به منزله تفسیر و بیان صراط مستقیم است بجهت اینکه بدل مقصود به نسبت است و بیان آن چیزی که بدل برای آن آورده شده پس چنان برمی آید که فرط ظهور اینست که صراط مستقیم طریق اهل ایمان است به نحوی که هیچ نشانه خفائی در آن نیست- و احتمال هم می رود که این آیه صفت صراط مستقیم باشد یعنی راه راستی که راه کسانی است که بر ایشان انعام کرده ای

فائده جلیله در پیرامون نعمت

در سابق گفته شد نعمت چیز است که چون بانسان برسد از آن لذت برد این معنای اصلی نعمت است که مراد لیت و نرمی است و در مجمع البیان گفته اصل آن مبالغه و زیادتی است گفته می شود دَقَمْتُ الدَّوَاءَ فَاَنْعَمْتُ دَقَّةً یعنی دواء را نرم کردم پس مبالغه کردم در نرم کردن آن- اما در عرف مراد از نعمت که باین نام نامیده شده هر خیر و لذت و سعادت را گویند بلکه هر چیزی که مطلوب شخص است و به او رسیده نزد مردمان بنعمت نامیده شده و این بسا مختلف می شود به اضافه

نسبت باشخاص که همانی که نزد بعضی نعمت است برای بعضی دیگر نعمت و الم باشد

و اما نعمت حقیقی

اشاره

آن سعادت دنیا و آخرت است که اصل آن شناختن خدا و ملکوت او است که برای آن صورت و روح و سرّی است صورت آن اسلام و اعتقاد بآن است و روح آن ایمان و احسان است و سرّ آن توحید و یقین داشتن بآن است- پس حکم اسلام متعلق بظاهر دنیا است و ایمان متعلق بیاطن دنیا و باطن نشئه ظاهره او است- و احسان برای حکم برزخی و نشئه آن است و اشاره بآن است فرمایش نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده الاحسان ان تعبد الله کاتک تراه و این معنی در حال حضور در برزخ مشهود و معلوم می شود- و سرّ توحید و یقین مختص به آخرت است- پس نیکو درک کن اسرار شریعت را در طی این کلمات کوتاه و گاهی هم مصداق نعمت به چیزی گفته می شود از باب مقدمیت از چیزهای معینی که بکشاند انسان را بسوی نعمت حقیقیه از لذتهائی که بآن نعمت گفته می شود که آن منقسم است به چند قسمت

قسمت اولی

اشاره

ص: 279

چیزهائی که همه آنها به ما اضافه می شود بر چهار قسم است ضروری نافع و غیر ضروری ضروری غیر نافع نه ضروری و نه نافع اما ضروری آن هم بر دو قسمت دنیوی و اخروی اما دنیوی مانند تنفس است که اگر قطع شود و لو بقدر يك لحظه قلب می میرد و اما اخروی آن معرفت خدا است که اگر بقدر يك لحظه از قلب معنوی زائل شود قلب می میرد و مستوجب عذاب ابدی می شود اما نافع غیر ضروری مانند مال است در دنیا و سایر معارف و علوم است در آخرت اما ضروری غیر نافع که چاره ای از آن نیست مانند مردن و پیری و مرض و کاسته شدن قوی است که در آخرت نظیر ندارد و منافی که در دنیا هست چیزی از این مضرتها را نمی خواهد اما نه ضروری و نه نافع

مانند فقر در دنیا و جهل و عذاب در آخرت است که نه ضروری است و نه نافع

بالاترین نعمتها نعمت ایمانست

پس می گوئیم بزرگترین نعمتهای خدا بر بندگان هدایت به معرفت و خدانشناسی است همچنان که تنفس در دنیا ضروری نافع است و بانقطاع آن در دنیا میراننده شخص است همچنین است معرفت در آخرت اگر لحظه ای از قلب زایل شود هلاک می کند و لیکن مرگ اول آسان تر است از مرگ دوم زیرا که متألّم شدن از مرگ دنیوی ساعتی زیادتر نیست و اما تألم از موت دوم ابدالآباد باقی است پس کدام نعمتی است که بزرگتر و شریف تر باشد از نعمت ایمان پس سزاوار است که در اینجا نکته ای خاطر نشان شود و آن اینست بدانکه همچنان که برای تنفس دو اثر است یکی داخل کردن نسیم پاکیزه و هوای آزاد در بدن یعنی در قلب که اعتدال و سلامتی آن را باقی می دارد و هوای فاسد مضرّ حادّ را که سوزاننده است از دل بیرون می کند همچنین فکر کردن را نیز دو اثر است یکی رساندن نسیم حجّت و راحتی برهان و سردی یقین را بقلب معنوی

ص: 281

حقیقی و ایمان و معرفت را بحال اعتدال باقی گذاردن و دوّم همچنان که تنفس هواهای مسموم مضرّ را از قلب ظاهری خارج می کند و حافظ صحت قلب است همچنین است فکر صحیح که آن هم هواهای فاسده و اعتقادات مضرّه مولمه ای را که پیدایش آن از آتشیهای شبهات و شکوک است از قلب حقیقی معنوی خارج می کند و این صورت نمی گیرد مگر اینکه شخص بشناسد و بفهمد که این محسوسات و زرق و برقیهای دنیوی همه فانی و نیست و نابود می شود پس از اینکه موجود شده چون شخص واقف بر اینها شد می فهمد بزرگتر چیزی که نعمت داده است خدای تعالی به بنده خود صرف نظر کردن از محسوسات دنیویّه و نورانی کردن دل است بمعارف الهیّه

قسمت دوّم

آنست که همه امور نسبت بما منقسم می شود به چیزی که در دنیا و آخرت هر دو بحال ما نافع باشد مانند علم و دانش و حسن خلق- و به چیزی که در دنیا و آخرت برای ما ضرر داشته باشد مانند نادانی و جهالت و بدخلقی- و به چیزی که بحال ما نافع و بمال ما ضرر داشته باشد مانند لذّت بردن از پیروی هواهای نفسانی و شهوت رانیها- و به چیزی که بحال ما ضرر داشته باشد مانند ترك نکردن خواهشهای نفسانی و شهوت رانیهایی که دورکننده از راه حق است

ص: 282

بدانکه نعمتها و نیکیها به عبارت دیگر منقسم می شود به چیزی که لذت بخش باشد برای خود شخص- یا لذت بخش باشد برای غیر خودش- یا لذت بخش باشد برای خود و غیر خود هر دو قسمت اول مانند لذت بردن از نظر کردن بوجه خدا و سعادت لقاء رحمت او فی الجملة و سعادت عالم آخرت که همیشه باقی است و منقضی شدنی نیست و بالاتری از آن نیست که انسان برای رسیدن بآن در طلب باشد که بخواهد لذت از آنها ببرد و اما قسمت دوم مانند طلا و نقره که ذاتا هیچ فائده ای ندارد مگر برای امور دیگر و اما قسمت سوم مانند صحت و سلامتی بدن و حال که بسبب آن شخص بتواند فکر کند و یاد بیاورد کسانی را که بقاء رحمت خدا رسیده اند- و بتواند برسد به لذتهای دنیا و برود بطلب آنها و قصد لذت بردن از آنها داشته باشد زیرا که انسان هر چند مستغنی باشد از رفتنی که سالم بودن مرد برای آن اراده شده باشد که بر سلامتی او بیفزاید زیرا که این امریست وجودی و بدون ضرر و مطلوب است زیرا که آن خیر محض است ذاتا و نعمت است تحقیقا و چیزی که مؤثر باشد برای ذات شخص و برای غیر او آن هم نیز نعمتی است و لیکن مرتبه آن پست تر است از اول زیرا که مؤثر برای امر دیگر خالی از نقص نیست به علت اینکه آن چیزی که اصلا در آن

نقصی نیست اگر اراده شود برای چیز دیگری هر چند برای وجهی باشد این امر خیری است از اراده کننده برای آن چیز اگر چه خالی از هر نقصی نباشد آن نیز نعمت است و اما آن چیزی که مؤثر برای خود نباشد مانند طلا و نقره مگر برای غیر نسبت به خودشان نعمت نیستند بلکه وسیله اند برای غیر آن هم در حق بعضی بلا و آفتند و برای بعضی نعمتند

قسمت چهارم

آنکه خیرات باعتبار دیگری بر سه قسم اند نافع و جمیل و لذیذ لذیذ آنست که درك شود راحت آن در هر حالی- و نافع آنست که در مال فائده بدهد و جمیل آنست که در سایر احوال مستحسن باشد و شرّ نیز بر سه قسم است-ضارّ و قبیح و مولم و هر یک از اینها هم بر دو قسم است مطلق و مقیّد-مطلق آنست که هر سه صفت در آن جمع باشد خیری که مطلق و در آن هر سه صفت جمع باشد مانند علم و حکمت است که هم نافع است و هم جمیل است و هم لذیذ و شرّ مطلق نیز آنست که هر سه صفت در آن جمع باشد هم ضارّ باشد و هم قبیح و هم مولم که آن جهل مرگب ضارّ است و قبیح و مولم است که جاهل بالم و جهلی و بدنیا مشغول است و پرده طبیعت چشم و گوش آن را گرفته حسّ نمی کند و نمی فهمد

و اما خیر نافع که مقید است و ایجاب الم می کند مانند بریدن انگشت کسی است که مبتلا بمرض آکله باشد که بریدن آن برای او نفع دارد که این مرض سرایت به اعضاء دیگر او نکند که خطر هلاکت پیش آورد و اما شر مقید آنست که نافع و قبیح باشد مانند حمق که موجب استراحت احمق است در آن حال ولی بالمآل او را به هلاکت می رساند و برای همین است که گفته شده و می شود که آنکه عقل ندارد راحت است

قسمت پنجم

آن چیز است که همه نعمتها در آن باشد به نحوی که به همه آرزوهائی که دارد برسد و نگرانی به هیچ وجه برای او نباشد و همه آنها برای ذات او باشد یا چیزی است برای غیر خود خواسته که نتیجه آن سعادت و خوش بختی باشد که آن نیز به چهار چیز حاصل می شود بقائی که فناء در آن نباشد- و شادی ای که غم و اندوهی در آن نباشد- و علمی که جهل با آن نباشد- و غنا و بی نیازی ای که فقر و احتیاج بآن نباشد- اینست نعمت حقیقیه ای که آنچه نعمتهای ظاهریه و باطنیه مجازیّه ای که هست برای تحصیل آن اراده می شود و از این باب است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لا عیش الا عیش الآخرة

اما وسائل رسیدن بنعمت حقیقی

اشاره

ص: 285

اما وسائلی که می کشاند و می رساند انسان را بنعمت حقیقی و سعادت همیشگی بر چند قسم است بعضی از آنها وسیله نزدیکتر و خصوصیت آن بیشتر است برای رسیدن و نائل شدن بنعمت حقیقی مانند تحصیل فضائل نفسانی و از آن بگذرد به آنچه تالی تلو آنست در نزدیک شدن مانند فضیلت‌های بدنی و از آن نیز بگذرد در قرب و تجاوز بغیر آن کند مانند اسبابی که دور می زند گرداگرد بدن از مال و اهل و عشیره و از آن نیز بگذرد و برسد به آنچه که جمع کند میان اسباب خارجه از نفس و آنچه که حاصل شده است برای نفس مانند توفیق و هدایتی که حاصل کرده که آن نیز چهار نوع است

نوع اول

آنکه برگردد حاصل آن وسائل و شعبه شعبه شدن اطراف آن بسوی ایمان و عدالت و ایمان عبارتست از علم به خدا و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبرانی که آنها را رسول خود قرار داده و برسالت در میان بندگان خود فرستاده و روز بازپسین یعنی قیامت و عدالت و آن نیکوئی صورت باطن است که عبارتست از تهذیب اخلاق و تصفیه قلب از رذائل و صرف کردن قوای شهویّه و غضبیّه و وهمیّه در آنچه که برای آن آفریده شده تا شجاع باشد و جبّار و بی باک نباشد و عفیف و پاک دامن باشد و فاجر و خمود و خمول نباشد و حکیم باشد و مگّار و ابله

ص: 286

نباشد- پس فضیلت‌های مختص بنفس که نزدیک کننده است بنده را به خدا عبارتست از علم به مکاشفه و علم به معامله و حسن خلق و حسن سیاست و اینها نعمتی است که تمام نمی شود در غالب امر مگر به وسیله نوع دوّم

نوع دوّم

و آن فضائل بدنیّه است و آن منحصر است در چهار چیز صحّت و قوّت و جمال و طول عمر- و مهیّا نمی شود این امور بدنیّه مگر به وسیله نوع سوّم-

نوع سوّم

و آن نعمتهای خارجیّه است که دور می زند بدن و آن چهار چیز است مال و اهل و جاه و کرم عشیره و فامیل و چیزی از این اسباب خارجیّه از آن انتفاع برده نمی شود و بدن از آن بهره نمی برد مگر به وسیله نوع چهارم

نوع چهارم

و آن هدایت خدا و رشد او و تسدید او است و توفیق او و همه این نعمتهای از ضرب چهار در چهار شانزده چیز است که در این صفحه احصاء شماره شد

ص: 287

بدانکه این جملاتی که شرح داده شد بعضی از آنها محتاج است ببعض دیگر که احتیاج بآن ضروری یا نافع است که ذکر بیان حاجت به آنها یا نافع بودن آنها برای پیمودن راه آخرت نسبت بهر يك هريك از قسمتهائی که ذکر شد از نعمتهای نفسیه و بدنیّه و خارجیّه از آنها مانند مال و جاه و اهل و نسب شرح و بسط سخن بسیار طولانی می شود و مطلب بدرازا می کشد و از شرح آن در این مختصر خارج است لکن برای آشنا شدن به مختصری از آنها بنحو اختصار اشاره ای می شود بدانکه مخفی ترین نعمتهای بدنیّه نعمت جمال است که نفع آن در دنیا پوشیده نیست زیرا که بدیهی است که طبیعتها از صورت شخص زشت رو نفرت دارند و حاجات شخص خوش صورت به اجابت نزدیکتر است و قدر و جاه او در سینه ها وسیع تر است و خوب صورت و خوش قیافه بودن دلالت بر فضیلت نفس دارد زیرا که نور نفس وقتی که اشراق تام بدن پیدا کرد و تابش آن زیاد شد انسان نیکومنظر می شود از این جهت است که قیافه شناسان و اصحاب فراست در معرفت مکارم نفس در هیئت بدن گفته اند روی و چشم آئینه باطن است و گفته شده است که اگر روح بر ظاهر بتابد صاحب

صباحت می شود و اگر بر باطن بتابد دارای فصاحت می شود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه یعنی نیکی را از نیکو صورتها طلب کنید و در حدیث است که ان الله جمیل یحب الجمال یعنی خدا صاحب جمال است دوست می دارد جمال را- و فقهاء شریعت گفته اند که اگر مساوی شد درجات نمازگزاران آن امام جماعتی که نیکو صورت است سزاوارتر است از سایرین به امامت- و خدای تعالی منت گذارده است بدو و فرموده و زاده بسطة فی العلم و الجسم معنای آن این نیست که شهوت را به حرکت درآورد بلکه مراد تناسب اعضا و اعتدال خلقت است

در بیان نعمت نسب

و اما نسب بدانکه کرم عشیره و فامیل نعمت بزرگی است و از همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده انا من قریش یعنی نسب من بقریش می رسد و آن حضرت کریم ترین طائفه است در نسب و فرموده است و ایاکم و خضراء الدمن فقیل و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی المنبت السوء یعنی دوری کنید از سبزه ای که در مزبله روئیده شده باشد گفته شد مراد از آن چیست فرمود آن زن خوش رو و خوب صورتیست که از خانواده و نسب پست بوجود آمده

اگر گفته شود که معنای نعمتهای توفیقیّه راجعه بسوی هدایت و رشد و تأیید و تسدید چیست-جواب گفته می شود

اما توفیق

عبارتست از تالیف میانه اراده خدا و قضا و قدر او و اراده بنده و در خیر و سعادت استعمال می شود و خفائی در احتیاج داشتن بنده بآن نیست و برای همین است که شاعر گفته اذا لم یکن عون من الله للفتی *** فاکثر ما یجنى علیه اجتهاده

یعنی اگر کمکی از جانب خدا برای جوان نبود پس بیشتر چیزی که جنایت کرده بر او کوشش او بود

و اما هدایت

بدانکه برای احدی راهی نیست بسوی سعادت آخرت مگر بهدایت زیرا که داعیه انسان گاهی مایل است بسوی آنچه که در آن صلاح آخرت او است و لیکن اگر جاهل باشد مجرد این اراده بر او نفعی نمی رساند و فائده ای در اراده و قدرت و سایر اسباب آن نیست مگر بعد از هدایت یافتن

برای هدایت مراتبی است

مرتبه اولی

شناختن راه خیر و شر است که خدای تعالی بآن اشاره فرموده بقول خود- وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ - و فرموده إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا خدا نعمت هدایت را بر همه مردمان عطا فرموده بعضی را بعقل و بعضی را به کتابهای آسمانی و رسولهایی که فرستاده پس اسباب هدایت کتابها و پیغمبرانند و بینائیهای عقل که آنها را برای همه بذل فرموده و همه آنها مکلف بیک تکلیفند و در اسباب هدایت همه مساویند و راه نجات بر همه آنها یکسانست باین هدایت عامه

مرتبه دوم

آن چیزی است که می کشاند خدا بنده را بسوی آن در حالی پس از حالی و آن ثمره مجاهده و کوشش است چنانچه فرموده وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبْنَهُمْ مِمَّا جَاهَدُوا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنفُسِ آبَائِهِمْ مِمَّا كَفَرُوا وَلَنَهَبْنَهُمْ مِمَّا جَاهَدُوا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنفُسِ آبَائِهِمْ مِمَّا كَفَرُوا وَلَنَهَبْنَهُمْ مِمَّا جَاهَدُوا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنفُسِ آبَائِهِمْ مِمَّا كَفَرُوا

مرتبه سوم

این مرتبه بعد از مرتبه دّوم است و آن نوریست که می‌تابد در عالم ولایت بعد از کمال مجاهده که بآن نور بنده راه می‌یابد به چیزهایی که پیش از آن بآن راه نیافته به معاونت عقلی که بآن تکلیف حاصل می‌شود و یاد گرفتن علوم برای او ممکن می‌شود- اینست هدایت مطلق و آنچه غیر این باشد حجابست برای او و مقدماتی است اینست آن نوری که خدای تعالی شرافت داده است آن را بتخصیص دادن اضافه آن به خود اگر چه هر فیضی که به بنده می‌رسد همه از اوست چنانچه فرموده قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ يُعْنَىٰ بِكُوَايِ بِيغْمِبِرٍ مُّوَكَّدَا كِه هِدَايَتِ اَنْسْتِ كِه خدَا هِدَايَتِ كِنْد- بدانکه این هدایت حیات نامیده شده در قول خدای تعالی که فرموده أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَبِفَرْمُودِهِ اَوْ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِاِسْلَامٍ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِّنْ رَّبِّهِ وَبِدَانِكِه وَجِه اِنْحِصَارِ مَرَاتِبِ هِدَايَتِ بَرَسِه مَرْتَبِه اَيْنِسْتِ كِه هَر مَقَامَتِ اِيْمَانِ وَ هَر مَنْزَلِيْ اَز مَنْزَلِ رَاهِرَوَانِ رَاهِ اِيْمَانِ مَنْظَمِ مِي شُود بَسِه چيزِ اَعْمَالِ وَ اِحْوَالِ وَ اِنْوَارِ وَ اَيْنِهَا مَعَارِفِي اِسْتِ كِه نَاچَار اِسْتِ اَز هِدَايَتِ

مخصوص که بطالب آن روی می دهد و سبب رستگاری او می شود

معنای رشد و تسدید

و اما رشد

عبارتست از عنایت الهیه ای که کمک کند انسان را هنگامی که متوجه مقاصد خود می شود و تقویت کند او را بر آنچه که در آن صلاح او است و بازدارد او را آنچه که در آن فساد او است و آن از راه باطن روی می دهد نه راه ظاهر چنانچه خدای تعالی فرموده لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ پس رشد عبارتست از هدایتی که باعث شود جهت سعادت را و به حرکت درآورد و بکشد بنده را بسوی آن- پس آن باین اعتبار اکمل است از مجرد هدایت بوجوه اعمال چه بسیار هدایت یافته ای که دارای رشد نیست نیکو دریاب آنچه را که تذکر داده شد و می شود

و اما تسدید

آن چیز است که موجب حرکت بنده می شود برای رسیدن به مطلوبی که در نظر گرفته و آسان کردن آن برای او تا برپا بدارد بنده را برای رسیدن براه صواب باسرع وقت پس همچنانی که اصل هدایت کافی نیست لذا ناچار

ص: 293

است از هدایتی که محرک باشد برای رسیدن به مقصودی که دارد این نحو هدایت رشد گفته می شود- و همچنین رشد هم کافی نیست بلکه ناچار است به آسان کردن حرکت به مساعدت آلات و اسباب آن تا برسد به آنچه که مقصود او است- پس هدایت ممحص است در تعریف و رشد و آن چیز است که بنده را بیدار کند و به حرکت درآورد و تسدید اعانت و نصرت بر حرکت درآوردن اعضاء است تا تقویت و وادار کند بنده را و بکشاند او را بجانب مقصود

و اما تایید

کأنه جامع همه اینها است و آن عبارت است از تقویت امر بنده به بصیرت و بینائی از داخل و تقویت سخت گیری و مساعدت با اسباب از خارج اینست معنای فرموده خدای تعالی إِذْ أَيْدُتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ و تایید نزدیک می کند بنده را به عصمت که آن عبارت است از جوهری الهی که در باطن کشیده و تافته شده که انسان بسبب آن میل کند و متعمد در طلب خیر و دوری کردن از شر باشد و مانعی باشد در باطن او که دیده نشود چنانچه از جمله مقاصد خدای تعالی این معنی باشد که فرموده وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ (اینست مجموعه نعمتها)

ص: 294

و باید دانست که هرگز بزرگ نمی شود کسی مگر بسبب آنچه که خدای تعالی عطا می کند به او از فهم و ذهن بلند و صافی و گوش شنوای حفظکننده و قلب بینا و طبع متواضع و معلم پنددهنده و مال زیاد به اندازه ای که او را باز ندارد از دین بسبب زیاد بودن آن و عزت و غلبه ای که او را حفظ کند از سفاهت اشخاص سفیه و از مسلط شدن دشمن بر او و بدانکه هر یک از این نعمتهای شانزده گانه ای که قبلاً ذکر شد اسبابی لازم دارد و آن اسباب هم اسباب دیگری می خواهد و این اسباب دیگر هم اسباب دیگری می خواهد و همچنین هر چه بالا رود هر یک از اسباب اسباب دیگری می خواهد تا منتهی شود بمسبب الاسباب و ربّ الارباب جلت عظمته که راهنمای سرگردانهاست و پناه بیچارگان خلاصه کلام این اسبابهای مسلسل طولانی به اندازه ایست که احصاء و استقصاء آن ممکن نیست و همه آنها نعمتهای بی حساب و اندازه هستند که جز خالق آنها همه حساب داناها عالم هستی جمع شوند و هم فکر و پشتیبان یکدیگر باشند نمی توانند احصاء و شماره کنند چنانچه ذات اقدس الهی فرموده قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

مثلا یکی از نعمتهای الهیه نعمت صحت و تندرستی است که چقدرها اسباب بی شمار لازم دارد که نعمت يك لقمه ای که می خورد تمام شود زیرا که پوشیده نیست که خوردن یکی از کارهای هر کسی است در این جهان و هر کاری از کارهای این جهان نیازمند به حرکت است و حرکت ناچار است از اینکه اراده شود و اراده موقوف است بر علم و هر حرکت ارادیه نیازمند است بجسم متحرکی که آلت آن باشد و آن ناچار است از قادر بودن بر حرکت و حرکت هم ناچار است از اینکه اراده شود و اراده هم ناچار است از علم داشتن بمراد و مقصودی که دارد و علم هم صورتیست نفسانی و نقشی است باطنی که ناچار است از قبول کننده و آن چیزی که بآن نقش پذیرد و آن لوح نفس است که فاعل نقش کننده هم لازم دارد و آن فاعل روحانی ایست که از ما فوق خود استفاده کند همچنین پله پله بالا رود تا برسد به مالك الملك و الملكوت- پس از آن انسان برای خوردن ناچار است از خوردنی و آن خوردنی هم جسمی است مرکب است از ماده هائی که در طبیعت و مکان با یکدیگر اختلاف دارند و حالاتشان با هم مختلف است که ناچار است از اسبابی که آنها را با هم جمع کند و با هم التیام دهد و آنها را با هم مزاج دهد و نگهداری کند و صورت

مامیت بآن دهد و هر یک از این اصول ناچار است از داشتن مکانی که در آن متکون گردد و جهاتی لازم دارد که وقت بیرون آمدن بآن روی آورد و زمانهائی می خواهد که در آن حرکت کند و زمانها و مکانهائی نیز لازم است برای جسمهائی که استقامت در حرکت دارد بر آنها دور زند که جهات مکانها و حدود زمانها بآن متعین شود و محدود باشد از جسدهائی که دائم در حرکت است تا وقتی که خدا بخواهد و آنها نیز ناچارند از اسبابی که حرکت دهنده باشند آنها را بر سیل مباشرت و کشانیدن آنها و اسباب دیگری لازم دارند که آنها را بشوق در آورد و مدد کند و عنایت داشته باشد زیرا که حرکت آنها از روی شهوت و غضب نیست که حیوانی محض باشد و جزافی باشد یا محض وهمی باشد که بخواهد آن را مدح و ثنا گویند یا به نیکی یاد کنند وصیت خوبی آنها گوشزد گردد یا نفعی عاید او شود بلکه حرکت آنها از روی شوق از جانب بالا و خدائی و طاعت ربانیه باشد پس برای آنها فرشتگانی هستند که تدبیرکنندگان امرند و فرشتگان دیگری می باشند که تشویق می کنند آنها را برای خداجوئی و اطاعت فرمان او بر وجهی که لازم دارند رشحه های خیر و خوبی را به نحوی که دائم باشد بر بالا و پائین یعنی بر بلندرتبه ها و پست رتبه ها

خوردنی سازنده می خواهد

ص: 297

بدانکه خوردنیها پدیدآورنده و سازنده ای می خواهد که آن را اصلاح کند و ناچار برای اصلاح آن اسبابهایی لازم است از زمین که در آن روئیده شود و هوایی که آن را اصلاح کند و حرارتی که آن را بپزاند و برساند و آبی که آن را سیراب کند و آب هم به خودی خود متحرک نمی شود از جای خود مانند دریا پس ناچار محرک می خواهد و برای به حرکت درآوردن آن اسبابها لازم است که بعضی از آنها طبیعی و بعضی عنصری و بعضی نفسانی فلکی و بعضی قضائی و قدری خدائی است و از همین جهت است که خدای تعالی فرموده فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَأَنْتَا صَبَّأْنَا الْمَاءَ صَبًّا يَعْنِي پس باید فکر کند انسان و نظر کند به خوردنی خود مائیم که ریختیم از بالا به پائین آب را ریختنی دانسته باد که وجود آب و خاک و زمین و هوای تنها کفایت نمی کند برای تحصیل خوردنیها زیرا که اگر دانه را در زمین نمناک سختی بیندازند سبز نمی شود و نمی روید برای اینکه هوا در باطن آن نفوذ نمی کند پس ناچار زمین باید خلل و فرج داشته باشد و شکافهایی در آن باشد برای داخل شدن آب در آن و روئیدن و بیرون آمدن روئیدنی در آن که اینها هم صورت نمی گیرد مگر با اسباب آسمانی و اسباب زمینی که منتهی شود بذات خدای تعالی

چنانچه در کلام مجید خود فرموده ثُمَّ شَقَّقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا یعنی و شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در آن دانه را و انگور و خرما و زیتون و درخت خرما و باغهای پردرخت و میوه و چراگاه را و ناچار است نیز برای حرکت هواء در باطن زمین از محرک شدیدی که آن را به حرکت درآورد و بعنف بزند آن را بر زمین تا نفوذ کند در آن و آن هم مانند آنچه که گفتیم محتاج اسبابی است که به خدا منتهی شود چنانچه بآن اشاره فرموده بقول خود وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ یعنی و فرستادیم بادهایی را که تلقیح کننده اند

و از جمله نعمتهای خدای تعالی

دریاها و بارانها و ابرها است که می فرستد آنها را به زمین زراعت و به زمینهای بلندی که آبگیر نیست پس فکر و نظر کن که چگونه خدا ابرها را آفریده و مسلط کرده است باد را بر آنها تا براند باذن خدای تعالی باطراف و اقطار عالم در حالتی که آنها ابرهائی هستند سنگین و با آب پس ببین چگونه آنها بشکل باران می باراند بر زمین و بین کوهها را چگونه آفریده که آبها را نگهدارد

ص: 299

و چشمه ها منفجر شود و نهرها متدرجا جاری گردد که اگر دفعة جاری شود شهرها را خراب می کند و زراعتها و حیوانات را نابود می کند

و اما نعمت حرارة

طبیعة از کره اثر نیست و از آب و زمین حاصل نمی شود زیرا که هر دو در طبع سردند پس فکر کن و ببین که خدای تعالی چگونه مسخر کرده است آفتاب را و محل آن را در موضع لایقی قرار داده که ضرری از او به زمین و اهل آن نرسد نه نزدیک مفرط است که بتحلیل ببرد و گرم کند و نه دور دور است که زمین و آب را سرد و منجمد کند و زمین را دورزننده قرار داده که در دور آفتاب بگردد بزعم اهل هیئت جدید و بزعم هیئت بطلمیوسی قدیم آفتاب را نحوه ای قرار داده که دور زمین بچرخد شمالا در فصلی و جنوبا در فصلی و شرقا در فصلی و غربا در فصلی از فصلهای چهارگانه تا همه ناحیه ها از آن نفع ببرند و بسبب آن گرم شوند در وقتی دون وقتی که در هنگام حاجت به سردی سرد باشند و در هنگام حاجت به گرمی گرم باشند این یکی از حکمتهای آفتابست و حکمتهای دیگر آن بقدری زیاد است که از حدّ شماره و حساب بیرون است و کسی نمی تواند آنها را بشمارد غیر از خدائی که آفریننده آنست و همچنین است ماه که به منزله

ص: 300

خلیفه است برای آفتاب و همچنین سایر ستارگان با اینکه همه آنها در نفسهای خودشان موجودهایی هستند که بسرعت شتابانند در خدمت و اطاعت و تقرب به پروردگارشان در نمازهای همیشگی و سجودها و رکوعها مشغولند و اگر چنین نباشند خلقت آنها لغو و عبث و بی فائده خواهد بود چنانچه خدای تعالی فرموده وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَ وَ قَوْلِ خدای تعالی رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و برای همین است که وجود مبارك حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله به آسمان نظر می فرموده این آیه را می خوانده است- و می فرمود و یل لمن قرء هذه الآية ثم مسح بها سبلته یعنی وای بر کسی که این آیه را بخواند و دست به سیبش بکشد معنای آن اینست که بخواند این آیه را و تا ممل نکند در احوال ملکوت آسمان و کوتاهی کند از اینکه بفهمد ملکوت آسمانها را و برنگ آن نگاه کند و روشنی ستاره ها را ببیند چنانچه چهارپایان و جنبندگان با او در دیدن رنگ آن و دیدن نور ستاره ها شرکت دارند

خدا را در هر چیز بعجائب صنع باید شناخت

ص: 301

بدانکه برای خدا در ملکوت آسمانها و زمین و آفاق و انفس عجائب بزرگ شگفت انگیزی است که طالب معرفت و شناختن آن بندگانی هستند که خدا را دوست می دارند و مشتاق لقاء اویند آیا ندانسته اید مثلا اگر کسی عالمی را دوست می دارد همیشه علاقه مند و عاشق است که آثار و کتابهایی که تصنیف و تالیف کرده بدست بیاورد و دقائق معنیهای آن را بفهمد پس همچنین است امر در عجائب صنع خدا و ملکوت آنچه که آفریده است از علویات و سفلیات و از آنها پی ببرد به عظمت و حیات و قدرت و علم و حکمت او و آنچه نعمت داده است به او از هدایت و تعلیم و ارشاد و تسدید و تایید و توفیق شناسائی خود به او عنایت فرموده چون نعمتهای يك لقمه غذائی که صرف می شود به اندکی از بسیار بسیارها و قطره ای از دریاها نعمتهای آن تذکر داده شد بدانکه غذای نباتات هم مانند غذای انسان تمامیت آن محتوی نعمتهای بی پایانی است که مهیا نمی شود مگر بسبب نعمتهای بی پایان دیگر از عناصر صد و بیستگانه دیگر که تا کنون بوسائل متنوعه جدیده شناخته شده و آفتابها و ماهها و ستاره های سیارات و ثوابت که آنها هم تمام نمی شود مگر به افلاک و افلاک هم تمام نمی شود مگر بحركات آنها و حرکات هم تمام نمی شود مگر به ملائکه آسمانی که انها را به حرکت در می آورند و همچنین بامتداد اسبابهای بعیده ای که گنجایش ذکر آن نیست

در این مقام سزاوار دیدم نقل خبری را که شیخ بزرگوار صدوق المحدثین محمد بن علی بن بابویه قمی اعلی الله مقامه در کتاب عیون اخبار الرضا از امام جواد محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن علیهم السلام روایت کرده که فرمود دعی سلمان ابا ذر رحمهما الله الی منزله فقدم الیه رغیفین فاخذ أبو ذرّ الرغیفین یقلّبهما فقال سلمان یا ابا ذرّ لای شیء ینقلبهما قال خفت ان لا یكونا نضیجین فغضب سلمان من ذلك غضبا شديدا ثم قال ما أجراک حیث تقلّبت هذین الرغیفین فوالله لقد عمل فی هذا الخبر الماء الذی تحت العرش و عملت فیہ الملائکة حتّی القوه الی الریح و عملت فیہ الریح حتّی القاه الی السحاب و عمل فیہ السحاب حتّی امطره الی الارض و عمل فیہ الرعد و الملائکة حتّی وضعوه مواضعه و عملت فیہ الارض و الخشب و

الحديد و البهائم و التّار و الحطب و الملح و ما لا أحصيه اكثر فكيف لك ان تقوم بهذا الشّكر فقال ابو ذرّ الى الله اتوب و استغفر الله ممّا احدثت و اليك اعتذر ممّا كرهت ترجمه فرمود دعوت کرد سلمان ابا ذر رحمهما الله را و در مقابل او دو گرده نان گذارد ابو ذر آن دو گرده نان را گرفت و زیر و رو کرد آنها را پس سلمان گفت ای ابا ذر برای چه آنها را زیر و رو می کنی ابو ذر گفت ترسیدم که اینها پخته نباشد پس سلمان از آن کار خشمگین شد به خشمگینی سخت پس گفت چه چیز جرأت داد تو را که این دو گرده نان را زیر و رو کنی بذات خدا سوگند که هر آینه در این دو نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و عمل کرده اند در آن ملائکه تا اینکه آن را در باد انداختند و باد در آن عملکرد تا اینکه او را بسوی ابر انداخت و ابر در آن عملکرد تا اینکه او را بصورت باران به زمین بارانید و عمل کردند در آن رعد و ملائکه تا اینکه آن را در موضع خود نهادند و عمل کردند در آن زمین و چوب و آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک و آنچه که برای تو نشمردم بی حدّ و اندازه است پس چگونه می توانی شکر اینها را

بجا بیاوری أبو ذر گفت بسوی خدا بازگشت می کنم و طلب آمرزش می کنم از خدا از این کاری که کردم و از تو عذر می خواهم از کردن کاری که مکروه خاطر تست

نعمتهای خدا را نمی توان شمرد

باری نعمتهای الهیه به پایان است چنانچه هرگاه تمام جن و انس با همدیگر جمع شوند برای احصاء و شماره نعمتی از نعمتهای الهیه از عهدۀ احصاء و شماره آن عاجزاند و نمی توانند قال الله تعالی وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا آنچه از نعمتهائی که همه اهل تحقیق ذکر کرده و می کنند و در کتابهای متنوعه ثبت شده و می شود قطره ایست از دریای نعمتهای الهیه که برای توجه دادن افکار به مبدأ و معادشناسی و رسیدن بکمالات لائقه و سیر تکاملی و نائل شدن به سعادت جاودانی فکرهای خود را بکار بیندازند و از خدا بخواهند آن صراط مستقیمی را که خدای تعالی به انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین انعام فرموده به ایشان انعام فرماید چنانچه خدای رءوف رحیم تعلیم فرموده است بندگان را که هنگام توجّه به خدا در نمازهایشان از او هدایت بخواهند و بگویند إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

ص: 305

بوجود آمدن هر چیزی باسباب ان است

بدانکه از نعمتهای خدای تعالی یکی خلق اسبابست که وسیله باشد برای رسیدن طالب بمطلوب خود که اگر اسباب نباشد آن مطلوب حاصل نمی شود خواه مطلوب مادی باشد یا معنوی مثلا غذایی که برای سدّ جوع انسان نیازمند است بخوردن آن نیازمند بادراك و حرکت است اوّلا که این هر دو نعمت بزرگند و حصول آنها محتاج باسباب است و آن از نعمتهائی است که قوام ادراك و حرکت به آنها است پس یکی از نعمتهائی که خدا به بنده می دهد احساس است و آلت حرکت در طلب غذا پس توجه کن ترتیب حکمت خدا را در آفرینش حواس پنجگانه ای که آلت و سبب ادراك است بدانی اوّل قوه لامسه و حس لمس است که عمومیت دارد حیوانات و جنبندگان هم در آن شریکند زیرا که آنها هم در عالم اضداد می باشند و بسبب این حس احتراز می کنند از گرمای شدید و سرمای سخت مثلا بخصوص در خوردن و آشامیدن و به این اکتفا نمی شود که از نزدیک کنند و در طلب آن قادر نباشند چه انسان و چه حیوان بلکه محتاجند بحسّی که درك کند آنچه را که از

آن دورند و این حسّ بوئیدن است که بعربی شامّه گفته می شود دوّم قوّه شامّه و حسّ بوئیدن است و از نعمتهائی که خدای تعالی در بشر و بهائم خلق فرموده حسّ بوئیدن است از دور و نمی دانی که این بو از کجا است و از چه ناحیه ایست که استشمام می کنی پس محتاج می شوی که در اطراف و جوانب بگردی لذا قوه باصره و حسّ بینائی را در چشم تو خلق فرموده که درك کنی این بو از کجا و از چه جهت است با هم و در طلب آن می روی لکن اگر پرده ای یا حاجبی در پیش چشمت نباشد یا دیواری مثلاً و الاّ احتیاج بحسّ دیگری پیدا می کنی که بواسطه آن بتوانی آنچه که از تو پنهان است درك کنی و این عبارت است از شنیدن سخنها یا صداها سیّم قوّه سامعه و حسّ شنیدن صداها است که این نیز نعمتی است که خدا به تو عطا فرموده که بآن تمیز می دهی و کلام را می فهمی و می شنوی و همچنین سایر صداها را از صداهاى انسان و حیوان و غیر آنها لکن این حسّ هم تو را بی نیاز نمی کند و محتاجی بحسّ دیگری که آن نیز نعمتی است برای تو از نعمتهای الهیّه

چهارم قوه ذائقه و حسّ چشیدن است که سایر حیوانات با تو شریکند در آن تا بیایی که غذای تو موافق است بحال تو یا مخالف است و طعم آن شیرین یا شور یا تلخ است و امثال آن و سبب هلاکت تو است یا نه باز این نعمت هم برای تو کافی نیست اگر در پیش دماغ تو حسّ دیگری نباشد که همه قوای مدرکه در آن جمع شود پس محتاجی بحسّ مشترکی که جایگاه او در پیش دماغست پنجم قوه باصره و حسّ بینائی است که در ضمن قوه شامه گفته شد چون این جمله دانسته شد نیز بدانکه حسّ مشترك تنها هم باز برای تو کافی نیست باز احتیاج داری به قوه حافظه و آن حسّی است که حفظ کنی بآن صورت آنچه که ذخیره کرده ای از غذا برای وقتی که بآن حاجت پیدا کنی این هم باز تنها تو را کفایت نمی کند بلکه احتیاج داری به قوه مدرکه پس قوه حافظه نیز برای آنست که آنچه را که در نظر تو آمده از مادی یا معنوی آنها در خزانه ذهن و خاطرت محفوظ باشد و فراموش نکنی برای وقت حاجت و به قوه مدرکه درك کنی معانی ای را که تعلق می گیرد بافرد

نوع تو و جنس تو که محتاج بصدافت و رفاقت و مصاحبت او باشی یا برای دفع عداوتها یا برای تحصیل غذا و نحو اینها که حاصل شود برای تو به صناعت و ساختن و پرداختن نه به طبیعت و محتاجی به حافظی که آن را حفظ و نگهداری کند و نیز محتاجی به قوه متصرفه ای که در آن تصرف کند در صورتی که در خاطر و ذهن تو محفوظ است بجدا کردن و ترکیب و حاضر الذهن بودن و امثال اینها که اینها همه از نعمتهایی است که خدا به تو عنایت فرموده- و حیوانات هم در همه اینها با تو شریکند- و اگر هر یک از اینها برای تو نباشد در مواردی که ذکر شد ناقصی بجهت درک نکردن عواقب کارهایت

متمیز میان انسان و حیوان

بدانکه آن چیزی که سبب امتیاز انسان از حیوان که خدای متعال بنده را بآن شرافت داده قوه عاقله و صفت عقل است که حیوانات از آن بهره ای ندارند لذا تکلیف هم برای آنها قرار داده نشده و قوه عاقله برای انسان اشرف از همه قوائی است که ذکر شد پس صفت عقل گرامی تر و شریف تر از همه صفات است بعقل درک مضرت خوردنیها و منفعت آنها اعم از اینکه منافع آنها ظاهر و پدیدار باشد یا مخفی و پنهان باشد بحسب حال باشد یا مآل همه آنها یا بعض آنها

درک می شود از کیفیت طبخ آنها و اصلاح آنها که این پست ترین فائده های آنست و کمترین حکمت در پدید آوردن آنها

بزرگترین فائده و حکمت ایجاد عقل

بدانکه اعظم فوائد و حکم ایجاد عقل شناختن خدای تعالی و صفات جلال و جمال و کمال و افعال او است و همچنین شناختن حکمت او است در عالم او چون این معنی دانسته شد سوق می دهیم کلام را در فائده های حواسی که در حق تو و در وجود تو قرار ده تا بکشاند تو را بسوی آن چیزی که نفع تو در آنست در طلب کردن بالاترین درجات خیر و خوبی که نتیجه آن حیات جاودانی و سعادت و خوش بختی ابدی باشد برای تو پس بدانکه این حواس پنجگانه ای را که خدای تعالی به تو عطا فرموده برای آنست که خبرگزاران و جاسوسهائی باشند که نگهبانی کنند در مملکت بدن تو و در کمین باشند اخبار مختلفه اطراف و اکناف اعضا و جوارح مختلفه تو را بحسّ مشترك دفتردار مخصوص شاه که بمقدّم دماغ و مغز تو است برسانند و خفیه نویسه های سلطان بدن تو باشند و دوسیه های تنظیم شده را تسلیم او نمایند و او تحویل بگیرد و بنظر سلطان بدن برساند بدون اینکه مهرهای آنها را

ص: 310

باز کرده باشد و پادشاه بدن آنها را باز کرده رسیدگی نماید و بر اوضاع مملکت بدن آگاه شود و باحکام عجیبه درباره صاحبانش به عدالت داوری و حکم کند و این حکومت در این مقام برای احدی غیر از شخص شاه ممکن نیست اینست بعضی از نعمتهای خدا در ادراکاتی که به تو عطا فرموده و استیفاء تمام آنها ممکن نیست و برای حواس ظاهره به نسبت هر کدام از آنها اسبابی است که اگر آنها نباشد انسان کمال عجز را دارد و نمی تواند از حکمتهایی که در آنها است بهره برداری کند یکی از آنها چشم است که آن نعمتی است بزرگ از نعمتهای الهیه که محتوی نعمتهای بی اندازه ایست که بشر از درك همه آنها عاجز و سرگردانست

تشریح چشم

بدانکه چشم یکی از آلتهای مدارك است که خدای متعال ترکیب فرموده برده طبقه که هفت طبقه از آن پرده هائست و سه طبقه از آن رطوبتهائی است که شاعر در قطعه ای از اشعار خود جمع کرده و آن اینست- کرد آفریدگار جهانی بصنع خویش *** چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم

صلب و مشیمه شبکه زجاجیه پس جلید *** بیضیه عنکبوت و عنب قرن و ملتحم

این ده طبقه بعضی از آنها رطوبتهائی هستند و بعضی پرده هابند و بعضی از آن

پرده ها مانند تار و دوانیده عنكبوت و بعضی مانند مشیمه یعنی زهدان و بچه داند و بعضی از رطوبتها مانند سفیده تخم مرغ و بعضی مانند یخ بسته شده می باشد و برای هر يك از آنها صفتی و صورتی و هیئتی است و شکلی و دائره ای و از برای هر يك از آنها چسبندگیها و اجزاء و قوی و کیفیت است و برای هر يك از آنها احکامی است از صحت و مرض و سلامتی و آفت که از جمیع جهات کسی نمی تواند آنها را بشمارد مگر خدای تعالی - اگر يك طبقه ای از آنها مختل شود و یا چیزی از اسباب مختل گردد بینائی آن مختل می شود به نحوی که در معالجه آن طبییها و کحّالها عاجز می مانند و کتابهای بسیاری قدیما و جدیدا در تشریح چشم نوشته شده با اینکه حجم آن بقدر يك عدسه کوچکی است و عجب تر اینکه همه افلاك و طبقات آن و آنچه که در آنها است در آن داخل می شود که از جمله آنها است عنصرهائی که خدا آفریده در این عدسه و غیر آن بدون اینکه آنها كوچك شوند یا جای آنها تنگ شود یا آن عدسه كوچك یا بزرگ شود

فوائد حاسه گوش

و بر همین قیاس کن حاسه گوش و سایر حواس ظاهره را که هیچ نسبتی در صنع و حکمت با

حواس باطنه نیست کما اینکه برای حواس باطنه نسبتی بسوی عقل نیست و عقل غیر از همه اینها است پس اینها همه که ذکر شد از نعمتهای الهیه در سببهای ادراک نفس بوده بر آنها و حال نعمتهای خدا در آفرینش اسباب تحریک که قرین با ادراکست در هر نفسی چنانچه خدای تعالی فرموده **كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ** می باشد پس سائق مبدأ مبادی ادراکست و شهید مبدأ مبادی تحریکست پس بدانکه بعد از خلق ادراکها در تو نگاه کردن به غذا و طعام برای تو کافی نیست بلکه احتیاج تو به شهوت خوردن و میل داشتن بآن وادار می کند تو را بر حرکت کردن در طلب آن پس خدای تعالی در تو شهوت را آفریده که بسوی غذا و طعام بروی و مسلط کرده است آن را بر تو همچنان که شهوت گناه کردن بر معصیت کار مسلط شده پس این شهوت اگر ساکن نشد و مقدار حاجت خود را از آن گرفتی هلاک می کنی نفس خود را به این جهت خدای تعالی نیز در تو کراهت را خلق فرموده که از خوردن غذا و طعام سیر شوی و شهوت مجامعت را در تو آفریده برای بقاء نوع تو و دوام نسل تو- و در خلق اسباب تولید از دو تخم و رحم و خون حیض و منی و مجراهای آنها و رگها و جای آنها و کیفیت تولید نطفه و مشکّل شدن آن و کیفیت دور زدن آنها در اطوار خلقت تا تمام اعضاء از عجائبی است که نمی توان شمرد- پس شهوت و غضب نمی خوانند صاحب خود را مگر برای اینکه به او

نفع برسانند یا گاهی ضرر برسانند و این دو قوه شهوت و غضب هم باز تو را کافی نیست پس امتیاز داد خدای تعالی تو را از حیوانات به قوه دیگری که آن اراده عقلیه است و گرمی داشت تو را بآن و از حیوانات جدایت کرد همچنانی که تنها شدی بشناختن عاقبتها-باز هم این قوی برای تو کافی نبود چه بسیار زمانی که درك کرده می شود اشتیاق داشتن شخص به چیزی که از آن دور است و در دسترس او نیست و قدرت رفتن بسوی آن را هم ندارد پس می آفریند برای تو قدرت بر رفتن و طلب کردن آنچه را که می خواهی و آن کارهایی که می خواهی و دفع می کند از تو به وسیله آلت‌هایی که تعیین شده برای رفتن و طلب کردن برای دفاع کردن و فرار دادن چیزهایی که مانع راه تست و یا در ضد تو هستند که بعضی از آنها طبیعی است مانند عضوها و بعضی از آنها خارجی است مانند اسلحه ها و مرکبها و چهارپایان و چرخها و متورها و ماشینها و طیاره ها و کشتیها و نحو آنها و آلات زراعت و ماده های اولیه آن و اسباب و کارکنان آنها از صنعتگر و اصلاح کن و غیر اینها که در هر يك از آنها نعمتهای خدائی بسیار و حکمت‌های بیشماری است که در حدّ احصاء و شماره نیست که همه اینها مقدمات تحصیل يك گرده نان است که بمصرف خوردن خود برسانی پس عبرت بگیر

در پیرامون نعمتهای الهیّه از گرده نانی که تا آماده شود چقدر از نعمتهای ظاهریه و باطنیه الهیّه بکار برده شده تا به این صورت بدست بنده و جناب عالی رسیده از چیزهائی که محتاج به آن بوده که برای خوردن اصلاح و آماده شود از آلات زراعت تا آرد کردن و نان کردن و در دسترس گذاشتن از قبیل نجّار و آهنگر و بّناء و طحّان و خبّاز و غیر اینها و فکر کن در نعمتهائی که نیز در این باب خدای تعالی عطا فرموده از قبیل آهن و مس و قلع و آتش و هیزم و ادوات و آلات لازمه و فکر کن که چگونه خدای تعالی کوهها و سنگها و معادن را آفریده و غیر اینها اگر خوب فکر کنی می یابی که يك گرده نان بوجود نمی آید تا برای بدست آوردن آن بیشتر از هزار نفر کارگر در آن کار نکرده باشند غیر از نعمتهائی که دست بشر در آن کار کرده از ابر و باد و باران و آفتاب و ماه و ستارگان و ملانکه موکلین آنها و نعمتهای خفیّه دیگر که افکار بشری در آنها راه ندارد و غیر از خدا کسی احصاء آن را نمی تواند بکند ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

خداوند علی اعلا میلیونها نعمتهای گوناگون عرشی و فلکی و آسمانی و زمینی برای بشر آفریده و آنها را مسخّر و رام بشر قرار داده و بشر را مسخّر خود گردانیده و آنها را بصراط مستقیم توحید و خداشناسی هدایت فرموده و تکلیف برای آنها قرار داد و پیغمبران و کتابها

جهات ادبی کلمه غیر

نکته ادبی کلمه غیر بعضی از قرآء آن را بنصب خوانده اند و این شاذ و نادر است از این کثیر که یکی از قرآء است روایت شده که در قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر الضالین خوانده شده و همین قرائت از امیر مؤمنان علی علیه السلام هم روایت شده اما کسانی که غیر را بنصب خوانده اند بنا بر حال بودن است از ضمیر مجرور و انعمت در آن عمل کرده- و بعضی کلمه اعنی را در ضمیر گرفته و کلمه غیر را بنا بر مفعولیت منصوب خوانده اند- و بعضی غیر را بمعنی الا گرفته و باستثناء قائل شده اند و اگر نعمتهائی که خدای تعالی عطاء فرموده شامل حال هر دو قبيله تفسیر شود و عمومیت داشته باشد در حالتی که بجز خوانده شود سه وجه در آن گفته شده یکی آنکه بدل از ضمیر علیهم دوم آنکه بدل از موصول که کلمه الدین است باشد و آن صفت باشد برای موصول سوم آنکه صفتی باشد واضح کننده و یا تخصیص دهنده به معنای اینکه همه آنها از مؤمنین و مغضوب علیهم و

ضالّین مشمول این نعمتها هستند و جامع میان اسباب نعمت و کمال و میان اسباب سلامت از مظاهر غضب و ضلال می باشند بهر حال اصل در کلمه غیر اینست که صفت باشد برای نکره و این قول بیکی از دو وجه صحیح می شود یا اینکه موصوف جاری مجرای نکره باشد به این که بآن قصد موصول موقت معهود نشود مانند الف و لام که برای عهد است در کلمه اللّیّم در قول شاعر و لقد امرّ علی اللّیّم یسبّنی یا اینکه صفت جاری مجرای معرفه باشد برای اینکه غیر مضاف بودن بسوی چیزی شده که يك ضدّ دارد در اینجا برای مغضوب علیهم يك ضدّ است که آن منعم علیهم باشد چنانچه نزد تو متعیّن و معروفست که حرکت غیر از سکون است پس وقتی که به تو گفته شود علیک بالحركة غیر السّکون معرفه ای را به معرفه ای وصف کرده بلکه چیزی را به خود آن چیز وصف کرده ای برای اینکه آن عین همان چیز است پس کانه حرکت را تاکید کرده یا اینکه-علیهم اول در محل نصب است بنا بر مفعولیت و علیهم دوم در محل رفع است بنا بر فاعلیت بنیابت یعنی نائب فاعل بودن در این صورت کلمه لا در وَ لَا الضّالّیّن زائده است برای تاکید آنچه که در کلمه غیر هست از معنای نفی حرفی و برای همین است که گفته می شود انا زیدا غیر ضارب همچنانست که می گوئی انا زیدا لا ضارب و نمی گوئی

از چیزهایی که محتاج به بیانست

بدانکه لفظ غضب در اینجا نسبت به خدای تعالی به معنای اراده وارد کردن عقوبت است بر کسی که استحقاق آن را دارد در صورت انتقام و این حکمتی است از خدای تعالی مراد غضب متعارف نیست که از انسان یا حیوان؟؟؟ می شود که آن عبارتست از کیفیت نفسانیه که خون بجوش بیاید برای انتقام کشیدن که نتیجه آن تشفی قلب است از حالت غیظ و خشمگین شدن- پس اطلاق غضب و مانند آن بر خدای تعالی باعتبار نتیجه های فعلی است نه باعتبار مبادی انفعالی چنانچه در لفظ رحمت هم نسبت بذات خدا رقت قلب نیست که از لوازم جسمانیت است زیرا که ذات خدای تعالی منزّه از جسم و جسمانیات است.

و ضلال به معنای بیرون رفتن از طریق توحید و راه حق است و اصل آن به معنای هلاکت است چنانچه خدای تعالی فرموده إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ (ای هلکنا) یعنی آیا وقتی که ما هلاک کردیم در زمین و از این باب است قول خدای تعالی که فرموده وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ

یعنی اهلك اعمالهم یعنی هلاک و نابود کرد کارهای ایشان را و بدانکه برای عدول و تجاوز کردن از توحید خدا و راه حق شعبه های بسیاری است و هر یک از آنها دامنه دار است و در مقابل هر قسمی از عدول قسمی از غضب است بلکه هر یک از دو طایفه در آیه مبارکه هم مغضوب علیهم و هم ضالین هر دو می باشند الاّ اینکه خدای تعالی مخصوص فرموده هر فرقه ای را به نحوی و سمتی که به آن شناخته می شود با اینکه همه آنها در صفات بسیاری با همدیگر شرکت دارند و اگر گفته شود که مراد از مغضوب علیهم گناهکاران و اهل فسق و فجورند و مراد از ضالین کفار و جهّال از حق و منحرفین از طریق هدایت و ایمانند و جهی است و جیه زیرا آنهایی که راه یافتگان بنور حق می باشند سالک صراط مستقیمند و رستگارانند بکرامت رسیدن به بهشت و نعمتهای بهشتی و آنها کسانی هستند که جمع کرده اند میان کامل کردن عقل فکری خود بنور ایمان و کامل کردن عقل عملی خود بتوفیق یافتن بعمل کردن بارکان پس کسی که دو قوه عاقله و عامله خود را مختل کرد و بعملی که باید بکند و مکلف بآن است نکرد فاسق و مورد غضب خدا است بدلیل قول خدای تعالی در باب کسی که عمدا کسی را بکشد که فرموده و غضب الله علیه و کسی که اخلال کند

بعلم و ادراك حق جاهل و كافر است بدليل قول خدای تعالی که فرموده فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ أَ كَر كَسَى بگوید که چرا خدای تعالی غیر الذین غضبت عليهم نفرمود تا موافق با انعمت عليهم باشد جواب گفته می شود برای اینکه اعطاء نعمت برتری و رجحان دارد بر غضب و نعمت نسبت بفعل خدای تعالی در آیه ما قبل صریحا و در آیه بعد بر خلاف آنست زیرا که عادت خدای تعالی و دأب کرم او در کلام مجیدش بر همین است چنانچه در آیه مبارکه لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ فرموده و نفرموده است لَاعَذَّبَنَّكُمْ یا در آیه شریفه نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ و نفرموده و اعذبتکم العذاب الالیم و امثال اینها پس در خطاب مراعات ادب و اختیار لفظ نیکو فرموده پس بدانکه نعمت ذاتی خدا است ولی نعمت عارضی است بر قیاس رحمت و

غضب و رضا و سخط و نحو اینها زیرا که جانب رحمت و رضا ذاتی است و رجحان دارد و جانب غضب و سخط عارضی است و ممکن نظر بجنبه امکانی قاصر است از پذیرفتن نوری که تمام تر باشد و اشاره به این است فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام که در مقام دعا عرضه داشته سبحان من اتسعت رحمته لاولیائه فی شدّة نعمته و اشتدّت نعمته لاعدائه فی سعة رحمته یعنی پاک و منزّه است خدائی که رحمت او توسعه دارد برای دوستانش در حالی که عذاب او سخت است و سخت است عذاب او برای دشمنانش در حالی که رحمت او توسعه دارد

همه معارف و علوم در سوره حمد است

بدانکه عارف محقق می فهمد که همه معارف و علوم در سوره حمد است و آنچه در همه قرآن و سوره های آن منتشر است در این سوره است چنانچه در اخبار و احادیث تنبیه بآن شده است و کسی که نفهمد این سوره را به نحوی که از آن استنباط کند عمده اسرار علوم الهیه و معالم ربّانیه را از احوال مبدأ و معاد و علم نفس و ما بعد آن و آنچه بالاتر از آنست از چیزهائی که کلید همه علمها است او عالم ربّانی

ص: 321

نیست و راهی بتفسیر آن پیدا نکرده است بآن نحوی که باید راه پیدا کند و اگر این سوره چنانکه گفته شد مشتمل بر اسرار مبدأ و معاد و علم رفتن انسان بسوی پروردگار نبود این همه اخبار و احادیث در فضیلت آن وارد نمی شد چنانچه بعد از این کمی از آنها در اینجا ذکر می شود که این سوره معادل با همه قرآن است زیرا که مرتبه و فضیلتی نیست برای چیزی در حقیقت مگر بسبب اشتغال آن بر امور الهیّه و احوال آن چنانچه مکرر در مکرر در کتب بسیاری از خاصه و عامه نوشته و گفته شده و آن افضل چیزی است که بنده بواسطه آن تقرب به خدا پیدا می کند و اکسیر سعادت ابدی است که فلز دل انسانی را تبدیل به طلای خالص معارف الهیّه می کند که هیچ غلّ و غشی در آن باقی نماند و دریای علوم و معارف حقه حقیقیه شود و آئینه تمام نمای صفات جلال و جمال و کمال و افعال الهیه گردد و از این باب است که ذات اقدس احدیّت جلت عظمته در عالم معراج در بهترین زمانها و عالی ترین مکانها بافضل تمام انبیاء و رسل به وسیله مطاع امین در قرار مکین وحی فرستاد بخاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم در مجمع ملائکه و روحانین در عالم غیب که نسبت آن بعالم شهادت نسبت اصل بفرع است که بخواند خدای را به هفت چیز که خاتمه سوره بقره مشتمل بر آنها است و به آنها تمام می شود سعادت دنیا و آخرت برای

ص: 322

بندگان که چهار چیز از آن متعلق باسرار مبدأ است که آن عبارت است از معرفت ربوبیت و علم مفارقات از حکمت الهیه یعنی معرفت خدا و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران او چنانچه خدای تعالی فرموده آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ يَعْنِي اِيْمَانِ اَوْرَدَ اِيْنِ پيغمبر گرامی (محمد بن عبد الله صلى الله عليه و آله) به آنچه که فرو فرستاده شد از جانب پروردگار او و همه مؤمنان هم ايمان آوردند به خدا و فرشتگان او و پیغمبران او جدائی نمی اندازیم میان احدی از پیغمبران او و دو چیز آن در میانه است بین بندگان و خدا یکی از آن دو معرفت بنده بودن است که وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا باشد و دَوْم کمال بندگی است که آن التجاء بندگان و پناهنده شدن ایشان است بسوی خدا و طلب مغفرت و آمرزش از او است که غفرانك ربنا- اشاره به آنست و یکی متعلق بمعاد است و اینکه بازگشت بندگان بسوی او است وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

و همچنین مشتمل است این سوره بر هفت چیز

اول چون گفتی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مشتمل است بر توحید ذات و صفات دوّم چون گفته شود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ در گفتن الحمد لله اشاره است بر عالم توحید و تقدیس و توحید افعال بر دو قسم است قسم اول عالم امر و در آنند ملائکه مقربین قسم دوم عالم خلق و اصل آن اختیار کرده شده انبیاء و مرسلین و آنهایی که تالی تلو آنهایند و عالم تسبیح و تنزیه تسبیح کنندگان بحمد خدای تعالی است و رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اشاره بکاملین از اهل علم و عرفان است و ایشان انبیاء و اولیاء اند (سوم) اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یعنی رحمان دنیا و رحیم آخرت و در آن اشاره است بسوی اهل رحمت الهیّه در دو عالم و آنها ملائکه و مرسلین اند (چهارم) مَا لِکَ یَوْمَ الدِّیْنِ اشاره است به حقیقت معاد و بازگشت همه بسوی خدای تعالی که غایت غایات و نهایت نهایت است (پنجم) اِیَّاكَ نَعْبُدُ و اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ اشاره است به کیفیّت بندگی کردن بسبب تهذیب اخلاق و تصفیه باطن- و بسوی التجا بردن و پناهنده

شدن بسوی خدای تعالی است و آن حالت انسان است بین مبدأ و معاد (ششم) إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اشاره است بسوی علم بکلمات خدا و آیات او (هفتم) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اشاره است به قرآن مجید که اشرف همه کتابهای آسمانیست که آنها الواح نفسیه هستند که نازل شده اند بر پیغمبران پیش زیرا که جوهر نفسی از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که آن جوهر عقلی و جوهر نبوت که به اعتباری کلمه الهیه و به اعتباری کتاب مبین است که در آنست آیات حکمت و معرفت و از جهتی صراط خدای غالب ستوده شده است زیرا که ممکن نیست رسیدن بنده بآن مگر بعد از رسیدن به معرفت احدیت او و همچنین است کسی که نیابت دارد از جانب او بر ایشان چنانچه دلالت دارد بر آن حروف مقطعه قرآنی بطور اصلی یعنی غیر مکرر صراط علی حق نمسکه و برانگیخته می شود از این مراتب هفت گانه سوره مبارکه مقامات هفتگانه ای در گفتگو کردن با خدای تعالی در مقام دعاء و آن مقامات نیز هفت است

مقام اول

مقام ذکر است قول خدای تعالی است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا یعنی پروردگار ما از ما مؤاخذه نکن اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم یا ما را بخطا انداخت ضد فراموشی ذکر است یعنی یاد کردن چنانچه خدای تعالی فرموده اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ یعنی یاد کن پروردگار خود را هرگاه فراموش کردی و این یاد کردن حاصل می شود بگفتن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقام دوم

وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا یعنی و حمل نکن بر ما مشقت را همچنانی که حمل کردی آن را بر کسانی که پیش از ما بوده اند-بدانکه دفع حمل مشقت ایجاب می کند ستایش کردن خدا را بگفتن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

مقام سوم

رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاغَةِ لَنَا بِهِ یعنی تحمیل نکن بر ما چیزی را

که تحمل طاق‌ت آن را نداشته باشیم- این دعا اشاره بکمال رحمت و اسعه الهیه است الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام چهارم

وَ اعْفُ عَنَّا - یعنی درگذر از ما و عفو کن ما را- زیرا که تویی مالک قضا و حکومت در روز جزا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

مقام پنجم

وَ اغْفِرْ لَنَا - یعنی بیامرز ما را- زیرا که ما بکلی از غیر تو چشم پوشیدیم و به تو پناهنده شدیم و در همه کارها بر تو توکل کرده ایم اِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

مقام ششم

وَ اِزْحَمْنَا یعنی رحم کن بر ما زیرا که طلب هدایت از تو می کنیم اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

مقام هفتم

أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ یعنی تویی مولای ما

ص: 327

پس یاری کن ما را بر علیه قوم کفار صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اینست مرتبه هائی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم ارواح هنگام صعود او بمعراج وقتی برگشت بمعراج جسمانی آسمانی و افاضه شد اثر الهی بمظهر صفات نامتناهی و وقوع یافت تعبیر از آن به مکالمه صوری در عالم آسمان دنیا بین حبیب و محبوب و مأمور شد بخواندن سوره مبارکه فاتحة الكتاب پس کسی که این سوره را در حال نماز بخواند بالا می رود از خواننده نورهای بسوی عالم بالا بجانب خدای تعالی همچنان که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عالم معراج از مبدأ فیاض علی الاطلاق افاضاتی نسبت باین نمازگزار هم بقدر معرفت و استعدادی که دارد مشمول افاضات الهیه خواهد شد و بهمین جهت است که رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرموده الصَّلَاةُ معراج المؤمن

در بیان فضیلت این سوره مبارکه

بدانکه اخبار و احادیث بسیاری در فضیلت این سوره مبارکه از مصادر وحی و تنزیل بطرق بسیار روایت شده از جمله آنها خبری است که مسندا از ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود ایما مسلم

ص: 328

قرء فاتحة الكتاب علی من الا-جر کائما قرء ثلثی القرءان-یعنی هر مسلمانی که بخواند سوره فاتحة الكتاب را بر من است از مزد دادن بمانند کسی که دو ثلث قرءان را خوانده باشد و فی روایة کائما قرء القرءان و در روایت دیگر مانند مزد کسی که تمام قرءان را خوانده و نیز ابی بن کعب مسندا روایت کرده که گفت خواندم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فاتحة الكتاب را پس فرمود و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوریه و الانجیل و لا فی الزبور و لا فی القرءان مثلها هی ام الكتاب و هی السبع المثانی و هی مقسومة بین الله و بین عبده و لعبده ما سئل یعنی قسم به آن خدائی که جان من بدست او است نفرستاده است خدا در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرءان مانند این سوره را اینست ریشه و اصل و مادر قرءان و اینست هفت آیه ای که دو مرتبه نازل شده یا در هر نمازی دو مرتبه خوانده می شود و اینست قسمت کرده شده میان خدا و بنده اش و برای بنده او است جزای خواندن آن آنچه که بخواهد و در تفسیر عیاشی ره

باسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که بجابر بن عبد الله فرمود یا جابر الا اعلمک بفضل سورة انزلها الله فی کتابه- قال-فقال له یا جابر الا اخبرک عنها قال بلی بلی ابی انت و امی فاخبرنی فقال هی شفاء من کلّ داء الا السّام و السّام الموت یعنی ای جابر آیا نیاموزم به تو فضل سوره ای را که خدا آن را فر فرستاده در کتاب خود-گفت راوی-پس آن حضرت فرمود ای جابر آیا خبر ندهم تو را از آن عرض کرد چرا پدر و مادرم فدای تو باد خبر ده مرا پس فرمود که آن شفاء است از هر دردی مگر سام و سام به معنای مرگست و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من لم یبرأه الحمد لم یبرأه شیء یعنی کسی که مرض او به سوره حمد شفا داده نشود هیچ چیز او را خوب نمی کند و از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ان الله عزّ و جلّ

قال يا محمد و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم فافرد الامتتان عليّ بفاتحة الكتاب و جعلها بازاء القراءان و ان فاتحة الكتاب اشرف ما في كنوز العرش و ان الله خصّ محمّدا و شرفه بها و لم يشرك فيها احدا من انبيائه ما خلا سليمان عليه السلام منها بسم الله الرحمن الرحيم الا ترى يحكى عن بلقيس حين قالت انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم الا فمن قراها معتقدا لموالاة محمّد و آله منقادا لامرها مؤمنا بظاهرها و باطنها اعطاه الله بكلّ حرف منها حسنة كلّ واحد منها افضل له من الدنيا بما فيها و من استمع الى قار يقرأها كان له قدر ثلث ما للقارى

ص: 331

فليستكثر احدكم من هذا الخير المعرض له فانه غنيمه لا يذهب (او) انه فيبقى في قلوبكم الحسرة يعني بدرستی که خدای عزّ و جلّ فرمود ای محمّد و هر آینه دادیم به تو سبع المثانی یعنی سوره فاتحه الكتاب را با قرآن عظیم و بر من منت نهاد به سوره فاتحه الكتاب در مقابل قرآن و فاتحه الكتاب شریف تر است از آنچه که در گنجهای عرش است و خدای تعالی مخصوص گردانید محمّد را (صلی الله علیه و آله) و شرافت داد او را به این سوره و شریک نگردانید احدی از پیغمبران خود را باین سوره سوای سلیمان بن داود علیهما السلام را مگر به بعضی از آن که آن بسم الله الرحمن الرحيم است آیا ندانسته اید که خدای تعالی حکایت کرده از بلقیس ملکه سبا زمانی که گفت این نامه از سلیمان است و در آنست بسم الله الرحمن الرحيم آگاه باشید کسی که بخواند این سوره را در حالی که معتقد باشد بموالات محمد و آل محمّد و اطاعت کند امر آن را و مؤمن باشد بظاهر و باطن آن عطا می کند خدا او را بهر حرفی از آن حسنه ای که هر یک از آن حسنه ها افضل باشد از دنیا و آنچه که در آنست و کسی که استماع کند خواندن خواننده آن را به اندازه يك سوم حسناتی را که به خواننده آن عطا می کند به او عطا

ص: 332

کند پس باید زیادتى بطلبد هر يك از شماها از این خبرى كه عرضه داشته شد بر او زیرا كه آن غنیمتى است كه از بین نمى رود البتّه البتّه-یا اینکه باقى مى ماند حسرت آن حسنات در دلهای شما و از حذیفه یمانى ره روایت شده از رسول خدا صلّى الله علیه و آله كه فرمود انّ القوم لیبعث الله عليهم العذاب حتما مقضیا فیقرأ صبیّ من صبیانهم فی الكتاب الحمد لله ربّ العالمین فیسمعه الله تعالى فیرفع عنهم العذاب اربعین سنة یعنی بدرستی كه هر قومى را كه خدای تعالی برانگیزاند بر ایشان عذابى را كه حتم شده و قضای الهی بر آن جاری گردیده پس كودكى از كودكان در قرءان بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ را و خدا بشنود آن را برداشته مى شود عذاب از ایشان تا چهل سال و از امام صادق علیه السّلام

ص: 333

لو قرأت الحمد على ميّت سبعين مرّة ثمّ ردّ الله الرّوح فيه ما كان عجبا يعنى اگر بخوانى سوره حمد را بر مرده اى هفتاد مرتبه پس برگرداند خدا روح او را در بدنش عجيب نيست از ابن عباس رضى الله عنه روايت شده كه گفت نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله بودم كه ملكى بر او نازل شد و بحضرت او عرض كرد بشارت باد تو را بدو نور كه برايت آورده ام كه هرگز براى هيچ پيغمبرى آورده نشده پيش از تو كه آن فاتحة الكتاب و اواخر سوره بقره است كه هرگز حرفى از آن خوانده نشده الا اينكه به تو عطا کرده شده

خاتمه اى از فضائل نورانيه اين سوره

كه در طى اخبارى كه در فضيلت آن ذكر شد اشاراتىست بلندمرتبه و اسرار و رموزيست مكنونه و تنبهايتيست عرفانيه كه مشتمل است بر جميع كمالات عقليه و معارج الهيّه مندرجه در اين سوره كه نمى شناسد قدر آن را و نمى فهمد حقايق آن را مگر كسانى كه راسخند در علم و دين و تا اندازه اى كسانى كه بر عروة الوثقى ولايت آل محمّد عليه- السلام چنگ زده اند و راه كشف و يقين بر ايشان حاصل شده و از انوار

ص: 334

افاضات ایشان بهره مند شده اند و جرعه نوش بحر مَوَاجِ ولایت ایشان گردیده اند و از فضایل این سوره مبارکه است که آن در بردارد هر آنچه را که محلّ احتیاج هر انسانی است در شناختن مبدأ و وسط و معاد پس بدانکه کلمه مبارکه الحمد لله اشاره است باثبات صانع مختار علیم حکیمی که حمد و ثنا و تعظیم مخصوص ذات یکتای بی همتای او است و احدی جز ذات پاک او استحقاق آن را نداشته و ندارد ربّ العالمین این جمله مبارکه دلالت دارد بر اینکه او است خدای احدی الذاتی که همه عالمهائی که آفریده ملک خاص او است و نیست در تمام سلاسل عوالم امکانیه خدائی غیر از او و برای همین است که در قرآن مجید در آیات بسیاری استدلال بخلق خلاق فرموده چنانچه از زبان ابراهیم خلیل الله در محاجّه با نمرود فرموده قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ... الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ - وَرَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى - رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ - اُعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ - اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ حَالَتِ خَلْقَتِ دَلِيلُ اسْتِ بِرِ وَجُودِ رَبِّ وَرَبُوبِيَّتِ بِهِ خُودِي خُودِ دَلِيلُ اسْتِ بِرِ اِنْعَامِ عَظِيمِ وَ عَظَمَتِ اِنْعَامِ بِرِ اِيْ اِيْنَسْتِ كِه اِز نَطْفَه اِعْضَائِي رَا كِه دَر طَبِيعَتِ اِخْتِلَافِ دَارِنْد وَ صُورْتَهَائِي كِه اِجْزَاءِ اَنهَا بِا يَكْدِيْگَر شَبَاهَتِ دَارِنْد بِه خُودِي خُودِ مَمْكِن نِيْسْت مَگَر اِيْنَكِه خَالِقِ اَنهَا اَن اِجْزَاءِ رَا بِا هِم يَكِي كِنْد بِصُورْتَهَا وَ طَبِيعَتَهَايِ مَخْتَلَفَه كِه هَر يَكِ اِز اَنهَا مَطَابِقِ بِا مَطْلُوبِ وَ مُوَافِقِ بِا غَرَضِ بَاشَد چنانچه علم تشریح ابدان شاهد آن است پس احدی سزاوار حمد و ستایش نیست مگر این خدای علیم حکیم مَنَّانِ كَرِيمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رحمان رحيم و بخشنده مهربانی که احسان او کامل و شامل و امتنان او بر بندگان عمومیت دارد بر بندگان خود پیش از مردن و بعد از مردن مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ این آیه مبارکه دلالت دارد بر اینکه از لوازم حکمت و رحمت او این است

که در طی اخباری که در فضیلت آن ذکر شد اشاراتیست بلندمرتبه و اسرار و رموزیست مکنونه و تنبیهاتیست عرفانیه که مشتمل است بر جمیع کمالات عقلیه و معارج الهیه مندرجه در این سوره که نمی شناسد قدر آن را و نمی فهمد حقایق آن را مگر کسانی که راسخند در علم و دین و تا اندازه ای کسانی که بر عروة الوثقای ولایت آل محمد علیه- السلام چنگ زده اند و راه کشف و یقین بر ایشان حاصل شده و از انوار

ص: 336

که اندازه گیری کند این روز را با روز جزا دادن اعمال که در آن روز نیکوکار از بدکار تمیز داده شود و انتقام مظلوم از ظالم گرفته گردد و معرفت ربوبیت تمامیت حاصل کند **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** اشاره است به اموری که ناچارند مکلفین از شناختن آن در تقریر عبودیت و آن بر دو نوع است اعمال و آثار متفرعه بر اعمال مانند احوال- پس بدانکه اعمال دو رکن دارد یکی بجا آوردن عبادت و شرایط بندگی و دوم آنکه بدانند بندگی کردن ممکن نیست مگر به اعانت خدای تعالی و اشاره به آنست قول خدا **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** و اما آثار و احوالی که متفرع بر اعمال است آن هدایت یافتن و خود را زینت کردن به اخلاق فاضله و متأدب شدن بآداب حسنه است به نحوی که حدّ وسط بین افراط و تفریط رعایت شود و طرفین انحراف را رها کند و از خدای تعالی طلب هدایت کند و بگوید **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** راه مستقیم آن راهی است که انحراف نداشته باشد و کجی و اعوجاج در آن راه

ص: 337

نیابد و قول خدای تعالی صِدْرَاطِ الدِّينِ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اشاره و ارشاد است به این که صراط مستقیم راه آنانی که متنعم بنعمت الهیه اند می باشد که عبارتند از نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین و دلیل است بر اینکه استضاءه بانوار ارباب کمال و اهل حق روشی است پسندیده و شیوه است حمیده زیرا که آنها کسانی هستند که هر که با ایشان جلیس و انیس شد شقی و بدبخت نمی شود چنانچه خدای تعالی فرموده كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَفَرَمُودَهُ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَاَقُولُ خَدَايَ تَعَالَى غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اَيْن جمله از فرموده خدا اشاره است به دوری کردن از اصحاب بدعتها و هواهای باطله و برای طالب هدایت امری است واجب تا توانی می گریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند *** یار بد بر جان و بر ایمان زند

در بیان نظم و ترتیب سوره مبارکه

ص: 338

بدانکه شخص دانای بافهم و فراست و اهل تمیز چون فکر خود را جولان دهد در این عالم و هستی آن و بچشم سر محسوسات آن را بنگرد و تغیرات و تبدلات اجزاء آن را ببیند و قیاس کند احتیاج بعضی از آنها را ببعض دیگر برای او یقین حاصل می شود که نظام و ترتیب هر کدامی و سلسله ای به خودی خودشان نیست بلکه منتهی می شود حاجات ایشان بموجود قدیمی که قادر مطلق باشد بر همه نیکیها و مهربان و رحیم باشد بر خلق خود در دنیا و آخرت چون این معانی را پی برد علاقه مند می شود بآن موجود قدیم قادر علی الاطلاق و تبرک می جوید بنام او در احوال و افعال خود و بدل و زبان معتقد و اقرار می کند به خدائی او و در کارهای خود افتتاح می کند باسم او و لذت روحی می برد از ذکر فضل و رحمت و کرم و رأفت او استعانت می جوید از نام او و می گوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و چون اعتراف به الوهیت و ربوبیت و رحمانیت و رحیمیّت او نمود و علم بیگانگی او حاصل کرد و دانست که هر خیری بهر که و هر چه برسد از او است و او است مبدأ خیرات و فاتح مهمّات و انعام همه نعمتهای ظاهریه و باطنیه از اوست در مقام شکرگزاری و سپاس گوئی بر می آید و می گوید
الْحَمْدُ لِلّٰهِ

و چون دریافت که سرایت کردن نور توحید و نفوذ رحمت بر غیر او واضح و روشن است بنور حجت و برهان که شاهد آثار او است بر حقیقت ذات او و آن به مرحله کشف و عیان است معرفت حاصل می کند که او است پروردگار همه خلایق در این حال می گوید رَبُّ الْعَالَمِينَ و چون فضل و رحمت او شامل حال همه مربوبین است و روزی او به همه روزی خواران می رسد پس از کامل کردن صورتهای آنان در اطوار خلقت ایشان برحمت عامه الهیه اقرار می کند و می گوید الرَّحْمَنِ و چون تقصیر و تفریط بندگان را در انجام وظائف بندگی و منزجر نشدن از معصیت و نافرمانی دید و دید که فرمان خدا را امتثال نمی کنند و از نهی او اجتناب نمی نمایند و خدای تعالی در عذاب ایشان تعجیل نمی فرماید و مورد مؤاخذه او واقع نمی شوند و بواسطه کفرانشان سلب نعمت از آنها نمی کند می گوید- الرَّحِيمِ و چون در میان بندگان عداوت و دشمنی و خودبینی و تکبر و حسد بردن از یکدیگر و تباغض و ظلم کردن در حق همدیگر و خشمگین شدن با یکدیگر و ضلالت و گمراهی هستند

به نحوی که بعضی از ایشان از شر بعضی دیگر سالم نیستند می یابد که در عقب ایشان باید روزی باشد که انتقام ظمی که بهر مظلومی وارد شده کشیده شود می گوید **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** و چون شناختی این جمله را پس بدانکه چون شخص شناخت آن را پس می داند که خالق و رازق و مهربانی که زنده می کند و می میراند و ابتداء می آفریند و پس از میرانیدن و خاک شدن او او را باز بر می گرداند و او است خدای زنده ای که نمی میرد و او است خدائی که سزاوار پرستش است و بس و کسی جز او سزاوار پرستش نیست و او است اعانت کننده ای که محتاج به استعانت از غیر خود نیست کسی که شناخت او را و دوستی او را در دل گرفت و دانست که او موصوف است به صفاتی که ذکر شد مانند کسی که بچشم ببیند و درك کند با برهان و دلیل تغییر می دهد کلام خود را از غیبت بحضور و کانه مواجها خطاب می کند و می گوید **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** و چون دید عوارض و شبها و مکر و حيله ها و خدعه ها و فریبه ها و خونریزیه ها و فسادها و جرم و جنایتها و اختلافهای متنوعه را به نحوی که معینی برای نجات از آنها نمی یابد لذا از او می خواهد اعانت بر طاعات و جمع اسباب و رسیدن بمقاصد و دفع خطرات و محذورات را و می گوید **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**

و چون شناخت اینها را و حق بر او واضح شد و در وادی معرفت قدم گذارد و استقامت پیدا کرد که در منهج هدایت راه یابد و دانست که در طی این طریق مأمون از لغزش و گمراهی نیست و روح عصمت هم در خود نمی بیند از خدای تعالی در خواست می کند توفیق هدایت را و می گوید إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و این لفظی است جامع چنانچه گفته شد مشتمل است بر همه اسباب توفیق و تسدید و انواع لطائف نعمتهای خدا برای کسی که اختیار کند آن را برای آنکه آن را به نهایت کمال رسانده و بخواهد- و خدای تعالی آن را واجب گردانیده طاعت اختیار کرده شدگان خود را پس از طاعت خود که عبارتند از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و امامهای از اولاد او که هادیان راه حق و پسندیده شدگان از اولیاء اویند صلوات الله علیهم اجمعین و وقتی که بنده ای را دانست که برای خدا بندگانی هستند که خدا مخصوص گردانیده است ایشان را به نعمتهای خود و برگزیده است ایشان را بر خلق خود و قرار داده است آنها را حجتهای خود برای بندگان و نورهای خود در شهرها پس می خواهد از خدا که او را ملحق به ایشان کند و او را در راهی که ایشانند ثابت بدارد و راهنمایی کند و برساند پس می گوید- صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

و می خواهد از خدای تعالی که او را حفظ کند از مانند احوال کسانی که قدمهای ایشان لغزیده و گمراه شده اند و فهم هایشان عدول از حق و راه او کرده دیگران را هم گمراه کردند و با حق عناد ورزیدند و چشمهای دل هایشان کور شد و طریق حق را مخالفت کردند و راه باطل را پیش گرفتند و صراط مستقیم ایمان را از دست دادند و مشمولین غضب خدا و لعنت او شدند به نحوی که خدا عذاب دردناک خود را بر آنها مهیّا فرموده و بخزی و خاری و ذلت ابدی محکوم و سزاوار گردیدند پس می گوید- **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ**

طریق دیگر در نظم سوره مبارکه

بدانکه هر انسانی را سه روز است گذشته و حال و آینده که از آن تعبیر می شود به دیروز و امروز و فردا (بتعبیر دیگر) اول و وسط و آخر معصوم علیه السلام فرموده **رحم الله امرأ علم من این و فی این و الی این** یعنی خدا رحمت کند مردی را که بداند از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود- پس کلام در این مقام مشتمل بر سه بحث است بحث اول در بیان مبدأشناسی است و بحث دوم راجع به مرتبه وسیط و مربوط باین عالم است و بحث سوم راجع بعلم معاد است- و قرءان مجید مشتمل است بر رعایت

ص: 343

تعلیم این معارف سه گانه است که به مرتبه کمال رسیدن نفس انسانی منوط است بشناختن این سه مرتبه و مکلف شدن باعمال بدنیّه نیز برای تکمیل نفس است که نتیجه و غایت آن صفا دادن آئینه قلب است و پاک کردن از کثافات ظلمانیّه بدنیّه دنیویّه تا مستعدّ شود برای تابش انوار عقلیّه در آن و اگر چنین نباشد و در ظاهر شخص اعمال حسنه ای هم بجا بیاورد بدون تصفیه قلب نیست مگر مرتکب شدن حرکات و بردن رنجها و تصفیه نفسی که فقط بر اینها مترتب شود نیست مگر امر عدمی اگر صفحه قلب نورانی نباشد بانوار هدایت و مطالب حقّه الهیّه در آن صورت نگیرد و آن مطالبی است که قرءان مجید متضمّن آنست و این عمده چیزی است که در اینجا یادآوری آن لازم و واجب بود و چون سوره مبارکه حمد با این اختصار متضمّن معظم چیزهائست که در کتب الهیّه است از مسائل حقّه و مقاصد یقینیّه ای که متعلق است بتکمیل نفس انسانی و کشانیدن او بجوار رحمت رحمانی ناچار است از اینکه تحقق یابد در آن جمیع آنچه را که انسان بآن محتاج است- پس می گوئیم آری چنین است اما اشتمال این سوره مبارکه بر علم مبدأ فرموده خدای تعالی است که گفته اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

که این آیه مبارکه اشاره است بعلم بوجود حق سبحانه و تعالی که او است حق اول و اول قبل از هر اولی و مبدأ سلسله موجودات و ایجادکننده همه عالمها و همه مخلوقاتست و قوله تعالی الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اشاره است بسوی علم بصفتان جلالیه و جمالیّه و کمالیّه و اسماء حسناى الهیّه او مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ این آیه برای ثابت کردن سببیت ذات حق سبحانه و تعالی است که همچنانی که ذات اقدسش سبب فاعلی همه مخلوقات است سبب غائی همه آنها هم می باشد تا دلالت کند بر اینکه فاعلیّت او در نهایت حکمت و تمامیت آن و رعایت مصلحت است برای مردمان

و اما اشتمال ان بر علم وسط

قوله تعالیٰ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اشاره است بسوی اعمال و احوالی که واجب است انسان به آنها عمل کند تا زمانی که در دنیا زنده است و آن اعمال و احوال بر دو قسمت بدنیّه و قلبیّه اما اعمال بدنیّه پاک کردن ظاهر بدنست از نجاسات و زینت کردن آن بعبادات مانند نماز و روزه و غیر آنها و اما اعمال قلبیه مانند پاک کردن باطن از صفات رذیله و ملکات خبیثه به اعانت خدا و توفیق او تا نفس او مستعدّ شود برای نورانی

ص: 345

شدن بانوار معارف الهیّه و طلب کمال کند بسبب حقایق ربانیّه تا تقرب به خدای تعالی حاصل کند و محشور شود در قرارگاه کرامت پروردگار چنانچه دلالت دارد بر آن فرموده خدای تعالی **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** یعنی تعلیم کن بما راه راستی را که راه رسیدن ما است بسوی تو

و اما اشتمال ان بر علم معاد

عبارتست از علم باحوال نفس انسانیت کامله در علم و عمل که مبرّا و منزّه باشد از آفت جهل و نقص عصیان و نافرمانی پس قول خدای تعالی **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** اشاره است بسوی علم نفس که آن صراط خدای غالب ستوده شده است و باب الهی است که از آن باب باید رو بسوی خدا رفت و آن باب ولایت و منهاج آل محمّد علیهم السلام است فقط و فقط از این باب باید راه بسوی خدا برد که بسبب آن نفوس مقدسه عالمه عامله ای که خدا آنها را هادیان خلق خود قرار داده و همه ایشان راه یافتگان بنور عظمت پروردگارند بنور ایشان باید خلق بسوی حق راه یابند و همه ایشان در طریق بازگشت بسوی خالق از این راه کنند زیرا

ص: 346

که وجود بصورت دایره منعطف می شود آخر آن بر اول آن همچنانی که وجود در ابتداء عقل بوده پس از آن نفس کلیّه پس از آن طبیعت کلیّه پس از آن ابعاد و اجرام همه آنها در حالت نزول و در انتهاء اولاً جماد و پس از آن نبات و پس از آن حیوان و پس از آن انسان و برای او است مراتب باطنیه ای که اولاً در مقام طبیعت و نفس پس در مقام قلب و عقل پس در مقام روح و سرّ چون انسان به این مقام رسید متصل می شود بمنتهی درجه کمال

فوائد لطیفه

اشاره

بدانکه در این سوره مبارکه نکته هایی چند و لطیفه هائی است سودمند که بعضی از آنها را سزاوار است در این مختصر خاطر نشان می نمایم چنانچه در بعضی از تفسیرها گفته شده به بیان چند وجه از تاویلات آن می پردازم و این کتاب را به پایان می رسانم

وجه اول

دانسته باد که آیات این سوره مبارکه هفت است و اعمالی هم که در نمازهای واجبه محسوس است و دیده می شود باتفاق نیز هفت است و نیت نماز فعل قلب است دیده نمی شود و همچنین مراتب و اطوار خلقت انسان نیز هفت است چنانچه خدای تعالی فرموده وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ یعنی هرآینه آفریدیم انسان را از گل پس از آن گل را نطفه قرار دادیم در قرارگاه رحم مادر پس همان نطفه را بصورت خون بسته آفریدیم و آن خون گرفتگان بسته را آفریدیم مانند گوشت کوبیده پس آن گوشت کوبیده را استخوانهای آفریدیم پس روی استخوانها را گوشت پوشانیدیم و پس از آن ایجاد کردیم در آن خلق دیگری یعنی روح حیوانی را پس متبارکست ذات خدائی که نیکوترین آفرینندگان است و همچنین مراتب جوهر باطنی نیز هفت است و آن طبع و نفس و روح و قلب و خفی و اخفی است پس نور آیات هفت گانه سوره حمد از لفظهای شنیده شده آن سیر می کند بسوی اعمال هفت گانه محسوسه و از اعمال هفت گانه بمراتب هفت گانه خلقیه و از معانی آنها بسوی نیتهای متعلقه بآن اعمال و از آنها

دانسته باد که آیات این سوره مبارکه هفت است و اعمالی هم که در نمازهای واجبه محسوس است و دیده می شود باتفاق نیز هفت است و نیت نماز فعل قلب است دیده نمی شود و همچنین مراتب و اطوار خلقت انسان نیز هفت است چنانچه خدای تعالی فرموده وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ یعنی هرآینه آفریدیم انسان را از گل پس از آن گل را نطفه قرار دادیم در قرارگاه رحم مادر پس همان نطفه را بصورت خون بسته آفریدیم و آن خون گرفتگان بسته را آفریدیم مانند گوشت کوبیده پس آن گوشت کوبیده را استخوانهای آفریدیم پس روی استخوانها را گوشت پوشانیدیم و پس از آن ایجاد کردیم در آن خلق دیگری یعنی روح حیوانی را پس متبارکست ذات خدائی که نیکوترین آفرینندگان است و همچنین مراتب جوهر باطنی نیز هفت است و آن طبع و نفس و روح و قلب و خفی و اخفی است پس نور آیات هفت گانه سوره حمد از لفظهای شنیده شده آن سیر می کند بسوی اعمال هفت گانه محسوسه و از اعمال هفت گانه بمراتب هفت گانه خلقیه و از معانی آنها بسوی نیتهای متعلقه بآن اعمال و از آنها

بسوی این مراتب باطنیه امریه پس نتیجه این می شود که حاصل می شود برای قلب نورهائی روحانی که از آن منعکس می شود بسوی ظاهر مؤمن پس کسی که در شب نماز بسیار بخواند در روز صورت او نورانی می گردد

وجه دوم

بدانکه وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دو جور معراج داشته یکی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و یکی از مسجد اقصی بسوی ملکوت آسمانها از عالم شهادت بعالم غیب و از عالم غیب بعالم غیب الغیب که این هر دو به منزله دو کمان بهم چسبیده که آن حضرت در آن دو قدم گذارده فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ و او ادنی اشاره است بفناء آن حضرت در نفس خود که این مقام فناء در مقابل حق مقامی است که ما فوق آن در مقام عبودیت متصور نیست چه نیکو گفته است شاعر ز خویش گم شود و آنگه خدای را می جو *** که واجب است ز خود گم شدن خداجو را

مراد از عالم شهادت هر چیز است که تعلق بجسم و جسمانیات دارد و عالم ارواح ما فوق آنست از ارواح سفلیه و ارواح متعلقه به آسمانها تا برسد به ملائکه حافین در اطراف عرش پس برسد به ملائکه حاملین عرش و از آنجا گذشته برسد بمقام قرب که از آن تعبیر بعند الله شده آنهاست که نائل به این مقام می شوند طعام و شرابشان

ص: 349

محبت خدای تعالی است و انسشان بحمد و ثنا گفتن بر او است و لذت ایشان بقیام به خدمت و طاعت او است و همچنین درجه و مقام ایشان بالا می رود تا برسد بنور الانوار و روح الارواح که تفصیل آنها را کسی نمی داند جز خدای تعالی و کسانی که خدا از آنها خشنود است و آنها نیستند غیر از محمّد و آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعین مقصود اینست که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله چون بمعراج رفت چنانچه در خبر وارد شده وقتی خواست مراجعت کند حضرت رب العزة به او فرمود که چون مسافر از مسافرت بازمی گردد برای یاران خود تحفه و سوغاتی می برد و تحفه تو برای امتت نماز است که آن جامع بین معراج جسمانی است بافعال و معراج روحانی است بذکرها و یتها پس باید جامه و بدن او طاهر و پاکیزه باشد زیرا که او بوادی مقدس قدم می گذارد و باید نفس خود را از کثافات و کدورات شیطانیّه و هواها و فکرهای باطله نفسانیّه صفا دهد و بداند که در مقابل خدای بزرگ جلّت عظمته ایستاده برای عبادت و ستایش و نیت خود را خالص کند و به داشتن ورع و تقوی خود را بیاراید و نیز بداند که اضدادی در مقابل او و با او هستند از ملک و شیطان و دین و دنیا و عقل و هوا و خیر و شرّ و راست و دروغ و حق و باطل و قناعت و

ص: 350

حرص و سایر اخلاقی که با هم ضدند و صفاتی که با هم منافات دارند پس هر نفسی باید ببیند کدام يك از دو ضد را اختیار می کند با هر يك از آنها که علاقه مند شد و رفاقت او بآن مستحکم شد و ملکه راسخه پیدا کرد بسیار برای او مشکل است مفارقت او از آن پس هرگاه با نفس خود مجاهده نمود و خود را مهیا کرد برای تصفیه و تزکیه چون پیاخاست برای اقامه نماز هنگام گفتن تکبیرة الاحرام باید دو دست خود را بلند کند تا محاذی نرمة گوش و این دست بلند کردن اشاره بوداع دنیا و آخرتست و باید قلب خود را توجه دهد با روح و سرّ خود بسوی خدای تعالی و بگوید الله اکبر یعنی خدا از همه موجودات بزرگتر است و بزرگتر است از اینکه قیاس بغیر او شود و بگوید وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا پس گفتن وجهت وجهی اشاره بمعراج ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام است و گفتن سبحانک اللهم و بحمدک معراج ملائکه است که گفتند نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ و گفتن إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جمع کردن نمازگزار است میان معراج ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین عظماء آنها و چون پس از فراغت از اینها گفته شود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم برای پناه بردن به خدا است از ترس مکر و گمراه کردن و وسوسه او است و برای دفع عجب کردن

نمازگزار است بر نفس خود-پس چون این عملها را انجام داد باز می شود یکی از درهای بهشت بر روی او و آن باب معرفت است و بگفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ باب ذکر بر روی او باز می شود-و بگفتن الحمد لله رب العالمین باب شکر بر روی او باز می شود-و بگفتن الرحمن الرحیم باب رجاء و امیدواری بر روی او باز می شود-و بگفتن مالك يوم الدين باب خوف بر روی او باز می شود-و بگفتن اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ باب اخلاص که زائیده از عبودیت است بر روی او باز می شود-و بگفتن اهدنا الصراط المستقیم باب تضرع و دعاء بر روی او باز می شود چنانچه خدای تعالی فرموده اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ و بگفتن صراط الذين انعمت عليهم تا آخر سوره باب اقتداء بارواح طیبه محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین و انبیاء و مرسلین و اولیاء مقربین بر روی او باز می شود پس باغهای معارف ربّانیه درهای هشتگانه بر روی گوینده آنها باز می شود اینست بیان معراج روحانی در نماز و اما معراج جسمانی نماز در اوّل مرتبه اینست که بنده بایستد مقابل خدای تعالی مانند ایستادن اصحاب

ص: 352

کَهِفَ كِه قِيَامِ كَرْدَنَد وَ كُفْتَنَد رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَلَكِه مَانَنَد قِيَامِ قِيَامِ اَهْلِ قِيَامَتِ يَوْمِ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ پَس بَخَوَانَد دَعَايَ بَعْدِ اَز تَكْبِيرِ افْتِتَاحِي رَا سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ رَا وَ پَس اَز آن وَجْهَتِ وَ جِهِي لِّلَّذِي رَا وَ پَس اَز آن سوره حمد رَا وَ پَس سوره توحيد يَا سوره ديگري رَا اَز سوره هاي كوچك يَا مَتَوَسَّطِي رَا كِه اَز صورتِ نمازگزار خارج نشود وَ كوشش كند كِه نظر او بِه خدا باشد در حال عبادتِ وَ عِظْمَتِ خدا رَا در نظر بگيرد وَ كوچك بِشمارد عبادتِ خود رَا وَ مَغْرُورِ بِه عبادتِ خود نشود كِه اِگر مَغْرُورِ شود اَز جمله هلاكِ شدگانِ خواهَد بود اينست سرگفتنِ اِيَّاكَ نَعْبُدُكَ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَ نَفْسِ خود رَا همچنان فرض كند كِه چوبِ خشكي است كِه بر آتشِ عرضه داشته شده است تا نرم شود خود رَا بر آتشِ ترسِ اَز خدايِ صاحبِ جلالِ عرضه كند تا دل او بِه عبادتِ خدا گرم وَ نرم شود پَس بِرُكُوعِ رُودِ وَ پَس اَز رُكُوعِ بلند شود وَ بايستد مرتبه ديگر زيرا كِه اين دينِ مقدسِ بسيار متين است پَس دَلگرمِ شوقِ طاعتِ خدا رَا در دلِ خود زياد كند وَ نَفْسِ او كراهتِ وَ بَغْضِ طاعتِ رَا نداشته باشد وَ چون بَعْدِ اَز رُكُوعِ ايستاد سرازير شود با نهايتِ تواضعِ وَ خِضُوعِ وَ خِشُوعِ وَ حُضُورِ قلبِ وَ بِه سَجْدِهِ رُودِ وَ بلندِي شَأْنِ خدا رَا در نظيرِ بگيرد وَ بگويد سَبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ وَ اَز سَجْدِهِ بلند شود وَ بنشيند وَ باز بِه سَجْدِهِ رُودِ وَ همانِ ذَكَرِ رَا تَكَرَّرِ كند تا اينجا ثَلثِ انواعِ طاعتِ رَا بجا آورده يَكِ

رکوع کرده و دو سجده بسبب رکوع از گردنه های شهوت های نفسانی نجات می یابد و به سجده اول از گردنه غضب که سر آمد همه صفات اذیت کننده است ردّ می شود و در سجده دوم از گردنه هوای نفس نجات حاصل می کند و باز بر می خیزد و بهمین نحو رکعت دوم را بجا می آورد تا اینجا از درکات عالم طبع و ماده نجات می یابد و بدرجات عالیات عبودیت می رسد و مالک باقیات صالحات می گردد و می رسد به گردنه باب جلال و اکرام و بولایت الهیه از تیرگی های ضلالت و گمراهی بیرون می رود و به اشراقات نور ولایت قلب او روشن و نورانی می شود پس می گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له تا باین شهادت دادن معرفت او به مبدأ کامل گردد و پس از آن و اشهد ان محمدا عبده و رسوله می گوید تا معرفت معاد برای او حاصل و تمام شود و نور روح او بالا رود و بر او فرود آید نور محمّد صلی الله علیه و آله و دو روح با همدیگر ملاقات کنند در آن حال روح و ریحان برای او دست می دهد پس می گوید پس از درود گفتن بر آن جناب السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته آنگاه آن حضرت او را جواب می گوید و می فرماید السلام علينا و على عباد الله الصالحين پس چون نماز گزار یاد کند خدا را در نماز خود باین حمد و ثنائی که ذکر شد خدای تعالی

یاد می کند آن بنده را در میان ملائکه چنانچه ذات اقدس او در قدسیات فرموده من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر من ملاءه و اذا سمع الملائكة ذلك اشتاقوا الی زیارته یعنی کسی که یاد کند مرا در میان جمعی من یاد می کنم او را در میان جمعی بهتر از جمعیت او و چون ملائکه شنیدند ذکر او را مشتاق می شوند به زیارت او پس می آیند به زیارت او- پس ابتداء می کند بدرود فرستادن بر او و می گوید السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از سابقین شمرده می شود و این سلام کلام اهل بهشت است الذین تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و اهل بهشت مشتاق او می شوند پس خدای تعالی می فرماید- انّ الملائكة اذا دخل المصلون الجنة يدخلون عليهم من كل باب و يقولون سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ

وجه سوّم آیات هفت گانه مقابل افعال

اینست که سوره فاتحه مشتمل بر هفت آیه است و اعمال محسوسه در نماز هم هفت است غیر از قرائت و ذکرهایی که خوانده می شود و آن عبارتست از

ص: 355

قیام و رکوع و بلند شدن و ایستادن بعد از رکوع و سجده اول و بلند شدن و نشستن بعد از سجده دوم و نشستن بعد از سجده دوم- پس این اعمال هفت گانه مانند شخص است و قرائت حمد و سوره و ذکرها مانند روح است و کمال و حیات وقتی حاصل می شود که روح با جسد اتصال پیدا کند پس گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در مقابل قیام است آیا نمی بینی که باء بسم الله چون متصل با اسم الله شود قائم و بلند نوشته می شود و نیز بسم الله برای هنگام شروع و ابتداء امر است چنانچه فرموده اند کَلَّ امر ذي بال لم يبدأ فيه بسم الله فهو ابتر و دیگر اینکه قیام اول اعمال نماز است و فرموده خدا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که آن در مقابل رکوع است زیرا که حمد در مقام توحید است و آن نظر کردن بسوی حق و بسوی خلق و منعم و نعمت است زیرا که ستایش و سپاس و ثناء در قبال نعمت دادن خدا است به بنده و این حالت متوسط میان اعراض و استغراق است همچنان که رکوع حالت متوسط میان قیام و سجود است و نیز ذکر نعمت بسیار از چیزهاییست که سنگینی آن پشت را خم می کند و فرموده خدا اَلرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

اشاره است و مناسبت دارد با بلند شدن از رکوع زیرا که چون بنده با خدا تضرع کند در حال رکوع سزاوار می شود رحمت خدا را که برگرداند او را بحال قیام و از اینجهت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است اذا قال العبد سمع الله لمن حمده نظر الیه بالرحمة قوله تعالی - مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ مناسبت با سجده اولی برای اینکه این آیه دلالت دارد بر کمال قهر و غلبه و جلال و کبریائی خدا که آن موجب خوف شدید می شود و نهایت خضوع و خشوع و فرموده خدا إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ مناسب است با نشستن میان دو سجده زیرا که إِيَّاكَ نَعْبُدُ خبر می دهد از سجده ای که قبلاً بعمل آورد وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ کمک و اعانت خواستن از خداست برای سجده دوم که توفیق بجا آوردن آن را به او دهد - و قول خدای تعالی - إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ درخواستی است که نمازگزار از خدا می کند برای تمام کردن اشیاء تا لیاقت و

استقامت پیدا کند و به سجده دوم موفق شود برای حصول منتهی درجه خضوع و قول خدای تعالی - صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تا آخر سوره مناسبت دارد برای نشستن بعد از سجده دوم زیرا که چون بنده منتهی درجه تواضع و فروتنی را در مقابل خدای تعالی بجای آورد لیاقت اکرام و نشستن در مقابل حق را پیدا می کند در این هنگام می خواند آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله در معراج خواند الصَّلَاةُ معراج المؤمن بدانکه فسادی که از طرف شیطان متوجه انسان می شود سه چیز است شهوت و غضب و هوای نفس - شهوت صفت حیوانی و غضب صفت سبعیتی و دزدگی و هوا صفت شیطانی است پس شهوت آفتی است بزرگ و لکن غضب از آن بزرگتر است و غضب آفتی است بزرگ و لکن آفت هوا بزرگتر است از آنست خدای تعالی فرموده إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالبغی!! مراد از فحشاء شهوت و مراد از منکر غضب و مراد از بغی هوا است و بسبب این هر سه مسخ در امت موسی علیه السلام واقع شد به نحوی که بعضی از آنها بصورت بوزینه و بعضی بصورت خوک مسخ شدند و بعضی بت پرستی را پیشه خود کردند و اینها بدترین مکانها را دارند-

ظلم بر سه نوع است

و نیز بدانکه انسان بسبب

ص: 358

شهوت بنفس خود ظلم می کند و بسبب غضب بغیر خود ظلم می کند و بسبب هوا به پروردگار خود ظلم می کند از اینجهت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الظلم ثلاثة ظلم لا يغفر و ظلم لا یتک و ظلم عسی الله ان یتک فالظلم الذی لا یغفر هو الشّرك بالله انّ الشّرك لظلم عظیم و الظلم الذی لا یتک هو ظلم العباد بعضهم بعضا و الظلم الذی عسی الله ان یتک هو ظلم الانسان نفسه یعنی ظلم سه نوع است ظلمی است که آمرزیده نمی شود و آن شریک قرار دادن برای خدا است- و اما ظلمی که ترک کرده نمی شود و از آن مؤاخذه خواهد شد ظلم در حقّ غیر است که بعضی بیعض دیگر ظلم کنند- و اما ظلمی که امید است خدا آن را واگذارد و از آن مؤاخذه نکند ظلمی است که شخص در حق خود کند

نتایج هریک از این سه

ص: 359

نتیجه شهوت حرص و بخل است و نتیجه غضب عجب و کبر است و نتیجه هوا کفر و بدعت است و از جمع شدن این شش خصلت در انسان خصلت هفتم در او حاصل می شود که آن خصلت عداوت و دشمنی است که آن مستلزم دور شدن از رحمت خدا است و این بدترین اخلاق ذمیمه است همچنان که شیطان بدترین همه اشخاص مذمومه است چون این معانی دانسته شد می گوئیم سه اسم خدای تعالی که در بسم الله است دفع کننده اخلاق سه گانه اصلیه است و اما آیات هفتگانه ای که در سوره فاتحه است دفع کننده اخلاق هفت گانه است به این بیان.

و آن اینست که هر که خدا را شناخت شیطان هوا از او دور می شود خدای تعالی فرموده أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ و بموسی بن عمران فرموده 1 یا موسی خالف هواك فأتی ما خلقت خلقا نازعنی فی ملكی الا هواك 2 آیا دیده ای کسی خدای خود را هوای خود بگیرد یعنی هواپرست باشد و خداپرست نباشد 2 ای موسی مخالفت کن با هوای نفس خود بدرستی که من نیافریدم خلقی را که با من نزاع کند در ملك من مگر هوای نفس تو

و کسی که شناخت که خدای تعالی رحمان است غضب نمی کند زیرا که منشأ غضب سلطنت و ریاست و زمامداری طلبیدنست و حال آنکه سلطنت و ولایت مخصوص خدای رحمان است چنانچه خدای تعالی می فرماید **الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ** و کسی که شناخت که خدای تعالی رحیم است نسبت خود را به خدا صحیح می کند و بنفس خود ظلم نمی نماید و خود را آلوده بافعال حیوانی نمی کند و اما فاتحه چون بگوید الحمد لله خدا را ستایش کرده و سپاس گفته و بحاصل آن اکتفا می کند و شهوت او زایل می شود و چون شناخت که خدا رب العالمین است حرص او زایل می شود در آنچه که نیافته و بخل او زایل می شود در آنچه که یافته است و کسی که شناخت خدا را که مالک یوم الدین است پس از آنکه شناخت خدا را که رحمان و رحیم است غضب او زایل می شود و کسی که گفت **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بگفتن ایاک نعبد کبر او زایل می شود و بگفتن ایاک نستعین عجب او زایل می شود.

و چون گفت **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** شیطان هوای او دفع می شود

ص: 361

و چون گفت صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ كفر او زایل می شود و چون گفت غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ بدعت گذاردن از او دفع می شود و چون این اخلاق ششگانه از او زایل شد حجاب و بعد او از جناب اقدس الهی برطرف می شود و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و هدانا الله الی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللَّهُ تَمَّت الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ در روز پانزدهم شهر شوال المکرم سال يك هزار و سیصد و نود و هشت هجری قمری(1398) بید المؤلف الحقییر حسن المیرجهانی الطباطبائی المحمدآبادی الجرقوئی الاصفهانی

- 1 قرآن مجید معجزه باقیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
- 2 نفس قرآن معجزه باقیه است
- 3 گواه معجز بودن قرآن از قرآن وجه اول آیه
- 21 و 22 سوره بقره
- 4 آیه 6 سوره توبه و آیه 38 و 39 سوره یونس
- 5 آیه 16 سوره هود
- 6 آیه 90 سوره بنی اسرائیل و آیه 33 و 34 سوره طور
- 7 بیان مؤلف و استدلال بمعجز بودن قرآن و نتیجه سخن
- 8 اگر کسی ایراد کند که چگونه هر آیه ای از آیات قرآنیه مشتمل بر همه علوم می باشد و جواب از آن صفحه مطالب
- 9 چگونه از باء بسم الله تمامی علوم استفاده می شود
- 10 اگر گفته شود چگونه از باء مادیات و معاد استفاده می شود و جواب از آن
- 11 در اطراف لفظ و معنای بسم الله
- 12 در پیرامون لفظ باء و معنای اسم الله
- 13 اطلاق اسم شریک برای خدا
- 14 انسان کامل آئینه تمام نمای اسم خدا است
- 15 در پیرامون کلمه الله
- 16 الله علم است برای ذاتی است
- 17 معانی
- 18 نکته لطیفه در اشتقاق لفظ اسم الله

20 در قرءان و بسمله كتب آسمانى مندرجست

21 معنای رحمان و رحيم

22 رحمت و احسان خدا

23 رحمانيت و رحيميت مخصوص خداست

24 رحمان و رحيم هر دو مبالغه در رحمتند

25 رحمت رحمانيه

26 رحمت رحيميّه

27 بيان شبهه اى و رفع آن

28 معنای الحمد لله رب العالمين

29 علوم مندرجه در كلمه الحمد لله

30 24 هزار منافع و نعمتها در بدن

31 تركيب بدن عنصري

33 معنای ربّ العالمين

37 معنای مالك يوم الدين

40 تفسير اياك نعبد و اياك نستعين

41 تفسير اهدنا الصراط المستقيم صفحه مطالب

44 تفسير صراط الذين انعمت عليهم

45 نعمت بر سه قسم است

46 تفسير غير المغضوب عليهم مشتمل بر شش فائده

51 چرا مغضوب علیهم مقدم بر ضالین ذکر شده و جواب آن و تفسیر سوره مبارکه بیان دیگر

53 معنای الحمد لله رب العالمین

55 اعمال دو رکن دارد و مردم سه طائفه اند

56 لطائفی که از این سوره استفاده می شود

57 لطیفه اولی

58 لطیفه دوم

59 لطیفه سوم

60 لطیفه چهارم و پنجم

61 لطیفه ششم

62 چرا خدا مستحق حمد و ثنا است

63 صفات معتبره در عبودیت

65 لطیفه راه حق بر دو وجه است

ص: 364

صفحه مطالب

66 لطيفه دوم در تفسير صراط مستقيم

67 راه ديگر از لطائف اين سوره

68 اعتقاد نمازگزار در گفتن الحمد لله

69 مطلب ديگر در قدرت خدا

70 خدا بندگان را بسه امر بزرگ امر کرده

71 روح ضعيف به تنهائي نمي تواند کار کند

71 طريق ديگر از لطائف اين سوره

74 چون اين مقدمه را دانستي

81 اصل سوره فاتحه بسم الله است و اصول اخلاق فاسده و اولاد هفت گانه سه اصل فاسد

83 نکته لطيفه و خلاصه كلام

85 فوائد و اسرار نامهاي پنجگانه خدا و آن مشتمل است بر مطالبی

86 مطلب اول

87 مطلب دوم صفحه مطالب

89 مطلب سوم

90 مطلب چهارم

91 تبصره

93 فصل سوم بيان مطالب مهمه

95 عائده لطيفه

96 لمعه نورانيه

97 معنای رحمان

98 معنای رحيم و مالك يوم الدين

99 معنای اياك نعبد و اياك نستعين

100 معنای اهدنا الصراط المستقيم

101 معنای صراط الذين انعمت عليهم تا ولا الضالين

102 تفسير سوره بتعبير ديگر

106 تفسير سوره بتعبير ديگر

111 شناختن حضرت امير مؤمنان به نورانيت و حديث سلمان و أبي ذر

ص: 365

122 روایت دیگر در حدیث نوراتیت

127 تفسیر دیگر برای سوره فاتحه

129 بسم الله نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن

130 باء بسم الله برای ابتدائیت

131 ملکوت و حقیقت بسم الله ولایت کلیه است

132 اسم الله جامع جمیع اسماء خدا است

133 حقیقت رحمت نور محمد و آل محمد است

134 اشعار مؤلف

136 صادر اول حقیقت توز محمد و آل او است

137 بیان نافع

138 رحمت خدا بر دو وجه است

140 معنای حمد به عبارت دیگر

142 فرق میان حمد و مدح و شکر

149 معانی کلمه ربّ صفحه مطالب

146 ربوبیت اذ لا مربوب

147 نقل کلام بعضی از عارفین

148 حاصل کلام

149 آنچه از حدیث اخیر بر می آید و بیان ربوبیت اذ مربوب

151 من عرف نفسه فقد عرف ربه

152 نقل قول حکما در وجود و ماهیت و ردّ آن و بازگشت بمطلب راجع بلفظ ربّ

153 معنای مالک یوم الدین

154 قرائت مالک و اختلاف در قرائت آن

155 معنای لفظ یوم

159 عبد یعنی چه

160 عبادت و عبودیت و معبود

165 معبود معنای اسم است

ص: 366

- 166 معنای ایاك نعبد و ایاك نستعین
- 167 معنای استعانت
- 168 حاصل سخن
- 169 وجه تقدیم ایاك نعبد بر ایاك نستعین
- 170 معنای اهدنا الصراط المستقیم
- 172 معنای هدایت و اهدنا به هجده وجه
- 182 هدایت خدا بر بندگان ده نوع است
- 186 معانی و اطلاقات کلمه صراط
- 194 صراط خدا هدایت او است
- 196 تحقیق ادبی در المستقیم
- 197 بازگشت بما قبل
- 198 اشعار مؤلف صفحه مطالب
- 201 معنای صراط الذین انعمت علیهم
- 203 معنای غیر المغضوب علیهم
- 204 مغضوبین در قرآن نه طایفه اند
- 207 معنای ولا الضالین
- 209 اطلاقات کفر
- 215 کفر ضدّ ایمان است
- 220 شواهد حاکمه بکفر عامّه
- 222 تنبیه و تشریح و ادّعی منکر ولایت و جواب آن به پانزده وجه

229 خوارج و ناصیہا کافرند و بیان کفر غلات

231 کفر مشبہه

232 کفر مشرک باقسامه

233 تکمله و تبصره

235 معانی کفر و معانی آیات

ص: 367

240 مزید آنچه در تفسیر ربّ العالمین گفته شد

241 ارباب من دون الله

243 خلاصه کلام در معنای ربّ

244 قرأت لفظ مالك به چند وجه

246 در معنای اياك نعبد علاوه بر آنچه که گذشت

248 وجه تقدیم اياك نعبد بر اياك نستعین علاوه بر آنچه گذشت

253 در معنای اهدنا الصراط علاوه بر آنچه قبلاً ذکر شد

254 معرفت صراط و حقیقت آن

255 لمعه نورانیّه

257 انسان حقیقی

260 صراط مستقیم از موباریکتر است صفحه مطالب

266 در پیرامون صراط الذین انعمت علیهم

267 نکته ادبی

268 فائده جلیله

269 نعمت حقیقی چند قسم است

275 وسائل رسیدن بنعمت حقیقی

278 توضیح و تفصیل

279 کرم عشیره و فامیل نعمت است

280 پرسش و پاسخ

281 برای هدایت مراتبی است

283 معنای رشد و تسدید

284 معنای تایید

285 هر يك از نعمتها اسبابی لازم دارد

ص: 368

286 نعمت صحت

287 خوردنی سازنده لازم دارد

289 از جمله نعمتهای خدا

290 نعمت حرارت

291 خدا را در هر چیز به عجایب صنع باید شناخت

293 مهمانی کردن سلمان ابو ذر را

295 نعمتهای الهیه پیاپی است و بوجود آمدن هر چیزی باسباب آنست

299 تمیز میان انسان و حیوان

300 بزرگترین فائده و حکمت عقل

301 تشریح چشم

302 حاسه گوش و سایر حواس ظاهره صفحه مطالب

304 پس عبرت بگیر

306 نکته غیر المغضوب علیهم

308 از چیزهائی که محتاج به بیانست

310 سؤال و جواب ادبی

311 همه معارف و علوم در قوه خدا است

314 سوره حمد مشتمل است بر هفت چیز

315 صراط علیّ حق نمسکه

318 فضیلت سوره مبارکه حمد

324 خاتمه ای از فضائل نورانیّه این سوره

325 تفسیر سوره حمد بنحو دیگر

328 نظم و ترتیب سوره مبارکه

333 طریق دیگر در نظم سوره مبارکه

337 فوائد لطیفه این سوره

ص: 369

345 تطبيق هفت آيه سوره حمد با هفت اعمال محسوسه نماز

339 صلاة معراج مؤمن است و تطبيق آن با معراج صفحه مطالب

348 نماز نهی از فحشاء و منکر و بغی می کند

349 ظلم بر سه قسم است و نتایج آن.

قصيدة جلیلة الفوائد عظيمة المقاصد قد ذكر فيها اسرار جمّة من اسرار فاتحة الكتاب و هي هذه لمحمّد بن محمد الطوسيّ العراقيّ اذا ما

كنت ملتسماً لرزق *** و نيل القصد من عبد و حرّ

و تظفر بالذی ترجو سريعاً *** و تأمن من مخالفة و غدر

ففاتحة الكتاب لأنّ فيها *** لما املت سرّاً ايّ سرّ

تلازم درسها عقبى عشاء *** و فى ظهر و فى صبح و عصر

و عقبى مغرب فى كلّ ليل *** الى التسعين تتبعتها بعشر

فخذ ما شئت من غرّ و جاه *** و عظم مهابة و علوّ قدر

و ستر لا يغيره اللّيالى *** بحادثة من النقصان تجرى

و توفيق و افراح دوام *** و تأمن من مخالفة كلّ شرّ

و من عرى و جوع و انقطاع *** و من بطش لذى نهى و امر

و عشت مسلماً فى طول عمر *** على طول المدى فى طول دهر

تمّت

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

